



راهنمای
گفت‌و‌گو
باملحد

الحاد برای مبتدیان

مترجم:
سعید قادری

مؤلف:
د. هشام عزمی

بِسْمِ اللَّهِ

الحاد برای مبتدیان

راهنمای گفت و گو با ملحد

مؤلف: د. هشام عزمی

مترجم: سعید قادری



نشر الکترونیکی

قیمت: رایگان

عنوان:	الحاد برای مبتدیان (راهنمای گفت و گو با ملحد)
عنوان اصلی:	الإلحاد للمبتدئين (دليلك المختصر في الحوار بين الإيمان والإلحاد)
مؤلف:	د. هشام عزمی
مترجم:	سعید قادری
نشر:	الکترونیکی / نسخه اول
تاریخ انتشار:	تیرماه ۱۴۰۰
ناشر:	<u>کانال تلگرامی رد شبهات پیرامون قرآن (صوتی)</u>

در جزای نشر حداکثری این کتاب سهیم باشید، جزاک الله خیراً.

© تمامی حقوق این اثر اعم از نشر دیجیتال، چاپ، صوتی محفوظ و متعلق است به تیم کانال تلگرامی «رد شبهاتی پیرامون قرآن (صوتی)» و «سعید قادری» به آدرس «[T.me/PasokhShobha](https://t.me/PasokhShobha)».

فهرست

❖	مقدمه‌ی مترجم	۴
❖	مقدمه‌ی مؤلف	۶
❖	فصل اول: الحاد نوین	۱۱
◀	تعریف الحاد	۱۱
◀	تاریخچه‌ای مختصر در مورد الحاد نوین	۱۲
◀	دلایل وقوع جوانان مسلمان در الحاد	۱۷
◀	چرا ما به دنبال شناخت دلایل الحاد در جوامع اسلامی هستیم؟	۱۷
◀	علل الحاد در دنیای اسلام	۱۸
▪	انقلاب‌های عربی	۱۹
▪	پیشرفت الحاد در غرب	۲۰
▪	دوگانگی و تمایل در بحران	۲۰
▪	ماهیت تنگ‌نظری در جامعه	۲۱
◀	سایر دلایل الحاد: دلایل شخصی	۲۲
▪	اعتماد به نفس بیش از حد و غرورشناختی	۲۲
▪	خشک‌مآبی معنوی	۲۲
▪	سطحی‌نگری	۲۲
▪	عجله و شتابزدگی	۲۳
▪	چیره شدن شهوات و تلاش برای فرار از وجدان	۲۳
▪	اختلال روانی	۲۳
▪	دیدگاه پدر معیوب	۲۳
◀	سایر دلایل الحاد: علت‌های اجتماعی	۲۵
▪	جمود دینی و مصونیت ضعیف جامعه	۲۵
▪	سرکوب کردن سؤالات	۲۶
▪	ظلم و ستم به زنان	۲۷
▪	عدم پیشرفت امت اسلامی	۲۸
▪	چندپارچگی و تفرقه‌ی امت اسلامی	۲۹
◀	سایر دلایل الحاد: دلایل شناختی	۲۹
◀	ویژگی‌های الحاد نوین در غرب	۳۱
◀	ویژگی‌های عقلی ملحد	۳۲
▪	اعتماد بیش از حد به فکر و ایده‌های الحادی	۳۲

۳۲	محدود کردن معرفت در حس و تجربه و ماده	▪
۳۳	مسلمات و ظنیات هستی	▪
۳۴	فصل دوم: دلایل اثبات وجود خدا	❖
۳۵	دسته اول: فطرت و اهمیت آن	◀
۳۵	دلالت فطرت بر وجود خدا	▪
۳۶	اصول عقلی	▪
۴۱	غریزه	▪
۴۲	ارزش های اخلاقی	▪
۴۳	ملحدین در امر فطرت چه چیزهایی باید ارائه دهند؟	▪
۵۰	ویروس ایمان	▪
۵۱	میم یا الگوی رفتاری	▪
۵۳	دلیل بر صدق غریزه چیست؟	▪
۵۶	دلیل (آنتولوژی، وجودشناختی) هستی شناسی	▪
۵۹	برهان اخلاق عملی (پیشینی)	▪
۶۰	دلیل نیاز شدید	▪
۶۱	دسته دوم: دلایل عقلی یا نظری	◀
۶۲	دلیل خلقت و اختراع	▪
۶۳	دلیل حدوث و امکان ذوات	▪
۶۶	دلیل امکان صفات	▪
۶۸	دلیل به وجود آمدن خصوصیات جدید	▪
۶۹	دلیل حدوث صفات	▪
۷۲	دلیل علت غایی	▪
۷۳	دلیل نظم	▪
۷۴	دلیل اطلاعات حیاتی	▪
۷۹	دلیل پیچیدگی سیستم	▪
۸۰	دلیل عنایت الهی	▪
۸۱	دلیل تنظیم دقیق	▪
۸۵	دسته سوم: مرجحات خارجی بر الحاد	◀
۸۵	برهان پاسکال	▪
۸۶	اهمیت ایمان در سلامت روان	▪
۸۹	اهمیت ایمان در سلامت جامعه	▪
۹۱	فصل سوم: دیدگاه های الحاد در مخالفت با دلایل وجود خدا	❖

- ◀ چه کسی خدا را آفرید؟..... ۹۱
- ◀ مشکل وجود شر..... ۹۴
- ◀ تناقض قدرت الهی..... ۱۰۴
- ◀ تناقض علم خدا..... ۱۰۸
- ❖ **فصل چهارم: نقد دیدگاه‌های الحاد / رابطه آن با اخلاق و آزادی اراده..... ۱۱۱**
- ◀ نقد دیدگاه‌های الحاد..... ۱۱۱
- ◀ آزادی اراده..... ۱۱۵
- ❖ **فصل پنجم: راهنمای مبارزه با الحاد..... ۱۱۹**
- ◀ چرا ما به مبارزه با الحاد اهمیت می‌دهیم؟..... ۱۱۹
- ◀ نحوه برخورد با مقولۀ الحاد..... ۱۲۰
- ◀ بخش اول: محورهای فعالیت در مسئله الحاد..... ۱۲۱
- حوزه اول: تلاش‌های فکری سنگین..... ۱۲۱
- حوزه دوم: تلاش فکری متوسط..... ۱۲۲
- حوزه سوم: حوزه‌های تلاش آسان‌تر..... ۱۲۳
- ◀ بخش دوم: توصیه‌های سیستماتیک برای کسانی‌که به مسئله الحاد می‌پردازند..... ۱۲۳

مقدمه مترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ستایش مخصوص ذات خداوند متعال است و درود بی‌کران بر سرورمان، حضرت محمد علیه الصلاة والسلام و یاران او باد.

سلامی پر از محبت دارم خدمت شیفتگان راه دعوت اسلامی و مخصوصاً کسانی که در رد مقوله‌ی «الحاد» تلاش می‌کنند و نمی‌گذارند چشمه زلال اسلام با حيله‌های ملحدین مکدر گردد.

خوانندگان محترم، همگان واقفیم که الحاد نوین در تمام حوزه‌ها و حیطه‌های تبلیغاتی از جمله کتاب، فیلم‌های سینمایی، سریال و کارتون، مستند و غیره در حال انتشار این فکر و مسموم کردن جوانان ماست؛ لذا بر همه‌ی ما واجب است که در حد توان با این پدیده شوم به مبارزه برخیزیم. هر کدام از ما در حوزه‌ای که تخصص داریم، حال چه نوشتن باشد و یا ترجمه و تبلیغ و انتشار گروه و کانالهای رد الحادی و برگزاری مباحث و مناظرات.

الحادی که از قرون وسطی شروع شد و تا به این مرحله رسیده است رنگ‌های متفاوتی به خود گرفته و در هیچ مرحله‌ای از این مراحل بدین‌گونه به ریشه‌های دین حمله نکرده است. ما در دوره‌هایی نشانگر این هستیم که الحاد در صدد کنار نهادن خدا در جامعه و حبس آن در عبادتگاه‌هاست. اما الحاد نوین به کلی قصد حذف خداوند را دارد و برای این کار از هر تلاشی دریغ نمی‌کند.

متأسفانه خیلی از بزرگواران به جای پرداختن به مقوله‌ی الحاد و رد شبهات آن، کماکان در حال زنده کردن بحث‌های فرسوده‌ی قدیمی بین مذاهب کلامی و مذهبی هستند که بسی جای تأسف است. شبهه و شهوت جوانان ما را طعمه خود قرار داده است، ولی بحث هنوز سر رسیدن ثواب فاتحه و غیره جریان دارد.

ما برای ریشه‌کن کردن این پدیده شوم، نیاز به کارهای جمعی داریم که هرچه سریع‌تر بتوانیم در حوزه‌های مختلف آثاری را در رد شبهات دینی انتشار دهیم. پس اختلافات جزئی را کنار

مقدمه مترجم

بگذاریم و به جای جبهه‌گیری‌های مضحکانه علیه همدیگر در یک سنگر و علیه الحاد جبهه بگیریم.

کتاب پیش‌روی شما اثری است از **جناب دکتر هشام عزمی**. این کتاب مقدمه‌ای برای شناخت الحاد است که به صورت بسیار خلاصه بدان پرداخته است. امید می‌رود که ترجمه آن مثمر‌ثمر واقع گردد و مقدمه‌ای باشد برای ترجمه کتاب‌های بیشتر.

در پایان از همسر عزیزم که در تایپ و بازخوانی مطالب این کتاب زحمات زیادی کشید نهایت قدردانی را دارم.

و از خوانندگان عزیز خواهانم که بنا بر آیه «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» اشتباهات این حقیر را گوشزد نمایند.

سعید قادری

شهر بانه‌وره، بهار ۱۳۹۹

مقدمه‌ی مولف

سپاس خداوند متعال را، او راستایش میکنیم و از او یاری می‌جوییم و از او طلب مغفرت داریم. و از بدی‌های درونمان و کارهای بد خود، به خداوند متعال پناه می‌بریم. به راستی هرکس توسط خدا هدایت شود، گمراه نمی‌گردد و هرکس گمراه شود، شما راهنمایی برای او پیدا نخواهید کرد.

اما بعد؛ در یکی از شب‌های نوامبر ۲۰۱۴. م از تماسهای تلفنی بسیاری از آشنایان و دوستان شگفت‌زده شدم. به من خبر دادند که یکی از گوینده‌های معروف رادیو و تلویزیون با رویکرد مارکسی خود، برنامه‌ای را ساخته که در آن به مبلغین «دورهٔ مبارزه با الحاد» فحش و ناسزا می‌دهد.

من در آن موقع توسط مرکز «الفتح للبحوث و الدراسات» به همراه دکتر ارجمند «هیثم طلعت» و استاد بزرگوار و اهل ادب «مصطفی نصر قدیح» برای ارائه‌ی دو سخنرانی در این دوره دعوت بودم.

حقیقتاً به این موضوع اهمیت زیادی ندادم، زیرا پیش از این از جانب دو روزنامه‌نگار، حمله‌ای تند نسبت به این دوره صورت گرفته بود و مشتمل بر طعنه‌ها و اتهامات و شرارت‌های متعددی بود که متعاقباً من را وادار کرد از این به بعد در مورد برخی از اتهاماتی که شامل اقدامات توهین‌آمیز و افتراء و خلاف قانون است، اقدامات قانونی انجام دهم.

این دوره اولین رابطهٔ من با پروژهٔ الحاد نوین در جهان اسلام نبود. در سال ۲۰۰۴ م. یکی از بنیان‌گذاران «انجمن توحید»^۱ بودم که متخصص گفت‌وگو در مورد الحاد و مذاهب فکری معاصر است و همواره در گفت‌وگوهای صورت گرفته داخل این انجمن بزرگ که با ملحدین و بی‌دینان از سرزمین‌های مختلف اسلامی (عرب‌ها، کردها، بربری‌ها، ترکمن‌ها، آفریقایی‌ها) انجام می‌شد به مدت سال‌های زیادی شرکت می‌کردم.

^۱ منتدی التوحید / www.eltwhed.com

این مجمع یک مجله آنلاین (الکترونی) رایگان منتشر کرد و از طریق شبکه‌ی اینترنت آن را توزیع کرد. سپس یک کانال ویدیویی در یوتیوب و صفحه‌ای در فیس‌بوک و یک حساب توئیتر راه انداخت و در سال ۲۰۱۰ م. یک اتاق گفت‌وگو در برنامه مشهور «پالتاک» داشت، که یک سال یا بیشتر به طول انجامید. این انجمن سبب هدایت تعداد زیادی از ملحدین و متشککین و افراد سردرگم نسبت به اسلام گردید. هم‌چنین این دلیلی شد که من شخصاً تجربه‌ی زیادی در گفت‌وگو با ملحدین و افراد بی‌دین کسب کنم و همچنین منجر به شناخت راه‌ها و روش‌های طرح شبهه و آگاهی به عقلیات و ذهنیات و موازنات مشکلات ملحدین شد.

علاوه بر این، دلیلی شد که تعداد زیادی از دوستان و عزیزان را به دست آورم که در این مورد دعوتی با من مشارکت کردند و چیزهای بسیار زیادی از آنها آموختم و هنوز هم تا امروز درس می‌گیرم.

در اواخر سال ۲۰۱۳ م. گروهی برجسته از رهبران «انجمن توحید» به رهبری استاد ارجمند «عبدالله الشهري»، مرکزی به نام «مرکز براهین لدراسة الاحاد و معالجة النوازل العقديه» تأسیس کرد تا خارج از شبکه «العنكبوتيه» گام جدیدی در پرورده الحاد باشد. این مرکز چندین شماره از مجله براهین را منتشر کرد که از نظر علمی و شرعی بسیار برجسته بود.

اما فعالیت واقعی من در مقابله با الحاد، مدتی قبل از آن شروع شد. هنگامیکه جمعیت سخاوتمندی من را برای معرفی و شناساندن اسلام در یک دوره با دکتر گرامی احمد الغریب و برادر فاضل و اندیشمند احمد جاویش در سپتامبر سال ۲۰۲۱ م. دعوت کردند و پس از آن به سخنرانی در مورد الحاد و دیدگاه‌هایشان در بسیاری از مناسبات و سمینارها و فعالیت‌های دعوتی و فکری پرداختم که از برجسته‌ترین آنها، دوره‌ای بود که مرکز «الفتح للبحوث والدراسات» در ژوئن سال ۲۰۱۴ م. در مورد مقابله با الحاد تأسیس کرده بود. جایی که در مدت دو روز چهار سخنرانی را در مورد الحاد و نقد آن و دلایل وجود خدا و دیدگاه تکامل ارائه نمودم.

در همین سال ۲۰۱۴ م. و در ماه ژوئیه، به همراه دکتر ارجمند محمود نجا مدرس دانشکده طب «المنصوره» در شش قسمت در کانال ماهواره‌ای «الرحمة» شرکت نمودم که در ماه رمضان سال گذشته بود و جناب دکتر محمد داوود ما را در برنامه‌اش (حوار الایمان و الالحاد) جهت بیان دیدگاه پیرامون نقد نظریه تکامل دعوت کرده بود. سپس این برنامه‌های ماهواره‌ای را بعد از رمضان تا اکنون ادامه داده اند و هم‌چنین دکتر هیثم طلعت و مصطفی قدیح در آن شرکت کرده‌اند.

قبل از این برادر دینی ارجمند و محقق ممتاز «ابوفهر احمد سالم» به من پیشنهاد داده بود کتابی را بنویسم که در آن محتویات سخنرانی‌های خود را درباره الحاد نوین جمع‌آوری کنم. خداوند شوق و نشاط را نسبت به این ایده در قلبم برانگیخت و جناب شیخ «محمد سعد الازهری» مدیر مرکز الفتح للبحوث والدراسات مرا بدان تشویق کرد.

من در آن ایام قصد داشتم فقط در مورد الحاد نوین و نقد برجسته‌ترین دیدگاه‌های آنان مطلب بنویسم، سپس تصمیم گرفتم که دلایل اثبات وجود خدا را نیز بدان اضافه کنم که برای این کار سعی کردم با توجه به امکانات خودم، تمام منابع موجود را جمع‌آوری کنم و بطوری که بررسی آن برای خواننده آسان شود، آن را تقسیم و طبقه‌بندی کردم.

و از خداوند متعال خواهانم با توجه به اینکه این موضوع را بدان جهت طرح نمودم که کتاب جامع و مفصلی در کتابخانه اسلامی وجود نداشته است، من را در ارائه‌ی آن موفق کرده باشد. امیدوارم این نوشته گذرا بابی باشد به فعالیت‌های عمیق‌تر دیگر که تصمیم محققان متخصص را [برای نوشتن کتاب‌هایی در این باب] برانگیزد. از آنجا که در این حد سخن گفتن از محتویات کتاب کافی است، لازم می‌بینم ارائه‌ی جامعی از موضوعات کتاب را عرض کنم:

کتاب به پنج فصل تقسیم می‌شود:

فصل اول: تحت عنوان «الحاد نوین» است و با تعریف از پدیده الحاد نوین در غرب، پیدایش و تشریح برجسته‌ترین نمادهای آن آغاز می‌گردد. سپس بخشی از آن در مورد الحاد بین جوانان مسلمان است و برجسته‌ترین دلایل ذکرشده توسط محققانی که

پیش از من بوده‌اند را ذکر کرده‌ام. سپس دلایل دیگری را بدان افزوده و به صورت موضوعی تقسیم‌بندی کرده‌ام.

و یک بخش در مورد ویژگی‌های الحاد نوین که در غرب است و بخشی را در مورد بررسی ویژگی‌های عقلانیت یک ملحد در مقابل عقلانیت یک مؤمن قرار داده‌ام.

فصل دوم: تحت عنوان «دلایلی در مورد اثبات وجود خدا» که به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱- فطرت و دلالت آن بر وجود خدا

۲- دلایل عقلی بر وجود خدا

۳- احتمالات موجود در دیدگاه‌های فلسفی غربی دال بر وجود خدا

در این بخش تقسیم و طبقه‌بندی مرتبط به دلایل، به ویژه دلایل عقلی ناشی از دیدگاه‌های عقلی را رعایت کردم.

فصل سوم: تحت عنوان «دیدگاه‌های الحاد در مخالفت با دلایل وجود خدا» که چهار بخش است:

۱- سؤال ملحدین در مورد اینکه چه کسی خدا را خلق کرده است؟

۲- پرسش آن‌ها در مورد مشکل «شر».

۳- گمان آنان در مورد این‌که وجود شر با وجود خدا در تناقض است.

۴- تناقض شر با علم الهی.

که در هر بخش به صورتی که ملحد منصف را قانع کند، نسبت به پاسخ پیرامون شبهه‌ی الحادی اهتمام ورزیده‌ام.

فصل چهارم: تحت عنوان «نقد دیدگاه‌های الحاد» که دو بخش است:

۱- سوال اخلاق

۲- آزادی اراده

در این بخش با انتقاد از موضع الحاد در رابطه با دو مقوله‌ی ذکرشده، نشانگر تضاد درونی الحاد و تضاد آن با عقل، فطرت و حس بوده‌ام.

و **خاتمه** را (فصل پنجم) تحت عنوان «**راه‌های مبارزه با الحاد**» قرار داده‌ام که در آن به اهمیت بررسی این مسئله پرداخته‌ام و سپس به چگونگی مقابله با الحاد به صورت تقسیم محورهای کار و یا با طرح و پیشنهاد برخی از روش‌های مفید برای محققان و کسانی که در این مورد تلاش می‌کنند، پرداخته‌ام.

و خدا را بسیار سپاس می‌گویم که توفیق پایان کتاب را به من بخشید و شکر خدا به جای نمی‌آید مگر با تشکر از کسانی که در اتمام این کتاب به من کمک کرده‌اند که اولین نفر از آنها همسر عزیزم است و همچنین دو دختر کوچکم (سما و منه) که هر دو برای من بسیار الهام‌بخش بودند بخصوص در تحقیقات مربوط به غریزه‌ی الهی در کودکان.

و از جناب دکتر خالد ابن منصور الدریس استاد حدیث در دانشگاه ملک سعود و استاد عبدالله شهری سرپرست عمومی «مرکز براهین» و مهندس عبدالله العجیری مدیر «مرکز تکوین» سپاس‌گذارم. این بزرگان از جمله کسانی بودند که از طرح دیدگاه‌های فکری‌شان در قضیه الحاد استفاده زیادی کرده‌ام.

همچنین از مصاحبه‌کنندگان ارجمند در «انجمن توحید» که ذکر نام‌شان قابل شمارش نیست، تشکر دارم و تأثیر این افراد در این اثر برای کسانی که کتاب را می‌خوانند بسیار واضح است. و از دو برادر ارجمندم؛ «سلطان العمیری» و «احمد جاویش» به علت آگاهی نسبت به این کتاب و مساعدات عینی و بسیار مهم آنان که باعث شد کتاب را هر چه بهتر و سازمان‌یافته‌تر ارائه دهم تشکر دارم.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صل اللهم علی نبینا محمد و سلم.

د. هشام عزمی

فصل اول:

الحاد نوین

«الحاد» در لغت به معنای «انحراف» و «عدول از راه مستقیم» است. این اصطلاح و تعبیر از الحاد برای انکار وجود خدا به کار رفته است. پس بنا به اصطلاح متداول «ملحد کسی است که وجود خداوند را انکار می‌کند».

اما هنگام پرداختن به پدیده الحاد جدید، مخصوصاً در سرزمینهای اسلامی باید توجه داشت که الحاد تنها یک نوع از انواع بی‌خدایی نیست، بلکه رنگ‌ها و طیف‌های متعددی که داخل آنند را دربرمی‌گیرد. پس باید با در نظر گرفتن دقت و عینیت در توصیف واقعیت، بین انواع الحاد تمایز قائل باشیم.

۱- **ملحد:**^۲ او کسی است که وجود خداوند متعال را انکار می‌کند. حال با توجه به اعتقاد جازم خود مبنی بر اینکه وجود خدا غیرممکن است^۳ یا اینکه وجود خدا امریست با احتمال بسیار کم.^۴

۲- **ندانم‌گرا:**^۵ او در مورد وجود خدا توقف می‌کند و معتقد است که دلایل اثبات وجود خدا با دلایل نفی وجود خدا برابری می‌کند و در نهایت به یک نتیجه عقلی در این مورد نمی‌رسد.

۳- **دادباوری:**^۶ او معتقد است که خالق وجود دارد و این عالم را آفریده و سپس آن را ترک کرده و اجازه می‌دهد که هم‌چون یک ساعت کوکی باشد که کلید (استارت آن) چرخانده می‌شود و سپس رها می‌گردد تا بدون هیچ توجه و تدبیری کار کند.

² Atheist

³ Strong Atheist

⁴ Defacto Atheist

⁵ Agnostic

⁶ Diest

۴- بی‌دین: ۷ او منکر تمام ادیان است که بعضاً یا آتئیست یا ندانم‌گرا و یا دادباور است. در مقابل او کسی است که به یک دین سازمان‌یافته و دارای کتاب وحی شده از جانب خداوند و ارکان عقیده و آئینها و اعمال و اماکن عبادی اعتقاد دارد.

لازم است که دو نکتهٔ مربوط به این تعاریفات را تذکر دهم:

۱- این تعاریف مراحل در شیوه‌ی جست‌وجوی حقیقت نیستند. بلکه موضع‌گیری‌های نهایی دربارهٔ مسئله‌ی وجود خداست. به‌عنوان مثال و طبق تعریف مذکور، منظور از ندانم‌گرا کسی نیست که دربارهٔ حق، سرگردان یا اهل تحقیق باشد و بین اثبات وجود خدا و انکار آن گیر افتاده است. بلکه بالعکس او کسی است که باور دارد دلایل اثبات و عدم وجود خدا برابرند و عقل و استعداد بشری نمی‌تواند به این سوال غیبی پاسخ دهد.

۲- برخی گمان می‌برند فردی دادباور که به وجود خدایی ایمان دارد به پیروان ادیان نزدیک‌تر و دور از خداناباوران بحساب می‌آید. اما حقیقت این است که دشمنی آنان نسبت به ادیان و دین‌داران بیشتر بوده و نسبت به ملحدین، متمایل و مهربان‌تر و دلسوزتر هستند.

تاریخچه‌ی مختصر در مورد الحاد نوین:

الحاد نوین: اگرچه در مورد استفاده از آن در محافل دانشگاهی ملاحظات و وجود دارد، اما اصطلاح شناخته‌شده در انجمنهای فرهنگی و فکری و فلسفی است.

این اصطلاح به موج الحادی بزرگی بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ م. در غرب اشاره دارد. قبل از این حادثه، ملحدین به علت ریشه‌کن بودنشان و همچنین محو بودن از حضور در اجتماع، دنیای افکار و اندیشه‌ها و ... زیاد وارد به چالش کشاندن ادیان و مدافعان آن نمی‌شدند.

اما بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که در آن دین اسلام و آموزه‌هایش متهم گردید، واکنش دولت آمریکا را به دنبال داشت و رئیس‌جمهور آمریکا از حمله و تجاوز جنگی صلیبی علیه جهان اسلام خبر داد و در وهلهٔ اول به افغانستان و عراق تعارض کرد. بعد از این رخدادها، ملحدین

⁷ Irreligious

احساس کردند که وجود ادیان منجر به جنگ جهانی سوم می‌شود و تمدن را در کره زمین برمی‌چیند و تمام وجود انسان را نابود می‌کند.

از دیدگاه آنان این دگرگونی اگر به زودی رخ ندهد، قطعاً در آینده به وقوع می‌پیوندد و به این جهت وجود ادیان خطرناک است و تهدیدی برای تمدن و انسانیت می‌گردد و همچون عقاب بر روی سینه‌های شکار خودش می‌نشیند که با این حالت رهایی برای وجود بشر و نجاتی برای این سرنوشت دردناک و نابودی در شرف وقوع وجود ندارد مگر با خلاص شدن از تمامی ادیان و این‌که جهان بدون ادیان باشد.

ما می‌توانیم تاریخ آغاز الحاد جدید را همراه با وقوع حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بدانیم. در سال ۲۰۰۴ م. کتاب ملحد مشهور «سم هریس»^۸ تحت عنوان «پایان ایمان»^۹ چاپ گردید که یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌ها در آمریکا بود.

این کتاب آغازی برای یک سری از پرفروش‌ترین کتاب‌های آنتی‌سم در جهان شد. سم هریس در این کتاب مستقیماً دین اسلام را مقصر میدانند و اشاره کرده که حادثه ۱۱ سپتامبر انگیزه نوشتن این کتاب بوده است.

او به شیوه‌ی خشن به اسلام و یهودیت و مسیحیت تاخته است. در این کتاب اعتقاد دینی را (در لیستی شامل جهل، نفرت و حرص و آز) هم چون یکی از شیاطین که در ذهن انسان به وجود آمده و با عقل بشر بازی می‌کند، معرفی کرده است. او معتقد است که دین ابزار اصلی در دست شیطان است.^{۱۰}

و دو سال بعد سم هریس نامه‌ای به امت مسیحی تحت عنوان «Letter to a Christian Nation» فرستاد. وی با توجه به اینکه در مبارزه افکار، دین را ایده‌ای اشتباه می‌دانست، توهین‌ها را ادامه داد و معتقد بود که رهایی جهان منوط به پیروزی صحیح است: یعنی پیروزی در برابر دین.^{۱۱}

^۸ Sam Harris

^۹ The End of Faith

^{۱۰} ص. ۲۲۶.

^{۱۱} ص. ۸۰.

از جمله کسانی که از دیدگاه سم هرپس طرفدار افکار صحیح است، فیلسوف ملحد «دنیل دنت» می‌باشد. کسی که در کتاب «شکستن سحر: دین به مثابه پدیده طبیعی» که در سال ۲۰۰۶ م. به چاپ رسید به دنبال حل و رمزگشایی مسائل دینی بود.

دنت در این کتاب نقش فرد عاقل (اندیشمند و نظریه‌پرداز) را در بررسی پدیده‌ی دین ایفا می‌کند. اما تمایلات الحادی وی به روشنی مشخص است. زیرا دین از دیدگاه وی نیرویی خطرناک است و برای کنترل دین و تسلط بر شرارت‌های آن نیاز به بررسی علمی و دقیق دارد.

او بر این باور است که دلایل اثبات وجود خدا، ضعیف و سست هستند. او در این کتاب به بررسی ابطال دلایل اثبات وجود خدا پرداخته است به‌گونه‌ای که با اسناد به آنچه که ریچارد داوکینز در نقد ادله‌ی وجود خدا در کتاب مشهورش «توهم خدا»^{۱۲} نوشته است، وی نیز فقط شش صفحه را به این مسئله اختصاص داده است و اشاره کرده است:

از آنجا که باور دینی را می‌توان بدون توسل به ایده وجود خدا تفسیر کرد، چیزی جز توهم نیست و این توهم فایده چندانی ندارد بلکه آنچه باید درباره‌ی آن به تحقیق و بررسی نشست میزان آسیب و خطر دین است.

در سال ۲۰۰۶ م. ریچارد داوکینز نیز فیلم مستند «ریشه تمام شرها» را منتشر کرد که به وجود خداوند بلندمرتبه و تمامی ادیان طعن وارد نمود. سپس به دنبال آن «توهم خدا» را نوشت که مدت‌ها در لیست پرفروش‌ترین کتاب‌های جهان قرار گرفته بود و میلیون‌ها نسخه از آن چاپ شد و به زبان‌های متعددی ترجمه گردید.

سپس ملحدی به نام «ویکتور استنجر»^{۱۳} در سال ۲۰۰۷ با کتاب «خدا: فرضیه‌ای باطل»^{۱۴} پا به میدان گذاشت.

او سعی کرد در کتابش نشان دهد پیشرفت علمی مدرن به طور قطعی ثابت کرده است که خداوند وجود ندارد. سپس به سخن معمولی و همیشگی ملحدین می‌پردازد:

¹² The God Delusion

¹³ Victor J. Stenger

¹⁴ God: The Failed Hypothesis

ما نیاز به دین نداریم که به زندگی ما مفهوم و ارزش دهد بلکه دین سرچشمه شر در جهان است.

اما وحشیانه و مغرضانه و خشمگینانه‌ترین حمله به دین از جانب کتاب «کریستوفر هیچنز» تحت عنوان «خدا بزرگ نیست: چگونه دین همه چیز را مسموم کرده است؟» صورت گرفت که در سال ۲۰۰۷ م. چاپ گردید.

این کتاب سعی دارد تا تاریخ ادیان را بررسی کند و جنایات و شرارت‌هایی را که در طول تاریخ رخ داده است، روشن کند. او این مقاله‌ی تاریخی را، منعکس‌کننده‌ی ذات و حقیقت دین قرار داده است. از دیدگاه وی دین باعث شده تعداد بی‌شماری از افراد مرتکب اعمال وحشتناکی گردند که انسان را متحیر می‌کند. با این وجود اعتراف می‌کند که سازمان‌های غیردینی نیز مرتکب جرائم مشابه شده‌اند،^{۱۵} اما معتقد است دین هیچ مزیتی ندارد که در مقابل این شرارت‌ها قرار گیرد و هر کس باور داشته باشد که در دین این محاسن وجود دارد، بی‌شک فردی است که در سوء تفاهم و خواب‌های عمیق غرق شده است.^{۱۶}

البته پرداختن به همه کتاب‌ها و نیز تزهایی که دین را از جانب الحاد نوین به چالش می‌کشاند، ممکن نیست و در اینجا اشاره به برجسته‌ترین آن‌ها برای ما کافی است. در واقع این مجموعه از کتاب‌های الحادی که هفته‌ها و ماه‌ها در صدر لیست پرفروش‌ترین کتاب‌ها بوده‌اند بینش کاملی پیرامون انگیزه‌ها و ویژگی‌های پدیده الحاد نوین در غرب را به ما می‌دهند.

باید تفاوتی بین الحاد کمونیستی و الحاد نوین قائل گردد. زیرا نزد بسیاری از مفکرین و واعظان در کشورهای اسلامی، پیوندی بین الحاد نوین و دعوت به آن با الحاد کمونیستی وجود دارد و تازمانی که کمونیسم روبه زوال است، پس انتظار می‌رود الحاد نوین نیز این‌گونه باشد.

^{۱۵} ص. ۶.

^{۱۶} ص. ۵.

این توصیفی نادرست از اوضاع واقعیت الحادی و خطرات آن است که منجر به دست کم گرفتن و عدم توانایی با مواجه شدن دقیق و عینی با نظریه‌های الحاد نوین می‌گردد.

هم‌چنین لازم است که تفاوتی بین آن و الحاد روشنگری قائل گردد. زیرا الحاد عصر روشنگری، برخلاف الحاد نوین که فلسفه را نادیده می‌گیرد و بر روی دیدگاه‌های به‌دست‌آمده از داده‌های علم تجربی تمرکز می‌کند با تفسیر فلسفی شناخته می‌شود.

الحاد نوین اکنون نمی‌تواند همچون علامت و نشانه‌هایی از آموزه‌ کمونیستی یا واکنشی به آزار و اذیت کلیسا و مبارزه آن با علم باشد. بلکه پدیده‌ای با شرایط تاریخی متفاوت نسبت به پدیده الحاد قبلی است.

همین‌طور الحاد در زمان ما با الحاد تاریخی گذشته که محدود به یک گروه کوچکی از فیلسوفان و دانشمندان که در سالن‌های سربسته بودند و در بین مردم عادی شیوع پیدا نکرده بود، متفاوت است. اکنون ما شاهد دولت‌ها و ملت‌هایی هستیم که کاملاً معتقد به عدم وجود خدا هستند یا این‌که در وجود خدا شبهه وارد می‌کنند. ما می‌بینیم در کشورهای حوزه اسکاندیناوی همچون سوئد، نروژ، فنلاند و دانمارک اغلب جمعیت آنان آتئیسم یا ندانم‌گرا هستند. در آلمان ۳۰ درصد و در فرانسه ۴۰ درصد از جمعیت ملحد هستند.

الحاد دیگر یک حالت به تنگ آمده نیست بلکه از حضور مردمی و پایگاه گسترده‌ای بین مردم برخوردار است. در حال حاضر مناسب نیست که از الحاد به عنوان یک ناهنجاری اجتماعی یا اینکه الحاد یک اقلیت کوچک بوده و نمی‌تواند گسترش یابد، صحبت شود.

دلایل وقوع جوانان مسلمان در الحاد:

در سال ۲۰۱۲ «انجمن بین‌المللی گالوپ»^{۱۷} یک تحقیق میدانی را پیرامون تعداد بی‌خدایان در جهان منتشر کرد^{۱۸} که بنا بر آن به نظر می‌رسد نسبت ملحدین در مملکت سعودی به پنج درصد می‌رسد که مساوی با تعداد ملحدین کشور متحده‌ی آمریکا است. علی‌رغم تردیدهای فراوان پیرامون این تحقیق و اعتبار و نتایج آن و مخصوصاً این درصد غیرمنطقی در عربستان، حداقل این تحقیق بیانگر وجود تأثیر الحاد است. و این تحقیق اخطار جدی را برای مطالعه پیرامون علل وقوع جوانان مسلمان در بی‌خدایی و تلاش برای از بین بردن آن علل و یا حداقل جدی گرفتن این علل به وجود آورده است.

چرا ما به دنبال شناخت دلایل الحاد در جوامع اسلامی هستیم؟

۱- شناخت دلایل الحاد به ما کمک می‌کند تا واقعیت الحاد را به صورت دقیق و عینی تشخیص دهیم که در نتیجه منجر به انجام درمان صحیح گردد.

اگر قادر به تشخیص صحیح نباشیم، در نتیجه درمان درستی را انجام نخواهیم داد. همان‌گونه که «نیل لوین» بنیان‌گذار علم روانشناسی علمی می‌گوید:

«تشخیص مناسب منجر تجویز درمان مناسب می‌گردد».

۲- شناخت تنوع اسباب الحاد، ما را در برخورد با پدیده الحاد آگاه‌تر می‌کند و ما را از تنزل سطحی‌نگری الحاد به یک نوع دلیل همچون توطئه‌های خارجی، عشق به شهرت، مدگرایی و یا علاقه به شهوات رهایی می‌بخشد.

^{۱۷} این موسسه‌ی معروف گالوپ درواشنگتن نیست.

^{۱۸} (Win-Gallup international, "Global index of Religiosity and Atheism" 06/08/2012. Last Accessed 18/12/2014.)

مهندس عبدالله العجیری به هنگام گفت‌وگو در مورد جوانان ملحد با یکی از دانش‌آموزان می‌گوید: همهٔ این ملحدان دانش‌یافتگان ممتازند.^{۱۹}

این سطحی‌نگری ناپسند در مورد واقعیت الحاد ما را از عینیت و درک شرایط ملحدین دور می‌کند و در نتیجه موانع بزرگی بین ما و بین دعوت آنان به حق به وجود می‌آید.

۳- همچنین باعث شناخت نقاط ضعف معرفتی و اجتماعی ما که از طریق آن الحاد به جوانان ما نفوذ پیدا کرده، گردیده و در تلاش برای اصلاح یا برچیدن این نواقص به ما کمک می‌کند.

در نتیجه والدین به کودکان خردسال خود اهتمام ورزیده و قبل از اینکه بزرگ شده و به خنجری مسموم در قلب امت و دین‌شان تبدیل شوند به سؤالاتشان پاسخ می‌دهند.

و موسسات دعوتی به ایمن‌سازی جامعه در برابر افکار و نظریه‌های الحادی و انتشار پاسخ‌های سؤالات جوانان در قالب‌های مدرن و به صورت نوشتار و تصویری اهتمام می‌ورزند، به‌گونه‌ای که در دسترس عموم قرار گیرند.

و مراکز تحقیقاتی به تفکیک بین نصوص شرعی و داده‌های علم تجربی می‌پردازند و به‌گونه‌ای آن‌را تحلیل می‌کنند که شبهه را پاسخ داده و تعارض موهوم بین نقل و علم و ... را رفع می‌کنند.

علل الحاد در دنیای اسلام

دلایل وقوع جوانان مسلمان در الحاد را می‌توان به دلایل شخصی، اجتماعی و شناختی تقسیم کرد. اما قبل از لیست کردن و پرداختن به آن لازم می‌دانم که بر روی برخی از علت‌های محوری که توسط بسیاری از محققان در مورد الحاد نوین مورد اهتمام قرار گرفته تمرکز کنم.

^{۱۹} یوتیوب: هنگام روبرویی با پدیدهٔ الحاد نباید سطحی‌نگر بود.

https://www.youtube.com/watch?v=xEg_GzdVkoE

۱- انقلاب‌های عربی:

شماری از محققان و نظریه‌پردازان در قضیه الحاد معتقد هستند که انقلاب‌ها از علل برجسته الحاد هستند. شیخ «عبدالمنعم شحات» معتقد است وقوع انقلاب‌ها یکی از علل الحاد است و در مورد آن توضیح می‌دهد که مزاج و روحیه انقلابی خواستار دگرگونی همه ثوابت‌هاست و در بین مهم‌ترین آنها «دین» است.^{۲۰}

همچنین مهندس فاضل سلیمان در تاریخ ۲۲/۵/۲۰۱۳ م. به همراه خالد عبدالله در برنامه «مصرالجدید» در شبکه «الناس» همین نظر را ذکر می‌کند.^{۲۱}

ایشان به پیشرفت الحاد بعد از انقلاب فرانسه و بلشویک‌ها استناد کرده که آن را به نقل از الکسی دوتوکویل نویسنده‌ی کتاب «دموکراسی در آمریکا» که یک فصل را به الحاد اختصاص داده، ذکر کرده است.

و از کسانی که بر این رأی هستند عبارت‌اند از دکتر حسام ابوالبخاری و دکتر احمد الغریب در برنامه «القاهره الیوم»، به همراه عمرو ادیب در تاریخ ۲۹/۵/۲۰۱۳.^{۲۲}

آنچه که درباره این علت مورد توجه است عبارت‌ست از این که محققان مصری جدای از افراد دیگر پیوسته به این دلیل اشاره می‌کنند و ما در کل با اهمیت این علت مخالف نیستیم، اما تمایل به مبالغه در مورد آن را نداریم. زیرا الحاد در جامعه‌های عربی و اسلامی وجود دارد که انقلابها بدان نرسیده است، همچون کشورهای حاشیه‌ی خلیج.

^{۲۰} یوتیوب: ۱. مقدمه‌ی - اسلام به مبارزه می‌طلبد - "مقدمه تی علمی/ایمان". الشیخ م. عبدالمنعم الشحات

<https://www.youtube.com/watch?v=Bz-WoKVJ1Xw>

دلایل بسیاری از جمله دلایل روانی و اجتماعی و حتی غیبی مثل شیطان را ذکر کرده است.

^{۲۱} یوتیوب: کانال «الناس مصرالجدیده» - خالد عبدالله: الحاد جوانان بین دست‌کم‌گرفتن و ارباب - قسمت

۲۲ - ۵ - ۲۰۱۳

https://www.youtube.com/watch?v=v_QaS-vFKK8

^{۲۲} یوتیوب: عمرو ادیب قسمت کامل از «الإلحاد و الملحدین» - آیا الحاد در مصر انتشار یافته است؟! دیدار با

علمای اسلام.

<https://www.youtube.com/watch?v=fkRupdjSk5A>

۲- پیشرفت الحاد در غرب:

مهندس عبدالله العجیری معتقد است موج خداناباوری بیش از حد در اروپا و آمریکا وجود دارد که وی به هنگام مسافرت به خارج از کشور شاهد این امر بوده است و معتقد است چون ما در موقعیت وابستگی فکری به غرب هستیم آثار این موج بزرگ ناچار به جوامع ما هم می‌رسد. اما مهندس عبدالله امیدوار بود که این موج الحاد به خاطر مانع بودن زبان خارجی تا حدودی در ورود به کشورهای اسلامی به تأخیر بیفتد. ولی ایشان بعداً سقوط این مانع در مقابل فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر و بسیار فعال برای ترجمه کتابها، مقالات، فیلم‌ها و مستندات الحاد به لغت عربی را کشف کرد.^{۲۳}

۳- دوگانگی و تمایل در بحران:

استاد عبدالله الشهري در یکی از سخنرانی‌های خود تحت عنوان «فعالیت‌های دوره‌ای در مبارزه با اندیشه‌ی الحاد» بیان نمود که اولین و مهم‌ترین دلیل برای وقوع شخص در الحاد عبارتست از تمایل به الحاد و این تمایل امکان دارد روانی و یا فکری باشد.^{۲۴}

منظور از بحران، حالتی است که فرد در مشکلات یا سختی و محنت قرار گرفته و گرفتاری او ممکن است به ایمان یا الحاد منجر گردد. در این حالت برخی از مردم هستند که این سختی و گرفتاری‌ها را کنار می‌زنند تا به خداوند بلندمرتبه روی آورند و به او نزدیک شوند و برخی دیگر از مردم را به سمت ناامیدی از رحم خدا سوق می‌دهد.^{۲۵}

زمانی که تمایل به الحاد وجود داشته باشد بحران و مصیبت را به الحاد واقعی تبدیل می‌کند. پس عاملی که فرد را در مواقع بحران به سمت بی‌خدایی سوق می‌دهد قابلیت و تمایل به الحاد است.

^{۲۳} یوتیوب: آشنایی با الحاد جدید - ش. عبدالله العجیری

<https://www.youtube.com/watch?v=xB6E7bGhzkw>

^{۲۴} یوتیوب: مهم‌ترین عامل بی‌دینی گرایش به الحاد است.

<https://www.youtube.com/watch?v=q6boKunEG84>

^{۲۵} عبدالله الشهري، «ثلاث رسائل فی الإلحاد والعلم والإيمان»، ص ۲۱۴، انتشار از «مرکز نماء للبحوث و الدراسات».

در نتیجه اگر برای کسی که تمایل به الحاد دارد بحران، مصیبت و یا رنجی به وجود آید در واقع این تمایل در آینده تبدیل به الحاد می‌گردد. این بدان علت است که بحران، مصیبت و ابتلاء منجر به یکی از دو مسیر می‌شود:

الف- پناه بردن به خدا

ب- ناامید شدن از رحمت خداوند

فردی که مستعد پذیرش الحاد باشد مسیر ناامیدی از خدا را دنبال می‌کند. اما کسی که این قابلیت را ندارد مسیر پروردگار بلندمرتبه را دنبال میکند. این مفهوم دوگانگی و تمایل در بحران است.

۴- ماهیت تنگ نظری در جامعه:

دکتر «طارق حبیب» روانپزشک مشاور در برنامه «بینی و بینکم» به همراه دکتر محمد العوضی در قسمت‌هایی تحت عنوان *روان‌شناسی ملحد*^{۲۶} می‌گوید:

«ماهیت جامعه عربی و مخصوصاً کشورهای خلیجی که اختلاف (دیدگاه) را نمی‌پذیرند و به سؤالات و خواسته‌های جوانان پاسخ نمی‌دهند چیزی است که منجر به بی‌خدایی به عنوان ابزار شورش علیه جامعه می‌شود».

اما اغراق و بزرگنمایی در بیان این عامل توسط دکتر طارق صحیح نیست.

پس از ذکر مهمترین عواملی که محققان به ذکر و اشاره آن به اهتمام ورزیده‌اند در ادامه به ذکر سایر دلایل الحاد (اعم از شخصی، اجتماعی و شناختی) می‌پردازم.

^{۲۶} یوتیوب: محمد العوضی برنامه‌ی «ببینی و ببینکم ۱۴۳۳» [۲۵] روانشناسی ملحد ۱- کانال یوتیوبی «الرأی»

<https://www.youtube.com/watch?v=ml9hfuDwIDc>

لطفاً برای اطلاعات بیشتر در مورد نقد صحیح دیدگاه د. طارق الحبيب، نظری در در قسمت‌هایی درباره‌ی

روانشناسی ملحد مطالعه کنید. <http://www.elthwed.com/vb/showthread.php?48263>

اول: دلایل شخصی

این علت به خود فرد مربوط است و می‌تواند به دلایل روان‌شناختی و عقلی تقسیم شود. اما به علت عدم اغراق در تقسیم‌بندی آن را تحت عنوان یک مجموعه و در یک تقسیم‌بندی ذکر خواهیم کرد.

۱- اعتماد به نفس بیش از حد و غرورشناختی:

برخی از جوانان، باور بیش از حد به ایمان و صحت اعتقادشان دارند و این در حالی است که بسیاری از اوقات این ایمان و باور صرفاً یک اعتقاد عاطفی و احساساتی است و به طور صحیح یک جایگاه علمی ندارد. این نوع باور بدون آگاهی و دانش کافی به دین و دلایل دینی و علل یقین به دین، صرفاً یک اعتقاد عاطفی است. و هنگامی که این گروه از دین‌داران در معرض چالش‌ها، طرح اشکالات و پرسش‌های الحاد قرار می‌گیرند، هیچ دانش و شناختی ندارند که این پرسش‌ها و اشکالات را رد کنند. و در عین حال عدم آگاهی خود نسبت به دین را تصدیق نمی‌کنند و اعتراف نمی‌کنند که جواب این پرسش‌ها وجود دارند ولی او بدان آگاه نیست، پس در نتیجه وارد انکار و الحاد می‌شود.

۲- خشک‌مآبی معنوی:

عدم لذت پرستش و عدم انس با یاد خداوند تبارک و تعالی، منجر به خشک‌مآبی شدید در احساسات معنوی می‌شود. این خشک‌مآبی باعث می‌گردد بی‌خدایی برای انسان آسان شود. برخلاف کسانی که این احساس‌های (لذت‌بخش معنوی) را تجربه کرده‌اند.

۳- سطحی‌نگری:

برخی از جوانان هنگامی که شروع به مطالعه‌ی برخی از کتاب‌ها و مقالات و یا فیلم‌هایی می‌کنند که الحاد را ترویج می‌دهند به علت عدم حس انتقادی و یا عدم توانایی در بررسی و انتقاد از تمام دیدگاه‌های عرضه‌شده از آنان متأثر می‌شود که این موضوع در نتیجه‌ای برای وقوع در الحاد خواهد بود.

در حالی که اگر این جوان تحمل کند و بر علم و آگاهی‌اش در خواندن و شناخت بیفزاید، تصمیم‌گیری او کاملاً متفاوت است. همان‌گونه که دکتر هیثم طلعت می‌گوید:

«الحاد یک دیدگاه بسیار سطحی و بیهوده نسبت به قضیه‌ای بسیار عمیق که پر از دلائل است».^{۳۷}

۴- عجله و شتابزدگی:

این مورد مشابه مورد قبلی است و به جنبه روانی تعلق دارد نه جنبه فکری.

۵- چیره شدن شهوات و تلاش برای فرار از وجدان:

این یکی از بارزترین دلایل الحاد بین نوجوانان است. جایی که لذت شهوت و تمایلات درونی با احساس گناه و وجدان درونی درگیر می‌شود و فرد باید بین اطاعت خدا و افتادن در شهوات درونی یکی را انتخاب کند. بنابراین او به رهایی از خدا و دین و تکالیف دینی تصمیم می‌گیرد. این همان چیزی است که بسیاری از نظریه‌پردازان الحاد در صحبت‌هایشان بدان می‌پردازند که وقتی شخصی تصمیم خود را در قبول الحاد می‌گیرد احساس راحتی و رهایی از تکالیف دینی را دارد.

اما قطعاً این احساس اولیه به رهایی از تکالیف دینی، بعد از مدتی کم یا زیاد، با احساس اضطراب روانی و از دست دادن خوشبختی و عدم توانایی در لذت بردن از لذت‌های دنیایی همراه است و به مرحله ناامیدی در مقابل سختی‌های دنیا و تمایل به خودکشی می‌رسد.

۶- اختلال روانی:

بین بی‌خدایی و تعدادی از اختلال‌های روانی همچون افسردگی و وسواسی رابطه وجود دارد. در واقع گروه‌های خاصی از بیماران روانی همچون کسانی که دارای ناهنجاری جنسی هستند وجود دارند که با ادعای این‌که الحاد تنها مذهبی است به آنان آزادی جنسی می‌دهد در تبلیغات برای الحاد قرار می‌گیرند.

۷- دیدگاه پدر معیوب:

^{۳۷} د. هیثم طلعت، مقدمه‌ی موسوعه‌ی «الرد علی الملحدین العرب».

این دیدگاه را پرفسور «پاول ویتز»^{۲۸} از دانشگاه نیویورگ مطرح کرد. او از ایده‌های تحلیلی مدرسه نظریه فروید استفاده کرد. اما به نتیجه‌ای کاملاً مخالف با آنچه که فروید بدان رسیده بود، دست یافت.^{۲۹}

برای فهم دقیق این دیدگاه لازم است به صورت اختصار مدرسه تحلیلی در روانشناسی را که زیگموند فروید بنا نهاده بود بشناسیم. فروید بر این باور بود که نوعی عقل باطنی و ناخودآگاه در درون ما وجود دارد و این ناخودآگاه بدون آنکه ما احساس کنیم در رفتار و افکار و تصمیمات ما تاثیرگذار است. پاول ویتز از همین مدرسه برخاست و می‌گوید:

اسباب الحاد و موانع ایمان به خدا، اسباب روانی‌اند و عقلی و منطقی نیستند و این اسباب به دو قسم تقسیم می‌شوند:

۱- علل سطحی: هم‌چون ملحق‌شدن به گروهی اجتماعی و یا علمی خاصی و یا عدم تمایل به چارچوب و تکالیف دینی و غیره.

۲. علل عمیق در عقل باطن که علل تحلیلی‌اند.

فروید معتقد است اسباب ایمان به خدا اسباب روانی است و نمی‌توان به آن اعتماد کرد و معتقد بود:

دین تعبیری از عقیده ادیب است که در آن پسران از شر پدرانشان که مادر را از آنان گرفته خلاص شده و مادر را مال خود می‌کنند. اما بعد از آن احساس گناه می‌کنند و این پشیمانی به تعظیم و مقدس کردن تبدیل می‌شود و سپس به عبادت و خدا ساختن منجر می‌گردد.

از دیدگاه فروید منشأ دین این‌گونه است.

²⁸ Paul Vitz

²⁹ Paul Vitz, Psychology of Atheism, Antimatters – Issue 6 (Vol.2 NO. 4) December 2.2008. d

ویتز این تصور فروید را از چند جنبه رد می‌کند و بارزترین آن که به واقعیت نزدیک است عبارتست از این که ویتز معتقد نیست که عقدهٔ ادیب صورتی صحیح برای تفسیر انگیزه‌ها تحلیلی در ضمیر ناخودآگاه جهت سوق به الحاد باشد.

خلاصهٔ دیدگاه ویتز این است:

انسان همچون پدری نمونه به خداوند می‌نگرد و وقتی که نقض پدر زمینی را می‌بیند به تبع دیدگاهش در مورد پدر آسمان هم مختل می‌گردد که سببی برای وقوع در الحاد و انکار وجود است.

از این صورت‌های معیوب نسبت به پدر عبارتست از: پدر ضعیف، ستمکار، سنگدل و ناموجود. و از نمونه‌های تاریخی عبارت‌اند از: فروید، ولتر، مارکس، هیتلر، فویرباخ.

دوم: علت‌های اجتماعی

این علت از اجتماع اطراف ملحد: خانواده، مدرسه، دانشگاه، محل کار، همراهان و غیره سرچشمه می‌گیرد.

۱- جمود دینی و مصونیت ضعیف جامعه:

منظور از این علت عبارتست از این که میزان دین‌داری در جامعه به شکلی است که مصونیت اعضای خود را در برابر عقاید مخالف از جمله الحاد و دیدگاه‌های آن فراهم نمی‌کند. این کاهش دین‌داری ممکن است به دو صورت شکل گیرد:

الف- سطح پایین آگاهی و فهم از دین در بین مردم.

ب- سطح پایین پابندی و التزام به عبادت و رعایت رفتارها در مقابل خداوند متعال در بین عموم مردم.

در این جامعهٔ شکستندهٔ مذهبی، ایده‌های الحادی را به راحتی می‌توان در ذهن و قلب جوانانی که بر تعالیم دینی و یا پایبندی رفتار و سلوکیات رشد نکرده‌اند، وارد کرد.

این بدان معنا نیست که فرزندان خانواده‌های دیندار در برابر خطر الحاد و انحراف مصون خواهند بود. در واقع اگر جامعه به صورت عمومی با تحجر دینی همراه باشد و توانایی رویایی با افکار منحرف را نداشته باشد و جهل و نادانی به دین و عدم التزام رفتاری و سلوکی در آن سیادت کند، در اینجا هم مصونیت واقعی برای فرزندان خانواده‌های دیندار نیز وجود ندارد و همچون دیگران در معرض سقوط در انحراف و بی‌خدایی قرار می‌گیرند.

منظور از **جمود و تحجر دینی** عبارت‌ست از: عدم توسعه در روش‌های گفتمان شرعی جهت تداوم و همگام‌سازی با دیدگاه‌های فرهنگی و علمی جدید و چالش‌های ایجادشده در عصر و اوضاع اجتماعی کنونی که برای بسیاری از اجتماع‌ها رخ داده است.

و منظور از **توسعه** به معنای تبدیل و تغییر دین به منظور همگام‌سازی با افکار وارد شده بر آن نیست.

۲- سرکوب کردن سؤالات:

برخی از خانواده‌ها و جوامع نوعی سرکوب عجیبی را نسبت به فرزندان خود انجام می‌دهند و آنان را از طرح پرسش و اشکال گرفتن منع می‌کنند. آنان را تهدید می‌کنند که مجرد طرح پرسش مساوی با کفر و بیرون رفتن از دین است و یا این‌که سؤالات و اشکال گرفتن‌های جوانان را به باد تمسخر و طعنه و بدبینی می‌گیرند که این قضیه باعث می‌شود جوانان جهت حفظ عزت و کرامت و جوانمردی خود در برابر توهین، سؤالات را پنهان کنند.

این‌گونه سرکوب کردن سؤالات جوانان باعث می‌شود آن‌ها گمان برند که خود اسلام پاسخی به سؤالات ندارد و آن‌ها را سرکوب و تحریم کرده تا دین در سختی و حرج گیر نکند.

در نتیجه قوت این سؤالات و شبهات در ذهن جوان بزرگ‌تر می‌شود. تاحدی که حجم سؤالات از اندازهٔ واقعی آن‌ها فراتر می‌رود و گمان می‌کند که اسلام دین ضعیفی است و هیچ جواب یا راه حلی برای سؤالاتش ندارد. تاجایی‌که سرانجام این قضیه دلیلی برای الحادش و ترک کلی اسلام می‌گردد.

این سرکوبِ سوالات، به عنوان یک عامل روان‌شناختی ممکن است باعث گردد جوانان به شورش علیه محیط و جامعه‌ی خود پرداخته و به اردوگاه دیگری بپیوندند. به همین علت درمی‌یابیم بسیاری از تبلیغات که موجب ترویج الحاداند در گفتمان‌هایشان خطاب به جوانان و نوجوانان بر روی دیدگاه شورش علیه ظلم و سرکوب اجتماعی و محدودیت‌ها تمرکز می‌کنند.

۳- ظلم و ستم به زنان:

این یکی از بارزترین و مهمترین دلایل الحاد در بین دختران است. به خصوص از آن‌جا که طرفداران الحاد با تبلیغ یک جنبه‌ی خود مبنی بر آزادی آنان از سلطه‌ی والدین و ظلم مردان و شعارهای دیگر آنان را مورد هدف قرار می‌دهند.

اگر این تبلیغات نیز با آنچه از ظلم و ستم و بی‌عدالتی اجتماعی و خانوادگی که متوجه زنان شده همراه گردد، دلیلی بزرگ برای افتادن در دام الحاد می‌شود.

من شخصاً با داستان یک دختر مصری از خانواده‌ای بسیار ثروتمند که برادر بزرگ‌ترش افسر پلیس بود آشنا شدم. زمانی که این دختر با برادرش مخالفت می‌کرد، برادرش انواع ضرب و شتم و خشونت را بر او اعمال می‌کرد. انگار خواهرش یکی از جنایتکارانی است که در کلانتری با او سر و کار دارد. در همین زمان این دختر از طریق شبکه‌های اجتماعی با تعداد زیادی از جوانان ملحد ارتباط برقرار می‌کند و کسانی که گرداننده‌ی این سایتها هستند با سخنان فریبنده و عاشقانه در مورد رهایی از ظلم و مردسالاری سخن می‌گویند و می‌گویند آن‌ها آماده هستند او را به عنوان یک پناه جوی آنتیست که از آزار و اذیتهای مذهبی در کشورش فرار می‌کند به یک کشور اروپای شمالی قاچاق کنند.

برای خواننده‌ی محترم مخفی نیست که چطور دختری همچون ایشان می‌تواند در یک کشور غریب به یک طعمه‌ی آسان برای هر کس تبدیل شود.

از این بدتر که آزار و اذیت زنان به لحاظ مذهبی توجیه می‌شود. به گونه‌ای که زن گمان می‌کند که اسلام دلیل ظلم و بی‌عدالتی به اوست. بنابراین این امر سبب ترک او از اسلام می‌شود.

استاد «منیر ادیب» داستان یک پزشک ملحد مصری را بیان می‌کند که اولین چیزی که او را به سمت الحاد کشانده این بوده است که شوهرش به صورت او ضربه زد و زمانی که نزد پدرش شکایت کرد به او گفت خداوند این حق را به شوهرش داده است و آیات قرآن را خواند. پزشک می‌گوید: «من از تفسیر سخنان پدرم، حال اگر صحیح باشد، بسیار شگفت‌زده شدم. چگونه خدا به کتک‌کاری و اهانت به زن توصیه می‌کند در حالی که اسلام ضربه‌زدن به حیوان را ممنوع می‌داند. آیا در اسلام زن کم ارزش‌تر از حیوان است.»^{۳۰}

۴- عدم پیشرفت امت اسلامی:

این علت ممکن است یکی از دلایل الحاد در جوامع توسعه نیافته تلقی گردد. مخصوصاً اگر این پیش فرضها با دین پیوند داشته باشد.

زمانی که جوانان مجذوب غرب، پیشرفت کافران غربی و ارتقای آنان را در مسیرهای مختلف علوم با عقب ماندگی و پسرفت و انحطاط افراد قوم خود از مسلمانان مقایسه می‌کند، ممکن است دلیلی برای از دست دادن اعتماد به قدرت اسلام در پی‌ریزی پیشرفت و احیای دوباره جامعه شود. در نتیجه به صورت کلی اعتقاد به اسلام را از دست می‌دهند. در حقیقت این یک بی‌عدالتی نسبت به دین اسلام است. زیرا اسلام علت عقب‌ماندگی مسلمانان نیست همان‌گونه که کفر علت پیشرفت غرب نیست. اصلاً رابطه‌ای بین اسلام و عقب‌ماندگی و کفر و پیشرفت وجود ندارد. غربی‌ها پیشرفت کردند زیرا سخت تلاش نمودند. درحالی‌که ما عقب ماندیم زیرا سستی و ضعف نشان دادیم. پیشرفت و پسرفت مربوط به تلاش و سعی و عمل در امور دنیوی است. آنگونه که تصور می‌کنند، اسلام دلیل پسرفت و کفر علت پیشرفت نیست.

گاهی اوقات جامعه‌ای (حال هر جامعه‌ای که باشد) در یک بحران اقتصادی یا اجتماعی قرار می‌گیرد و راه‌حلی برای گشایش این بحران ارائه می‌شود و مردم به این راه‌حل‌ها به عنوان آرزویی برای رهایی از بحران و خروج از تنگنا می‌نگرند. سپس روحانیت (به گمان این‌که این راه‌حل‌ها) مخالف دین و یا دربرگیرنده کفر و غیره هستند به رد و انکار آن به پا می‌خیزند

^{۳۰} منیر ادیب، «الإلحاد بين أفكار أصحابه و هجرة أتباعه»، چاپ و نشر «دار مقام»، ص ۹۱.

که این موضوع یکی از دلایل گسترش الحاد خواهد بود. همان طور که در اروپا و در دورهٔ رنسانس و روشنگری اتفاق افتاد.

۵- چندپارچگی و تفرقه‌ی امت اسلامی:

این هم یکی از علت‌های فتنه و آشوب است و منجر به الحاد جوانان می‌شود که بین سنی و شیعه، اباضیه، معتزله، سلفی و اشاعره و صوفیه وجود دارد.

این تفرق یکی از دلایل فتنه در بین جوانان است که قادر به تشخیص حق از باطل در بقایای پیکره‌ی اسلام نیستند. بنابراین در سردرگمی می‌افتند که چگونه خداوند حکیم و مهربان راضی است که دین علت این همه اختلاف و تفرقه در بین مسلمانان باشد. و در نهایت منجر به کفر و الحاد می‌گردد.

سوم: دلایل شناختی

این علت مربوط به علم، شناخت و شبهات است. و بهترین کسی که در مورد آن سخن گفته فیلسوف دانشگاهی آمریکایی دکتر طیب بوعزه است که در مصاحبه با برنامهٔ «حوارات نساء» همراه دکتر قرشی و عبدالله العجیری و عبدالله الشهري در تاریخ دهم رجب ۱۴۳۴ بدان پرداخت.^{۳۱} در آنجا وی دلایل روانشناختی و معرفت‌شناختی الحاد را ذکر کرد که خلاصه‌ای از باب معرفتی ذکر شده در زیر می‌آید:

۱- ضعف و فقر کتابخانه‌های عربی و اسلامی در نقد الحاد جدید: به همین علت جوانان شکاک و پرسشگر خود را بدون منبع می‌یابند اما از طرف دیگر امکانات الحادی فراوانی از جمله نوشته و فیلم‌هایی وجود دارند که این معادله را به نفع الحاد قرار داده است.

۲- تکیهٔ دانشمندان به روش‌های کلامی قدیمی منسوخ‌شده که عامهٔ مردم آن را درک نمی‌کنند. درحالی‌که شبهات به شکل‌های آسان و قریب الفهم ارائه می‌شود.

^{۳۱} یوتیوب: علت‌های معرفتی جهت نفوذ الحاد بین جوانان عرب.

<https://www.youtube.com/watch?v=qWAD9mAzE1y>

۳- برخی از دانشمندان نوشتن در رد شبهات را کنار گذاشته‌اند؛ بنابر این وقتی که جوانان به دنبال جوابیه‌هایی بر شبهاتی هستند و دنبال آنان را گرفته‌اند چیزی نمی‌یابند. در نتیجه گمان می‌برند ردیه‌ها و جوابیه‌هایی وجود ندارند و اعتمادشان به توانایی اسلام در مواجهه با این اشکالات و پرسش‌ها از بین می‌رود و در نهایت منجر به وقوع در الحاد می‌شود.

این دلایل شناختی که منجر به سقوط در الحاد شده، بسیاری از شبهات را شامل می‌گردد و مهم‌ترین آن عبارت‌اند از:

۱- وجود شر در جهان

۲- کشتار و جنگ به اسم دین

۳- شبهات پیرامون قضا و قدر

۴- شبهات پیرامون حکمت در آفرینش

اما از نظر من مهم‌ترین مسئله‌ی دلایل شناختی عبارت‌ست از تجارت علم برای ترویج الحاد. به عنوان مثال تبلیغ برای ترویج تئوری تکامل هم چون یک حقیقت قطعی و یقینی و علمی که اختلافی در آن نیست. همان‌گونه که نهایت تبلیغ را برای دیدگاه‌های جدید در نشأت هستی دارند مخصوصاً دیدگاه فیزیک‌دان مشهور استیون هاوکینگ.

نزد برخی از افراد، هنگامی که این دیدگاه‌ها با دین در تعارض باشند دلیلی برای باطل و خرافی بودن دین است. و این بزرگ‌ترین چالشی هست که اسلام اکنون با آن مواجه است:

«روپارویی با این دیدگاه‌های علمی و بررسی آن‌ها و تشخیص حقیقت و باطل موجود در آن‌ها مطابق با روش‌شناسی شرعی اسلامی و عقلی سلیم».

ویژگی‌های الحاد نوین در غرب:

- ۱- تبلیغات فعال و ناخوشایند برای الحاد.^{۳۲}
- ۲- انتقال از چارچوب اقلیت فلسفی به پایگاه مردمی و به شیوه‌های فعالیتی نوشتاری و ویدیویی که جوانان و نوجوانان و کودکان را در تیررس قرار داده است.
- ۳- استفاده‌ی فشرده از رسانه‌ها در تبلیغات و رسوخ دیدگاه‌های الحادی از طریق فیلم‌ها، سریال‌ها، مستندها و حتی فیلم‌های کارتونی.
- ۴- تلاش فریبنده برای ترجمه‌ی آثار الحادی به زبان عربی؛ کتاب‌ها، مقالات، سخنرانی‌ها و مستندها.
- ۵- استفاده از لحن خشن و انزجار از دین و تشدید توهین و سوءاستفاده و خشونت کلامی به گونه‌ای که آن را «مبارزه‌ی الحادی» می‌نامند. این علت در عناوین این کتاب‌ها برجسته و مشهود است؛ *توهم خدا، خدا بزرگ نیست، دین اصل تمام بدی‌ها، چگونه دین همه چیز را مسموم کرده است؟*^{۳۳}
- ۶- استفاده از تمسخر برای طعنه به مقدسات دین از طریق گفتگوها، مناظره‌ها، مستندات و برنامه‌های ماهواره‌ای و افزایش طنز و تمسخر به ادیان در آثار هنری.^{۳۴}
- ۷- استفاده متداوم از روش ضدتروریستی علیه دین.^{۳۵}
- ۸- بهره‌برداری از علوم تجربی و اکتشافات جدید جهت تأیید الحاد و ترویج آن (حال به هر علتی مخصوصاً تجارت با علم) به ویژه تئوری «تکامل».^{۳۶}

^{۳۲} عبدالله بن صالح العجیری، کتاب «میلیشیا الإلحاد»، پاپ: «مرکز تکوین للدراسات و الأبحاث»، ص ۲۱.

^{۳۳} مرجع سابق، ص ۴۳.

^{۳۴} مرجع سابق، ص ۶۹.

^{۳۵} مرجع سابق، ص ۶۳.

^{۳۶} مرجع سابق، ص ۸۳.

ویژگی‌های عقلی ملحد:

ویژگی‌های فکری و روانی وجود دارد که در یک ملحد با مؤمن متفاوت است. و این ویژگی‌ها ریشهٔ اختلاف بین دو گروه است. و این همان علت اصلی است که یک ملحد دلایل وجود خدا را درک نمی‌کند و همچنین علت بوجود آمدن اشکالات عقلی نزد اوست. مانند: مسئله‌ی شر.

بنابراین از بین بردن این ذهنیت و تلاش برای درک منابع اشکال این ذهنیت، اولین راه برای پرداختن بدان و متقاعد کردن آن به حق و روشن‌سازی مبانی و محورهای عقلی و ایمانی و سازگاری درونی و انسجام آن با سایر قواعد شناخت است.

۱- اعتماد بیش از حد به فکر و ایده‌های الحادی:

همانگونه که قبلاً توضیح دادم، پدیدهٔ الحاد دربرگیرندهٔ طیفهای متعددی است (آئیسم، ندانم‌گرا، دادباور). با این وصف، غالباً پدیدهٔ الحاد نوین، طیفی الحادی است که به صورت کلی وجود آفریننده را انکار می‌کنند و این امر برخلاف عصر روشنگری است که در مرحلهٔ اول به دادباوری و سپس به ندانم‌گرا و شکاکیت تمایل داشت. اما الحاد جدید با طرح انکار وجود خدا و تعصب به این دیدگاه (از طیف‌های دیگر الحاد) شناخته شده و هم‌چون دادباور و ندانم‌گرا نیست. حتی در غرب بازرترین انتقادات از الحاد عبارت‌ست از: اغراق در تعصب و نفی هرگونه فضیلتی برای مخالفین است که مشابه تعصب مذهبی در بدترین حالت است.^{۳۷}

۲- محدود کردن معرفت در حس و تجربه و ماده:

انکار کامل غیبیات و کاهش موجودات در محسوسات که به فلسفه فروکاست‌گرایی مشهور است. بعنوان مثال برخی معتقدند که آگاهی، ارادهٔ آزاد، تمنایلات روحی و روانی در انسان را می‌توان به واکنش‌های شیمیایی و سیگنال‌های عصبی در سیستم عصبی ربط

^{۳۷} بعنوان مثال به نقد آلیستر مک گراث به کتاب «توهم خدا» ریچارد داوکینز بنگرید. در این دو کتاب داوکینز را نقد کرده است؛ «وهم دوکینز، الأصولیة الإلحادیة و إنکار الإله».

Alister E. McGrath and Joanna Collicutt McGrath, *the Dawkins Delusion? Atheist Fundamentalism and the Denial of the Divine*, InterVarsity Press 2007.

داد که دیدگاه‌های مدرسه‌ی جبرگرایی زیست‌شناسی در علم زیست و جبرگرایی روانی را در علم روانشناسی به وجود آوردند.

۳- مسلمات و ظنیات هستی:

این یکی از بارزترین ویژگی‌های فکری الحاد است. در هستی و آفرینش انسان و سایر کائنات نشانه‌های روشنی وجود دارد که بر استواری و دقت و نبوغ شیوه کار دلالت دارد و به آشکاری به علم و حکمت و چیره‌دستی و مراقبت خداوند دلالت می‌کند. و در مقابل نشانه‌های غیرقابل فهمی هستند که ممکن است ذهن در ترسیم حکمت الهی از وجود آنها دچار تعجب شود. عقلانیت ایمانی این متشابهات را به محک‌های ثابت که نشأت گرفته از حکمت وسیع خداوند در خلقتش است ارجاع می‌دهد. درحالی‌که عقلانیت الحادی محک‌های را به متشابهات ارجاع می‌دهد و هرج و مرج و تصادفی بودن و یا توهم وجود عیب و خلل در کائنات را قبول می‌کند.

لذا بر خلاف ملحد، قواعد عقلی کلی هم‌چون: ارجاع متشابهات به محک‌های، قضاوت ظنیات به وسیله قطعیات، در حد امکان مقدم کردن جمع بین ادله به جای ترجیح بین آنها، مقدم کردن دلیل قوی بر دلیل ضعیف‌تر به هنگام تعارض، اصول و محورهای عقلی مؤمن هستند. این ویژگی‌ها پایه و اساس گفتار بین دو طرف است.

فصل دوم

دلایل اثبات وجود خدا:

در واقع دلایل بر اثبات وجود خدا قابل شمارش نیستند و نمی‌توان آن‌ها را محصور کرد. اما میتوان آن را از نظر کیفی به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: فطرت و اهمیت آن

دسته دوم: دلایل عقلی یا نظری

دسته سوم: مرجحات خارجی بر الحاد^{۳۸}

دسته اول: فطرت و اهمیت هستی‌شناختی آن از یک سمت و اهمیت معرفتی آن از سوی دیگر است. زیرا دلایل و براهینی برگرفته از فطرت وجود دارند که دال بر وجود خداوند هستند و باززترین آنها عبارتند از:

۱- کمال هستی‌شناسی

۲- اخلاق عملی

۳- نیاز اجتناب‌ناپذیر

^{۳۸} در واقع ترجیح یکی از اخبار متعارض را *مرجحات خارجی* گویند. مرجحات خارجی مرجحاتی هستند که در مقابل مرجحات داخلی بوده و عبارتست از مرجحاتی که خارج از سند و متن بوده است و مزیت بودن آن در گرو وجود خبر نیست. مترجم

دسته دوم: دلایل عقلی هستند که مبتنی بر تئوری پردازای عقلی است و عموماً بر شواهد مخلوقات بر خالق تکیه کرده است. یعنی حس و دید ذهنی را درهم می آمیزد و به دو قسم تقسیم می شود:

۱- دلیل خلق و اختراع

۲- دلیل علت غائی

دسته سوم: عبارتند از مرجحات خارجی در مقابل الحاد، که در حقیقت دلایلی بر وجود خداوند نیستند بلکه چیزهایی هستند که افضلیت ایمان بر الحاد را بیان می کنند. مانند: برهان پاسکال، سلامت روان و امنیت جامعه.

دلالت فطرت بر وجود خدا:

مهم ترین و اساسی ترین دلیل در اثبات وجود خداوند متعال دلیل فطرت است که خلاصه آن عبارتست از:

انسان با سرشت خالص خود درمی یابد که مخلوق نیازمند است و آفریننده ای بزرگ دارد که دارای صفات کمال و عظمت است.

دانشمندان علم کلام در این باره بحث کرده اند و این مسئله نیاز به دلیل ندارد. زیرا که یک واقعیت واضح و روشن در درون انسان است و دانشمندان روانشناسی و جامعه شناس این حقیقت فطری نهادینه شده را تصدیق می کنند. برخی از ملحدین هم تلاش زیادی جهت یافتن علت مادی این حقیقت را دارند؛ از «فروید» گرفته تا «دورکیم» و حتی دانشمند ژنتیک «دین هامر» که گمان می کرد ژن در نوار ژنتیکی مسئول این حقیقت ذاتی و فطری است.

دلیل فطرت از بارزترین دلایلی است که دانشمندان جهت دلالت بر وجود خدا ارائه داده اند. این دلیل مبتنی بر آن است که ایمان به وجود خدا حقیقتی متمرکز و نهادینه شده در سرشت بشری است و با توجه به وضوح و آشکار بودنش نزد هر انسانی،

نیازی به شواهد و دلایل ندارد و حتی رنه دکارت فیلسوف فرانسوی در مورد آن گفته است:

«چیزی بعد از این باقی نمی‌ماند مگر اینکه گفته شود این ایده (سرشت خدایی) از زمان خلقت بوجود آمده و همراه من بوده است. در واقع شایسته نیست تعجب کنیم که خداوند در هنگام آفرینش من این ایده را نهاده کرده باشد تا نشانه‌ای برای سازنده‌اش باشد که بر روی مخلوقش نقش ببندد».^{۳۹}

حتی دیوید هیوم، فیلسوف شکاک اسکاتلندی در کتابش (گفت‌وگوهای در باب دین طبیعی) به این سرشت اعتراف می‌کند:

«کسی وجود ندارد که نسبت به دینی که در درون من نهاده شده است از من حساس‌تر باشد و هیچ‌کسی وجود ندارد که قوی‌تر از من به وجود الهی تعلق خاطر داشته باشد، آن‌گونه که برای عقل در ایجاد طبیعت و ساخت آن که تفسیرش بسیار سخت است هویدا می‌گردد».^{۴۰}

و هم چنین در جای دیگری از همین کتاب می‌گوید:

«حقیقتی وجود ندارد که روشن‌تر از خدا باشد».^{۴۱}

اما وقتی سعی داریم که این دلیل را برای ملحد توضیح دهیم باید در نظر داشته باشیم که ممکن است مخالف ما (همان ملحد) به این سرشت اقرار نکند و ممکن است به علت عناد، غرور، تبعیت از هوا و هوس و یا به علت وجود خلل یا مشکلی که به فطرتش رسیده و او را از درک حقایق فطری و پیروی از آن ناتوان ساخته به وجود این حقیقت علمی و ذاتی اعتراف نکند. برای همین ما به بیان دلایلی به غیر از فطرت نیازمندیم که بر وجود خدا دلالت می‌کنند. ما به این دلایل در سه محور خواهیم پرداخت:

^{۳۹} دیکارت، "التاملات"، ترجمه د. عثمان امین، ص ۱۵۵.

^{۴۰} دیفید هیوم، "محوارات فی الدین الطبیعی"، ترجمه د. محمد فتحی الشنیطی، ص ۱۴۰-۱۴۱.

^{۴۱} المصدر السابق، ص ۱۱.

اصول عقلی:

اصول عقلی یا مبادی اولیه و یا اولیات و بدیهیات عقلی عبارت‌اند از: مقدماتی ضروری برای استدلال عقلی که اساس هر استدلال عقلی‌اند و به چهار اصل تقسیم می‌گردد:

۱- اصل هویت (هویت یا این همانی)

۲- اصل امتناع تناقض.

۳- اصل ارتفاع نقیضین.

۴- اصل سببیت.^{۴۲}

برخی اولیات عقلی را بیشتر از این دانسته‌اند.^{۴۳}

و برخی هستند که آن را فقط در دو اصل ارائه داده‌اند:

الف: اصل امتناع تناقض.

ب: اصل سبب یا دلیل کافی.^{۴۴}

این اصول ذاتی و غیراکتسابی هستند. بدین معنا که انسان پس از تولد آن را یاد نمی‌گیرد بلکه با آنها به دنیا می‌آید. وقتی فرد متولد می‌شود دارای مبانی و بدیهیاتی سالم است که که در رسیدن به حقایق او را کمک کرده و او را به درک آن می‌رساند. علامه ابن حزم می‌گوید:

«شناخت حس ششم از بدیهیات است».

از این نوع آگاهی مانند: جزء از کل کمتر است. کودک صغیری که در اوایل تشخیص و تمایز است اگر به او دو خرما بدهید گریه می‌کند و اگر سومین خرما را اضافه کنید خوشحال می‌شود که این برگرفته از علم او به: «کل از جزء بیش تر است» می‌باشد. و اگر

^{۴۲} یوسف کرم، «العقل والوجود»، ص ۱۴۲.

^{۴۳} عبدالرحمن بدوی، «موسوعة الفلسفة»، ج ۲ ص ۲۴۰.

^{۴۴} عبدالله القرنی، «المعرفة فی الإسلام»، ص ۲۹۷-۲۹۸.

او شروع نمی‌کرد به تحدید و شمارش آنچه که نزدش معلوم بود چیزی در این مورد نمی‌دانست.

همچنین علم او به اینکه دو متضاد قابل جمع نیستند. بعنوان مثال: اگر تو او را به زور متوقف کنی گریه می‌کند و بر روی زمین می‌نشیند. با توجه به این که می‌داند نمی‌تواند همزمان هم ایستاده و هم نشسته باشد. و همچنین او می‌داند که یک جسم نمی‌تواند همزمان در دو مکان باشد. وقتی او تصمیم می‌گیرد که به مکانی مشخص برود و تو به اجبار جلوی او را میگیری گریه کرده و سخنی را می‌گوید که مفهومی این است: بگذار بروم. زیرا او می‌داند اگر در یک مکان باشد نمی‌تواند به مکانی که می‌خواسته است، برود.

و همچنین علم او به اینکه دو جسم نمی‌توانند همزمان در یک مکان باشند. زیرا می‌بینید بر سر مکانی که تو و او می‌خواهید در آنجا بنشینید نزاع می‌کند و می‌داند وقتی که چیزی در این مکان باشد او را جا نمی‌دهد و کسی را که می‌خواهد در آن مکان بنشیند می‌راند. زیرا می‌داند تا زمانی که او در آن مکان جای دارد جایی برای دیگری نیست.

و وقتی به او می‌گویی آن چه در این دیوار است برای من بیار. چون قدرتش را ندارد می‌گوید: من نمی‌توانم و این علم او بدین است که دیوار طولانی، نسبت به قد کوتاه او فزونی داشته و در حد توان او نیست. و او را می‌بینی که به سمت چیزی می‌خواهد بدان برسد می‌رود زیرا می‌داند این نهایت به وسیله سرعت و دویدن تمام می‌شود. گرچه کودک نمی‌تواند عبارت مناسبی برای آن چه که می‌داند بیان کند.

از جمله بدیهیات برای او این است که میدانند هیچ‌کس از علم غیب آگاهی ندارد، زیرا وقتی در مورد چیزی که شناختی از آن ندارد سوال می‌کنید آن را انکار کرده و می‌گوید نمی‌دانم. او بین حقیقت و باطل تفاوت می‌گذارد و اگر در برخی اوقات خبری به او داده شود او را می‌یابی که تصدیقش نمی‌کند تا اینکه کسی دیگر به او خبر دهد که به او باور کرده و آرام می‌گیرد.

همچنین او می‌داند کاری صورت نمی‌گیرد مگر این که در زمانی باشد؛ زیرا وقتی که چیزی را برای او ذکر می‌کنید در جواب می‌گوید: چه موقع بود؟

و وقتی به او می‌گویی تو این کار را انجام ندادی. می‌گویی: چه موقع من آن را انجام نمی‌دادم؟ این بدان معناست که او می‌داند هیچ چیزی بدون زمان در عالم صورت نمی‌گیرد.

او می‌داند که اشیاء دارای خاصیت و ماهیت‌اند و در مقابل آن‌ها ایستاده و فراتر نمی‌رود و وقتی که چیزی را نمی‌داند می‌پرسد این چیست؟ و وقتی که برای او توضیح داده شود سکوت می‌کند.

هم‌چنین علم کودک به این‌که؛ هیچ کاری مگر به وسیلهٔ انجام‌دهنده‌ای صورت نمی‌گیرد. زیرا وقتی فعلی را می‌بیند سوال می‌پرسد که چه کسی این کار را انجام داده است. و هیچ موقع قانع نمی‌شود که این کار بدون عامل صورت گرفته است. و زمانی که چیزی را در دست کسی ببیند می‌گوید چه کسی این را به تو داده است؟

همچنین او میداند که خبر احتمال صدق و کذب را دارد که برخی از اخبار را باور و برخی دیگر را تکذیب کرده و بر برخی توقف می‌کند.

این آگاهی‌ها از بدو تولد در تمام انسان‌ها مشاهده شده است.

ابومحمد می‌گوید:

«هیچ عاقلی در مورد پذیرش این اولیات و بدیهیات عقلی اختلاف ندارد. در اینجا مواردی دیگری غیر از آنچه که ذکر کردیم وجود دارد که در صورت بررسی توسط هر فرد عاقلی، چه از جانب خودش و یا از جانب کسی دیگری شناخته و تشخیص داده می‌شوند. و هیچکس نمیداند که علم و آگاهی به همهٔ این موارد چگونه و به چه شیوه‌ای رخ داده است و هیچ کسی که دارای قوهٔ تشخیص صحیح باشد در صحت همهٔ این موارد شک و شبهه‌ای ندارد. بلکه بعد از علم و آگاهی صحیح به این موارد فقط در صورتی که مریضی بر عقلش وارد شده باشد یا قوهٔ تشخیصش آسیبی دیده باشد و یا به برخی از دیدگاه‌های

فاسد متمایلی گردد که این هم آفتی است که در تشخیص وی رسوخ کرده است در آنها شک می‌کند».^{۴۵}

سپس می‌گوید:

«این مقدماتی که ذکر کردیم صحیح‌اند و شکی در آن نیست و نیازی به درخواست ارائه‌ی دلیل وجود ندارد مگر از جانب فرد دیوانه یا جاهلی که حقیقت اشیاء را نمی‌داند.

این موضوعی است که در قبول و تایید آن، بزرگ و کوچک در تمام نقاط زمین همسو و برابرند مگر کسی که حسش اشتباه می‌کند و یا عقلش لجاجتی کند و حق را انکار کند که در این صورت از دیوانگان به حساب می‌آید. چون بر اساس ضروریات و بدیهیات عقل دانسته می‌شود که هیچ چیزی در این عالم بدون زمان وجود ندارد درحالی‌که بین اولین تشخیصات انسان در این هستی و درک آنچه که ذکر کردیم فرصتی وجود ندارد. بنابراین آن‌ها ضروریاتی هستند که خداوند در درون انسان قرار داده است و بدون این مقدمات نتیجه‌گیری اصلاً ممکن نیست. هیچ چیز درست نیست مگر با ارجاع آن به این مقدمات. و آن‌چه این مقدمات به اعتبار آن گواهی دهد کاملاً درست است و آن‌چه راکه به اعتبار آن گواهی ندهد نادرست و ساقط است».^{۴۶}

همچنین دکتر آلیسون گوپنیک استاد روان‌پزشکی کودکان، معتقد است که کودک در کاوش در جهان اطراف خود و پیگیری زبان و کسب دانش، دقیقاً مانند یک دانشمند در آزمایشگاه خود رفتار می‌کند. او فرضیه‌ها را تنظیم و آن‌ها را آزمایش می‌کند و نتایج غیرمفید، متناقض یا غرق در پیچیدگی را حذف می‌کند.^{۴۷}

^{۴۵} این حزم، "الفصل بین الملل و الأهواء و النحل"، ج ۱ ص ۱۶-۱۷.

^{۴۶} المصدر السابق، ص ۱۷.

^{۴۷} Gopnik, A., A. N. Meltzo, and P. K. Kuhl, "The Scientist in the Crib: Minds, Brains, and How Children Learn". New York: William Morrow and Company, 1999.

این مدرکی است که کودک دارای ساختاری ذهنی درونی است که قادر به تجزیه و تحلیل داده‌های محیط اطراف و استخراج اطلاعات از آن است. و این که او دارای قوانین اولیه فکری و اندیشه و جذب داده‌ها و اطلاعات است که پس از تولد آنها را به دست نمی‌آورد و بلکه از همان ابتدا در او نهادینه شده است و بعد از تولد و تماس او با جهان خارج فعال می‌شود و منظور ما از اولیات و بدیهیات عقل و اصول ضروری، همین است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه با گفتارش توجه ما را به یک نکته مهمی جلب می‌کند:

«انسان حادث است و بعد از این که وجود نداشته بوجود آمده است. معرفتی که در قلب اوست حادث است. اگر دانشی تا قبل از شناخت قلب او در قلب او بوجود نمی‌آمد لازم می‌آمد که در قلب او بدیهیات وجود نداشته باشد. پس باید معارفی بدیهی وجود داشته باشد که خداوند در قلبش ایجاد کند و نتایج امور به آن ارجاع داده شود».^{۴۸}

منظورش این است: علمی که شخص به دست می‌آورد باید مبانی و اصولی داشته باشد که بر اساس آن بنا شود. در غیر این صورت انسان آن‌ها را کسب نمی‌کند و چون انسان قادر به کسب اطلاعات است پس او این مبانی و اصول را دارد.

واقعیت این است که وجود این مبانی عقلی ما را به سؤال در مورد بانی آن وادار می‌کند. قطعاً انسان آن را ایجاد نکرده است زیرا قبل از تولد در ساختار ذهنی او وجود داشته است. به همین ترتیب، وجود فیزیکی طبیعی نمی‌تواند آن را ایجاد کند. پس این دلیلی است که مبادی و مبانی اثر خلقت خداوند علیم و خبیر است و وجود اصول عقلانی گواه بر وجود خدا، خالقیت و علم و حکمت اوست.

غریزه:

غریزه را می‌توان به عنوان گرایش ذاتی تعریف کرد که ارگانیزم را تحت فشار نیازهای حیاتی خود به کارکردن در یک جهت خاص سوق دهد. در این مورد مثال‌های بسیار زیادی وجود دارند که این نمونه‌ها برای شمارش حشرات، پرندگان و حیوانات مختلف

^{۴۸} ابن تیمیه، "در تعارض العقل والنقل"، ج ۳ ص ۳۰۸.

غیرقابل‌شمارش‌اند. مانند: ساختن لانه یا کندو توسط زنبورها، زنبور عسل و مورچه‌ها و هم‌چنین استتار کرم از دشمنان به هنگام پریدن.

و هم‌چنین مهاجرت پروانه‌ها، ملخ‌ها، پندگان، ماهی‌ها، خزندگان و پستانداران از وطن خود در امتداد مسیرهای ثابت و مشخص و سپس بازگشت (به وطن خود در همان امتداد). در انسان غرایز گرسنگی، تشنگی، رابطه جنسی و حب بقا و قدرت و پدر و مادر شدن وجود دارد.

یکی از دانشمندان می‌گوید: اگر انسان آب را نمی‌دید به دنبال آن می‌گشت. زیرا گزینه تشنگی در درون اوست و او را به دنبال آب راهنمایی و جذب می‌کند. غرایز یکی از دشوارترین موضوعات برای طبیعت‌شناسان که پیروان فلسفه‌ی الحادی و طرفداران نظریه تکامل‌اند محسوب می‌شود. زیرا تعدادی از موجودات با سیستم عصبی محدود وجود دارند که توانایی ایجاد خطوط پیچیده برای استتار و فریب دشمنان را ندارند.⁴⁹ هم‌چنین تعدادی از این غرایز از نظر ژنتیکی قابل انتقال نیستند، که این حالت در موجودات عقیم مانند: زنبورها و مورچه‌های کارگر وجود دارد. بنابراین وجود غرایز در ارگانیسم‌های مختلف نشان می‌دهد کسی وجود دارد که آنها را در موجودات نهادینه کرده است و این نشانه‌ای روشن بر وجود خدا و خالقیت و علم و حکمت اوست.⁵⁰

ارزش‌های اخلاقی:

یکی از مواردی که در انسان قابل توجه است، توافق آن‌ها در ارزش‌های کلی اخلاقی مانند: حُسن عدالت، صداقت و امانت و قُبْح بی‌عدالتی، دروغ و فریب است. این توافق در درجه‌ی عام و مطلق است. اما هنگام اجرای این ارزش‌های اخلاقی مطلق، ممکن است افراد در اجرای آن اختلاف داشته باشند. اما کسی را پیدا نمی‌کنید که ادعا کند دروغ بهتر از حقیقت است. یا این‌که بی‌عدالتی بهتر از عدالت است. پس ما به طور غریزی می‌دانیم که عدالت خوب است. بی‌عدالتی زشت است و حقیقت خوب و دروغ زشت

⁴⁹ Hoimar Von Dithfurth, "Dinozorların Sessiz Gecesi", 1, pp. 12-19.

⁵⁰ Gordon Rattray Taylor, "The Great Evolution Mystery". London: Martin Secker & Warburg Ltd, 1983. p. 222.

است. اگر به انسان پیشنهاد داده شود که حقیقت را باور کند و راستگو باشد و به او پیشنهاد داده شود که به باطل ایمان بیاورد و دروغ بگوید او با گزینه به حالت اول تمایل دارد و از حالت دوم متنفر است.

پس دانسته می‌شود در فطرت انسان چیزی وجود دارد که او را وادار میکند تا به حقیقت ایمان بیاورد و خیرخواهی کند و از باطل بیزار باشد. و این در حالی است که مانعی وجود نداشته باشد.

و وجود این گزینه اخلاقی گواه و برهانی برای وجود خالق است. گزینه اخلاقی معیاری ذاتی است که به موجب آن قضاوت می‌کنیم و فلاسفه آن را حس اخلاقی یا ضمیر می‌نامند و در این که محل این حس، عاطفه یا عقل است اختلاف نظر دارند. اما منظور ما در این جا این است که وجود این گزینه مستلزم وجود خالق آن است و وجود آن نشانه‌ای از وجود خدایی خالق و منزّه است. این چیزی است که به عنوان برهان هستی شناختی وجود خدا شناخته می‌شود که از اثبات وجود ارزش‌های اخلاقی عینی در ذات شروع می‌شود و تا دلالت آن‌ها بر وجود خالق گزینه در انسان ادامه دارد. این با دلیل علمی و اخلاقی که ناشی از ضرورت علمی اخلاق است و فیلسوف امانوئل کانت مطرح کرده است متفاوت است. که بعداً به تفصیل آن را بررسی می‌کنیم.

خلاصه آنچه گذشت:

از مطالب گفته شده مشخص می‌شود که وجود بدیهیات عقلی، غرایز و ارزش‌های اخلاقی عبارتند از: وجودی ذاتی که این وجود، مستلزم نشان دادن وجود کسی است که این ویژگی‌ها را القا و آنها را در انسان نهادینه کرده است و در این نشانه‌ها دلیلی بر وجود خدا، خالقیت، علم و حکمت او است.

این استدلال تأییدی برای دلالت فطری بر وجود خدا از نظر وجود هستی‌شناختی است (یعنی وجود فطرت برهان و نشانه‌ای برای وجود خالق آن است). اگر چه گزینه از نظر اعتقاد فطری به خالق و روی آوردن به او و گواهی بر وجود او و ضرورت پرستش او یک

دلیل معرفتی است (یعنی غریزه به عنوان نیرویی درونی است که به من خبر می‌دهد که مخلوق هستم و خالق دارم).

ملحدین در امر فطرت چه چیزهایی باید ارائه دهند؟

اکثر دانشمندان ملحد - اگر همه‌ی آنها نباشند - به دلیل انباشته شدن شواهد قدیمی و جدید در مورد این واقعیت، وجود اعتقاد غریزی به خدا را در درون انسان انکار نمی‌کنند. در یک تحقیق بزرگ تحت نظارت دانشگاه آکسفورد، که در آن ۵۷ محقق در مدت ۳ سال در ۲۰ کشور کار کردند و هزینه آن ۱٫۹ میلیون پوند استرلینگ بود و نتایج آن در سال ۲۰۱۱ منتشر شد، ثابت گردید که کودکان خردسال با اعتقاد غریزی به وجود خدا و زندگی پس از مرگ متولد می‌شوند.^{۵۱}

مسئله‌ی وجود غریزه و فطرت به خودی خود توسط ملحدین انکار نمی‌شود و آن‌ها پس از نتیجه‌گیری قطعی توسط دانشمندان و بزرگان خود نمی‌توانند آن را انکار کنند. اما آن‌ها به دنبال یافتن یک توضیح مادی متناسب برای انکار وجود خدا هستند.

بعنوان مثال: یک متخصص علم ژنتیک (دین هامر) در سال ۲۰۰۰ میلادی کتابی نوشت که در آن مطرح گردید: آنچه ژن خدایی خوانده شده و مسئول احساسات و اکتشافات معنوی است که مردم تجربه می‌کنند یک ژن خاص به نام «ژن خدایی» است و آنزیمی خاص تولید می‌کند که سطح سروتونین، دوپامین و نوراپی نفرین را در مغز تنظیم می‌کند و به نوبه‌ی خود نقش زیادی در ایجاد احساسات و باورهای متافیزیکی دارد.^{۵۲}

⁵¹ Humans 'predisposed' to believe in gods and the afterlife.

<http://phys.org/news/2011-05-humans-predisposed-gods-afterlife.html>

<http://www.sciencedaily.com/releases/2011/07/110714103828.htm>

⁵² Dean Hamer, "The God Gene: How Faith Is Hardwired Into Our Genes", Anchor Books, 2005.

انتقادات علمی عمده‌ای به گفته هامر وارد گردید که برجسته‌ترین آنها این است که وی به یک مطالعه منتشر نشده در مجلات معتبر متکی بود.^{۵۳}

همچنین یکی از مهمترین انتقادات به هامر، رویکرد ماتریالیستی تقلیل‌گرایانه اوست که مسئله اعتقاد و احساسات معنوی را به برخی از مواد شیمیایی و انتقال‌دهنده‌های عصبی در مغز نسبت می‌دهد.

یا همان‌طور که استاد ملحد آمریکایی «پل مایرز» استاد زیست‌شناسی در دانشگاه مینه‌سوتا می‌گوید: «تصور کنید که می‌خواهید با استفاده از برنامه میکروسافت گزارشی روی رایانه بنویسید و یک متخصص فنی کامپیوتر نزد شما بیاید و به شما بگوید: این سیم زرد متصل به دستگاه، مسئول نوشتن گزارش است. آیا به او باور می‌کنید؟ آیا گفته‌های او به شما کمک می‌کند تا مشکلات فنی خود را حل کنید؟ آیا سخنان وی برای کار در برنامه نوشتن میکروسافت به نفع شما خواهد بود؟ آیا حتی اگر سیم را قطع کند و در همان لحظه برنامه متوقف شود، آیا او را باور خواهید کرد؟ احساس من و آنچه که مایرز گفت در مورد روانشناسی تکاملی این‌گونه است.^{۵۴}

علاوه بر این، واقعیت این رویکرد در تفسیر ایمان و کفر با آزادی انسان و توانایی او در انتخاب ایمان یا کفر مغایرت دارد. زیرا اگر موضوع به ژنی در نوار ژنتیکی بستگی دارد پس فرد مجبور می‌شود و در حقیقت نمی‌تواند کفر یا ایمان را انتخاب کند و این بر خلاف دلیل و منطق است. انسان به صورت بدیهی در مورد خود و ماهیتش آگاه است که او بین ایمان و ناباوری مختار است و به دلیل وجود یک ژن یا ماده شیمیایی در مغز مجبور به پذیرش و یا عدم آن نمی‌شود.

بطور کلی بهترین راه برای فهم مذهب آتئیستهای جدید در این موضوع نگاه به توجیه سنتی است که توسط ملحدان سابق در برابر دلایل فطرت مورد استفاده قرار گرفته است

⁵³ Carl Zimmer, "Faith-Boosting Genes: A search for the genetic basis of spirituality", Scientific American, October 2004.

⁵⁴ PZ Myers, "No god, and no 'god gene', either". Pharyngula 13-02 2005 http://web.archive.org/web/20090512101759/http://pharyngula.org/index/weblog/comments/no_god_and_no_god_gene_either/.

و این‌که این‌ها بعداً از ردپای آن‌ها پیروی کرده و تحلیلات خود را دوباره تنظیم می‌کنند و آن‌ها را با یک لباس مدرن جدید ارائه می‌دهند.

لودویگ فویرباخ فیلسوف آلمانی معتقد است که خدا فقط یک اختراع انسانی است که بشر به دلیل نیاز و کمبود راحتی و آرامش در این زندگی ایجاد کرده است و این باعث می‌شود کسانی‌که برای نیازها، کمبودها و اشتیاق خود به خدا پناه می‌برند او را شخصی‌سازی کنند.^{۵۵}

خداوند در آموزه فویرباخ چیزی جز بیانگر این اشتیاق و نیاز انسانی نیست. اما او برای ما توضیح نداده است که چرا این کمبود خود را بوجود آورده و از کجا صادر شده است؟ بطور کلی احساس کمبود یک چیز به معنای وجود نداشتن این چیز نیست. بلکه عکس این امر مقبول و نزدیک به حق است. زیرا احساس گرسنگی، تشنگی و کمبود غذا و نوشیدنی به معنای آن نیست که غذا و نوشیدنی توهماتی در ذهن است و واقعیت شاهد خلاف آن است.

ریچارد داوکینز - پیامبر الحاد جدید - توضیحی طبیعی درباره وجود دین ارائه می‌دهد. او اعتقاد به وجود خدا را فقط محصول جانبی تکامل داروینی می‌داند.

ملحد «دانیل دنت» در کتاب خود «شکستن طلسم» معتقد است که ویژگی‌های برجسته اعتقاد به وجود خدا به چند دلیل رشد کرده است. بعنوان مثال ممکن است اعتقاد ما به خدا به دلیل رشد یک ژن موجود در نوار ژنتیکی است و این ژن جادویی از طریق مکانیسم انتخاب طبیعی داروین حفظ شده است. زیرا افرادی که آن را حمل می‌کنند نسبت به کسانی‌که آن را حمل نمی‌کنند زندگی بهتری دارند. و یا این‌که عقاید مذهبی از اسطوره‌های ادیان بدوی شروع شده و به شکل کنونی توسعه یافته و به پیچیدگی بیش از حد رسیده‌اند.^{۵۶}

^{۵۵} فیورباخ، "أصل الدين"، دراسة وترجمة د. أحمد عبد الحليم عطية، المؤسسة الجامعية للدراسات والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى ۱۹۹۱.

^{۵۶} Daniel C. Dennett, "Breaking the Spell: Religion as a Natural Phenomenon", Viking Penguin, New York, 2006.

ریچارد داوکینز در کتاب *توهم خدا*، به این دیدگاه‌ها می‌افزاید که گرایش‌های طبیعی و مفید انسان از نظر زیست‌شناختی ممکن است در جهت نادرستی پیش‌رفته باشد که منجر به ظهور دین شده است. یا این‌که دین فقط یک محصول تصادفی از سازوکارهای تکاملی داروین است.⁵⁷

در حقیقت اظهارات داوکینز در مورد بوجود آمدن صفات انسانی در جهت غلط و نتایج نادرست، با توجه به اعتقاد داروینی وی باعث حیرت می‌شود. زیرا داروینیسم صرفاً یک مکانیسم فیزیکی است که به شانس و عدم برنامه‌ریزی و هدف متکی است. در داروینیسم هیچ درست و غلطی، هیچ خیر و شر، هیچ مسیر درست و جهت غلطی وجود ندارد و هیچ دیدگاه صحیح و غلطی وجود ندارد. و در این دیدگاه نتایج صحیح و غلطی وجود ندارد بلکه کل موضوع حول تصادف است. بنابراین چگونه داوکینز با توجه به این نظریه‌ها در مورد گرایش غلط و یک محصول تصادفی صحبت می‌کند؟ آیا این بحث در اصل در داروینیسم معنایی دارد؟ در واقع آیا حتی با توجه به نوشته‌های خود داوکینز در مورد غایت‌شناسی ناب و چرایی در خلقت (مانند کتاب معروفش «ساعت‌ساز کور»)⁵⁷ می‌تواند منطقی باشد؟

اما در واقع این یک نکته فرعی است. انتقاد واقعی به این‌تر داروینی این است که هیچ مدرک علمی واقعی برای قبول آن وجود ندارد.

در این دیدگاه علم در چه جایگاهی قرار دارد؟

چه دلایلی برای چنین اعتقادی وجود دارد؟

ما فقط گمانه‌زنی‌ها و پیش‌فرض‌هایی را در مکانی می‌یابیم که انتظار می‌رفت دلایل و قاطعیت علمی را به خود اختصاص داده باشد. درحالی‌که نظریه‌های داوکینز در مورد ریشه‌های بیولوژیکی دین - همراه با پیچ و تاب آن‌ها - فقط حدس و گمانه‌هایی است که غرق در ممکن و شاید است.

⁵⁷ Richard Dawkins, "The God Delusion", Houghton Mifflin, Boston, 2006, p. 188.

علاوه بر این، وقوع تغییرات شیمیایی یا واکنش‌هایی در مغز که همراه با افکار و احساسات مذهبی هستند بدین معنا نیست که رابطه بین آن‌ها یک رابطه علی است. به این معنی که واکنش‌های شیمیایی علت ایده‌ی مذهبی هستند. زیرا افکار و احساسات امور چند بعدی هستند. به عنوان مثال: عشق فقط تغییرات شیمیایی و هورمونی نیست. بلکه معشوقی وجود دارد که به او پاسخ می‌دهد و به او فکر می‌کند. بنابراین واکنش‌های شیمیایی انگیزه نیستند و دلیل اصلی احساسات عشق نیستند.

بله ممکن است یک شخص به دلیل گفته‌ها یا کردار معشوق و به دلیل احساسی که فرد احساس می‌کند و تغییرات شیمیایی همراه این احساس عاشق شود. اما معشوقه همچنان دلیل اصلی و مهم عاشق شدن است. به همین ترتیب، صرف نظر از علل مستقیم جسمی یا روانی، خداوند تبارک و تعالی همچنان برترین و عالی‌ترین دلیل وجود باور‌گریزی به او، دل‌بستگی به او و نیاز به اوست.

بدتر از تلاش تفسیر‌گریزه الهی به فعالیت الکتریکی و فرآیندهای فیزیولوژیکی در سیستم عصبی، تلاش برای استناد به فرضیه «مایکل پرسینگر» است که می‌گوید: *تجارب دینی با فعالیتهای آسیب‌شناختی همراه است. و ادعا می‌کند دین خود بیماری‌ای بیش نیست.*^{۵۸}

و درعین حال داوکینز ذهن خود را به زحمت نمی‌انداخت تا برای خوانندگان خود توضیح دهد که آزمایش‌های پرسینگر به دلایل مربوط به تصور و طراحی این آزمایشات با انتقادات شدیدی روبرو شد و فرضیه وی مورد پذیرش علمی قرار نگرفت.^{۵۹}

این تجربیات مبتنی بر پوشیدن نواری است که مقداری امواج الکترومغناطیسی ضعیف را روی لوب گیجگاهی مغز می‌ریزد و این منجر به مشورت با افکار و احساسات مذهبی می‌شود. با این حال نتایج این آزمایشات به دلیل محدودیت‌هایی که در رمزنگاری دارند و هم چنین دادن اطلاعاتی به افراد تحت آزمایش که منجر به نتایجی می‌شود که بیشتر

⁵⁸ Ibid., p. 168.

⁵⁹ Peter Fenwick, "The Neurophysiology of Religious Experience, in Psychiatry and Religion: Context, Consensus and Controversies", ed. D. Bhugra. London: Routledge, 1996. pp. 167-77.

به آمادگی بیمار بستگی دارد تا اثر احتمالی امواج مغناطیسی از اعتبار مشکوکی برخوردارند.^{۶۰} برخی از منتقدان نیز قدرت این امواج مغناطیسی ضعیف در نفوذ به جمجمه و به لوب گیجگاهی را انکار کرده‌اند.^{۶۱} علاوه بر همه این‌ها، هنگامی که برخی از محققان سعی کردند آزمایش را تکرار کنند، نتوانستند به نتایج ادعا شده توسط پرسینگر که در آزمایشات تجربی‌ای مقبول آن زمان و نتایج آن شک داشت دست یابند.^{۶۲}

داوکینز در جای دیگری از کتاب *توهم خدا/ الحاد* را توسعه طبیعی ادیان معرفی می‌کند. در آغاز، خدایان متعددی وجود داشت [شرک] سپس با گذشت زمان و رشد انسان این خدایان به تدریج کاهش یافتند تا این که ما به مرحله توحید رسیدیم. بی‌خدایی فقط ما را یک قدم به جلو می‌برد. همانطور که داوکینز اشاره کرد این فقط برای ادامه شمارش معکوس و اعتقاد به خدایی کمتر از مرحله قبلی است و این مرحله بعدی برای بشر در نردبان تکامل دینی است.^{۶۳}

اما حقیقت این است که تاریخ ادیان پیشرفت بشریت از شرک به یک خدا را نشان نمی‌دهد به گونه‌ای که توجیهی برای پیشرفت الحاد باشد. آنچه ما سراغ داریم اشاره به این است که عقاید صحیح ملت‌هایی بعد از پاشیدگی صاحبانش به علت جنگ‌ها و

⁶⁰ Granqvist, P; Fredrikson, M; Unge, P; Hagenfeldt, A; Valind, S; Larhammar, D; Larsson, M (2005). "Sensed presence and mystical experiences are predicted by suggestibility, not by the application of transcranial weak complex magnetic fields". *Neuroscience Letters* 379 (1): 1-6.

Also: Larsson, M., Larhammar, D., Fredrikson, M., and Granqvist, P. (2005), Reply to M.A. Persinger and S. A. Koren's response to Granqvist et al. "Sensed presence and mystical experiences are predicted by suggestibility, not by the application of transcranial weak magnetic fields", *Neuroscience Letters* 380 (3): 348-350.

⁶¹ Gendle, MH & McGrath, MG (2012). "Can the 8-coil Shakti alter subjective emotional experience? A randomized, placebo-controlled study". *Perceptual and Motor Skills* 114 (1): 217-235.

⁶² Craig Aaen-Stockdale (2012). "Neuroscience for the Soul". *The Psychologist* 25 (7): 520-523.

⁶³ (25) Dawkins, *God Delusion*, pp. 31-38.

مشکلات اجتماعی و ضعف انگیزه‌ی آنان در حفظ اصول دینشان منحرف و از بین رفت و در خرافات و تقلب غرق شد.

«هافدینگ» در سخنش منصف بوده که گفته است: *بسیار بعید است که ادیان از انحراف انسانی بوجود آمده باشند. زیرا تاریخ این اولین آغاز در هیچ موردی برای ما مشخص نیست و همه آنچه که ما یافتیم مجموعه‌ای از اشکال مختلف ادیان در سطح‌های ابتدایی و پیشرفته است. حتی عقب‌مانده‌ترین قبایل وحشی که می‌شناسیم مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته و در دوره‌های زیادی تکامل یافته است.*^{۶۴}

استاد عبدالله الشهري در کتاب خود سه مقاله در مورد الحاد، علم و ایمان از بسیاری محققان نقل می‌کند که توحید مقدم بر همه اشکال شرک است که بعداً پدید آمد. بعنوان مثال آیین هندو طبق متون موجود در «وداها» با توحید آغاز شد و سپس به انواع مختلف شرک منتهی شد.^{۶۵} وی همچنین از جمعی از محققان در مجله علمی نئاندرتال نقل می‌کند که عبارت آن این‌گونه است: «به نظر می‌رسد که تاریخ دین انحلال یا انحراف از یک شکل ناب و پاک توحیدی است».^{۶۶}

ما می‌توانیم داوکینز و دنت را در زمره کسانی قرار دهیم که توضیحات طبیعی و مادی برای دین ارائه می‌دهند (مانند فوئرباخ، مارکس و فروید). دین هر اهمیتی داشته باشد، از دیدگاه برخی از عقل بشری صادر شده و بنابراین آن‌ها به دنبال ارائه‌ی توضیحات و توجیحات طبیعی برای وجود باور غریزی به وجود یک خدا هستند. اما در حقیقت، این

⁶⁴ Harald Hoffding, "Philosophie de la Religion", Paris, Alcan 1909. pp. 126-127.

نقلاً عن د. محمد عبد الله دراز، "الدین"، دار القلم - الكويت، الطبعة الثالثة ۲۰۱۰م، ص ۱۷۲.

⁶⁵ J. McCabe, The Growth of Religion: A Study of its Origin and Development, Watts & Co., London 1918, p. 191.

نقلاً عن عبد الله الشهري، "ثلاث رسائل في الإلحاد والعلم والإيمان"، مركز نماء للبحوث والدراسات، الطبعة الأولى، بيروت ۲۰۱۴م، ص ۳۱.

⁶⁶ JMC, The Origin and Early History of Religion, Primitive Man, 1929. Vol. 2, n.

3/4, P. 45.

نقلاً عن عبد الله الشهري، "ثلاث رسائل في الإلحاد والعلم والإيمان"، مركز نماء للبحوث والدراسات، الطبعة الأولى، بيروت ۲۰۱۴م، ص ۳۲.

توضیحات دلیلی بر هیچ چیز نیست. زیرا قبلاً فرض شده که خدایی وجود ندارد و سپس اقدام می‌کنند به توجیه وجود غریزهٔ ایمان از دیدگاه صرفاً مادی که این در اصل از دیدگاه‌های الحادی است و بر خلاف گمان برخی علمی نیستند؛ در نتیجه استفاده از آن برای اثبات عدم وجود خدا غیرقابل قبول است. پس چگونه چیزی را با توجه به یک نظریه توضیح می‌دهید و سپس این تفسیر را به عنوان دلیلی برای اعتبار این نظریه به کار می‌برید؟ این می‌تواند مثالی باشد برای آن‌چه محققان منطق آن را «دور ممتنع» می‌نامند که عبارتست از: چیزی مستقیم و یا با واسطه دلیلی برای خود شود که باطل بودن آن از بدیهیات عقلی است. بنابراین تفسیر مادی به انکار وجود خدا بستگی دارد و انکار وجود خدا به تفسیر مادی بستگی دارد. پس کدام یک مقدم بر دیگری است: انکار یا تفسیر؟ تخم مرغ یا مرغ؟

با همهٔ این اوصاف نکته خنده‌دار این است که داوکینز بین اعتقاد به وجود یک خدا و اعتقاد به وجود یک فنجان چای که به دور خورشید می‌چرخد را برابر می‌داند.^{۶۷} و انگار اعتقاد به این فنجان در غریزه نهادینه شده است و یا این‌که کسانی بر روی زمین‌اند که به چنین فنجانی اعتقاد دارند.

روش داوکینز و تمام ملحدین عبارتست از: طعنه زدن، تمسخر و تحقیر سخنان مخالف و همچنین تحریف دلایل او و کور کردن نقاط معتبر آن است. این یک استراتژی قدیمی است که به طور منظم توسط بزرگان الحاد نوین علیه مخالفان خود از آن استفاده می‌گردد.^{۶۸}

ویروس ایمان:

در اینجا لازم به ذکر است که به مفهوم جدیدی که داوکینز به صحنه جدل دین و الحاد وارد کرده است اشاره کنیم. این مفهوم «ویروس ایمان» است. داوکینز در یک کار مستند بزرگ به ترویج این ایده پرداخت که اعتقاد به وجود خدا یک ویروس عقلی است

⁶⁷ Dawkins, "God Delusion", pp. 51-54.

⁶⁸ عبد الله العجیبری، "میلیشیا الإلحاد"، مرکز تکوین للدراسات والأبحاث، ص ۶۰-۵۱.

که عقل سالم را آلوده می‌کند.⁶⁹ قطعاً این پیام با توجه به نگرش یک فرد عادی نسبت به ویروس‌های بیولوژیکی که باعث بیماری ایدز و سایر بیماری‌ها می‌شوند و ویروس‌های رایانه‌ای که رایانه‌ها را از بین می‌برند و آلوده می‌کنند و به آن‌ها آسیب می‌رسانند، واضح است. بنابراین معنای سلبی که خواننده از این دیدگاه پیرامون وجود خدا دریافت خواهد کرد این است که وجود یک خدا کاملاً واضح است (زیرا اثرات هر دو را می‌بیند). پس از آن‌جا که اعتقاد غریزی به خدا از نظر داوکینز چیزی نیست جز یک توهم غیرمنطقی، بنابراین باید توضیحی علمی در مورد گسترش این توهم در چنین طیف وسیعی در میان ملت‌ها و مردم وجود داشته باشد. درحالی‌که ما با این تز مواجه شدیم که این باور در خدا یک ویروس روانی است که افراد را آلوده می‌کند و از یک شخص به شخص دیگر منتقل می‌شود. ویروس‌های بیولوژیکی یک فرضیه نیستند. بلکه در آزمایشگاه و ارگانیزم‌های آلوده دیده و مشاهده می‌شوند و میزان تعیین شکل، ترکیب و روش انتشار آن‌ها را تعیین می‌کنند. درحالی‌که ویروس داوکینز فقط یک فرضیه بحث‌برانگیز است و هدف از این فرضیه انگ‌زدن و تحقیر ایده‌هایی است که داوکینز آن را دوست ندارد.

آیا همه‌ی افکار ویروس ذهنی هستند؟ داوکینز بین ایده‌های علمی منطقی، مبتنی بر دلایل و ایده‌های خرافی غیرمنطقی مانند: عقاید مذهبی، تفاوت قائل می‌شود و این مورد دوم را از ویروس‌های عقلی به‌شمار می‌آورد. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که ملاک تشخیص علمی و غیرعلمی چیست؟ یا ملاک تشخیص بین عقلانی و غیرعقلانی چیست؟ داوکینز از این نظر مشکلی نمی‌بیند زیرا فکر می‌کند به راحتی می‌تواند تفاوت این دو را تشخیص دهد. در واقع، این یک وضعیت فاجعه‌بار است. زیرا این نگرش به معنای تکیه بر قضاوت شخصی ریچارد داوکینز و ارزیابی او از ایده‌ها است. آیا این علم و روش علمی است که داوکینز و نئو ملحدانش ما را به آن بشارت می‌دهند؟

میم یا الگوی رفتاری:

⁶⁹ **YouTube:** The Root of All Evil? - "The Virus of Faith"
<https://www.youtube.com/watch?v=aMUG6qd98wc>.

میم ایده بسیار جالبی است که نقش برجسته‌ای در نوشته‌های داوکینز دارد که سعی در تبیین منشأ دین و وجود باور غریزی به خدا دارد. این ایده به کتاب داوکینز، *ژن خودخواه* بازمی‌گردد که در سال ۱۹۷۶ م. منتشر شد. این دیدگاه بیان می‌کند که بین تکامل بیولوژیکی و تکامل فرهنگی توازن وجود دارد. زیرا هر دو به واحدهای تولیدمثل بستگی دارند. در مورد زیست‌شناسی، واحد تولیدمثل در یک ژن و در مقابل واحد فرضیه‌ی تولید مثل در فرهنگ و دنیای ایده‌ها یک الگوی رفتاری است. و این میم‌ها از یک مغز به مغز دیگر منتقل می‌شوند.

از دیدگاه داوکینز، ایده خدا نمونه‌ای معمولی از الگوهای رفتاری است زیرا او گمان میکند اعتقاد مذهبی چیزی نیست جز یک باور ضعیف که بر اساس دلیل قابل آزمایش نیست.

اما با این حال، چرا مردم به خدایی ایمان دارند درحالی‌که آن وجود ندارد؟

داوکینز در پاسخ به این پرسش وجود الگوی رفتاری یا میم را مطرح میکند که در مغز انسان تولید مثل میکند و این میم توانایی بالایی برای زنده ماندن و حرکت از مغزی به مغز دیگری در محیط فرهنگی انسان دارد.^{۷۰} پس مردم به علت اینکه موضوع را بررسی کرده‌اند و فکر کرده‌اند به خدا ایمان نمی‌آورند. بلکه به این علت است که به یک الگوی رفتاری قوی به مغز آن‌ها نفوذ کرده است.

اما آیا کسی تاکنون دیده است که این چیزها از مغزی به مغز دیگر نفوذ کند یا در مغزی سُکنی گزینند؟

مسئله در اینجا مربوط به دین نیست. بلکه به یک فرضیه علمی توهمی مربوط میشود که دارای تعریف دقیق رویه‌ای یا مدل آزمایشی در مورد نحوه گسترش و تأثیر آن بر فرهنگ انسانی ندارد، خارج از این‌که از الگوی جامعه‌شناسی مربوط به گسترش فرهنگ و ایده‌ها و تعامل آن‌ها نیز جدا است.

⁷⁰ Richard Dawkins, "The Selfish Gene", 2nd ed. (Oxford: Oxford University Press, 1989). p. 193.

میم یک مفهوم بیولوژیکی است که از اعتقاد ذاتی داوکینز به توانایی داروینیسیم در توضیح همه چیز ناشی می‌شود. اما چرا علم زیست‌شناسی به دنبال تبیین ماهیت فرهنگ است؟ آیا این حوزه انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان نیست؟ میم یک مفهوم ژلاتینی (بی‌ضابطه) است، که توسط آن داوکینز، به عنوان یک زیست‌شناس تکاملی، در پی توضیح پدیده‌های فرهنگی است که در چارچوب علوم دیگری قرار می‌گیرند و در حوزه تخصصی او نیستند.⁷¹

داوکینز در کتاب خود *توهم خدا* / الگوهای رفتاری را به‌گونه‌ای معرفی می‌کند که گویی یک ایده علمی تثبیت شده هستند. و واقعیت جایگاه ناچیز و بی‌ارزش این دیدگاه خود در جامعه علمی را نادیده می‌گیرد. داوکینز آن‌ها را طوری نشان می‌دهد که گویی وجودی واقعی دارند و گمان می‌کند که (این الگوهایی که مطرح نموده) توانایی توضیح اعتقاد فطری به خدا و منشأ دین در انسان را دارند. اما قبل از این‌که به این مرحله برسیم باید اعتراف و پذیرش علمی در محافل علمی معتبر در مورد اعتبار این فرضیه وجود داشته باشد.

انتقاد داوکینز از دین بر این فرض استوار است که چیزی وجود دارد (میم) و مشاهده آن ممکن نیست و این فرض هیچ ضرورت علمی ندارد و می‌توان به راحتی از توضیح علمی در مورد آن بی‌نیاز بود.

اما آیا این همان انتقاد الحادی به وجود خداوند نیست؟ آیا خداوند از نظر آن‌ها، فرضیه‌ای در مورد وجود چیزی نیست که قابل مشاهده نباشد و هیچ توجیه علمی ندارد و از توضیح علمی بی‌نیاز است؟ در واقع دلایل علمی وجود میم بسیار ضعیف‌تر از دلایل مؤمنان درباره وجود خدا است. ورود داوکینز به این سبک و انکار دلایل مؤمنان بر وجود خدا، بیانگر این است که ملحدین روش علمی واقعی ندارند و آنچه آن‌ها را به پیروی از علم و دلایل بدان تشویق می‌کند چیزی جز نقل قول تبلیغاتی و تجارت در علم برای ترویج بیشتر الحاد نیست.

⁷¹ James W Polichak, "Memes-What Are They Good For?" Skeptic 6, no. 3 (1998): 45-54.

دلیل بر صدق غریزه چیست؟

در این مرحله ممکن است این پرسش پیش بیاید: چه دلیلی بر صدق غریزه وجود دارد؟ غریزه نهایتاً یک حس یا نیرو درونی است. پس چگونه می‌تواند دلیلی بر وجود خالق باشد؟ آیا نمی‌تواند توهمی باشد که خارج از ذهن وجود نداشته باشد؟

پاسخ این سؤال این است که دلیل صدق وجود فطرت در استفاده از آن، آزمایش و اطمینان از صحت یا عدم صحت آن است. همان‌طور که انسان با استفاده از ابزاری خاص، از خوبی آن اطمینان حاصل می‌کند. بنابراین وقتی عقل در هنگام صدور احکام عقلی از بدیهیات عقلی استفاده می‌کند متوجه می‌شود که مسائل قضاوت شده همان‌گونه است که در موردش قضاوت کرده است. مثلاً: همان‌طور که در ذهن اوست، در واقعیت نیز سه از ده کوچکتر از ده است. حتی برخی از محققان ذکر می‌کنند که هماهنگی بین ساختار ذهن ما و ساختار جهان، دلیلی آشکار بر وجود خداوند متعال و خلقت او در جهان است و ذهن انسان به روشی هماهنگ و منسجم، منجر به توانایی ذهن ما در درک جهان اطرافمان می‌شود.^{۷۲}

و همین مسئله را در غرایز فطری و هنگام استفاده، فعالسازی و تطبیق مشاهده می‌کنید که منجر می‌شود به هدایت مخلوق، به آن‌چه در زندگی و معیشت برای او خوب است.

غرایز گرسنگی، تشنگی، مهاجرت پرندگان، حیوانات و حشرات، ایجاد لانه مورچه‌ها و زنبور عسل و زنبور، عنکبوت‌ها، پيله‌های پروانه‌ها، مهارتهای شکار، پنهانکاری از دشمنان و ... درمی‌یابید که هنگام استفاده این موجودات از غریزه و فطرت، به چیزی غیر از آن‌چه برای آنها مفید، سودمند و راهنمایی به خیر است منجر نمی‌شود.

و من مثالی از این اقدامات غریزی در انسان، واکنش‌های تازه به وجود آمده در نوزادان را می‌آورم و مشهورترین آن در میان متخصصان اطفال همان چیزی است که به عنوان «رفلکس ریشه‌زایی» شناخته می‌شود. این زمانی است که نوزاد تازه متولد شده

^{۷۲} د. عمرو شریف، "وهم الإلحاد"، هدية مجلة الأزهر، عدد محرم ۱۴۳۵هـ، ص ۵۰.

هنگامی که کسی گونه‌اش را لمس می‌کند صورت را و دهان خود را برمی‌گرداند. اگر گونه راست او را لمس کنید او صورت خود را به سمت راست برمی‌گرداند و دهان خود را باز می‌کند و اگر گونه چپ را لمس کنید آن را به سمت چپ برمی‌گرداند و دهان خود را باز می‌کند و این فایده این کار این است که این یک غریزه بدوی است که کودک با آن متولد می‌شود و به او کمک می‌کند پستان مادر و رسی‌تال آن را پیدا کند و آن را با دهانش بگیرد.

مشهورترین این مورد همان چیزی است که به آن «واکنش شیردهی» گفته می‌شود و این زمانی است که کودک عمل مکیدن و شیردهی را هنگام قرار دادن چیزی در دهان خود انجام می‌دهد. فایده این کار این است که کودک هنگام قرار دادن چیزی در دهانش، شروع به عمل مکیدن و شیرخوردن می‌کند.

بسیاری از این اعمال غیرارادی در نوزادان یافت می‌شود که در کتابهای تخصصی پزشکی شرح داده شده است.^{۷۳}

من برای آشکار شدن دلالت غرائز بر منظورم این مثال‌ها را زدم و منظور من این است که این اعمال غریزی نهادینه شده در فطرت، به هنگام به کار بردن و تطبیق آنها به گونه‌ای به موجود زنده خدمت می‌کند که زندگی بدون آن امکان ندارد. وگرنه چگونه یک نوزاد تازه متولد شده می‌تواند بدون اینکه سینه‌ی مادرش را بگیرد و شیر بنوشد زندگی کند؟ این دلیلی بر اعتبار غرایز فطری در هنگام استفاده و و بکارگیری است و اینکه غرایز فطری در جلب خیرات برای مخلوق، محل اعتماد و اعتبارند. حتی برخی از دانشمندان در تفسیر این فرموده‌ی خداوند: **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳)**^{۷۴} می‌گویند منظور از «هدی» هدایت فطری است که خداوند در مخلوقات

⁷³ Volpe, JJ. "Neurological examination: normal and abnormal features". In Volpe JJ. Neurology of the Newborn. 5th ed. Philadelphia, Pa: Saunders Elsevier; 2008: chap 3.

^{۷۴} نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای (۱) همان‌که آفرید و هماهنگی بخشید (۲) و آن‌که اندازه‌گیری کرد و راه نمود (۳). (سوره‌الاعلی، آیه‌۱ تا ۳)

نهادینه کرده است. زیرا در این جا منظور هدایت عام برای مصلحت جانداران در زندگی است که مانند این سخن پروردگار است:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (۵۰)»^{۷۵}

(گفت پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده سپس آن را هدایت فرموده است).

اعطا به خلق در این جا منظور ایجادش در خارج و هدایت و تعلیم و راهنمایی اوست جهت بقا و آنچه که او را پاسداری و محافظت می‌کند. این آیه عام است و برای تمام جانداران از جمله عاقل، وحشی و پرنده، چهارپایان، سخنگو و لال بکار می‌رود.^{۷۶}

همچنین، ارزش‌های اخلاقی فطری در هنگام استفاده اعتبار خود را نشان می‌دهند که آیا جلب خیر و منفعت و مصلحت می‌کنند یا خیر؟ جامعه‌ای را تصور کنید که دروغگویی را شرم‌آور نمی‌داند و آن را نکوهش نمی‌کند و همه‌ی افراد موجود در آن دروغگو هستند. آیا در چنین جامعه‌ای دانش وجود دارد؟

هرگز (دانش و علمی وجود ندارد)، زیرا یکی از ضروریات علم صدق در روایت است. بنابراین اگر شخصی در این جامعه ادعا کند که در آزمایشگاه خود حقیقت علمی‌ای را کشف کرده است ما به او باور نمی‌کنیم. زیرا نمی‌دانیم او راستگو بوده است یا دروغگو. و اگر متوجه شویم که این ادعا هدفی را برای او تأمین میکند به دروغگویی او حکم خواهیم کرد.

(در چنین جامعه‌ای) هیچ کتابی، هیچ درسی، هیچ سخنرانی، هیچ مدرسه و دانشگاهی وجود نخواهد داشت. خواندن کتابی که نمی‌دانیم نویسنده آن صادق است یا دروغگو، چه فایده‌ای دارد و من نمی‌توانم به دیگران کمک کنم زیرا او نیز ممکن است به من دروغ بگوید؟ هم چنین در مورد مدرسین و معلمین و خبرنگارانی که در رسانه‌های خبری کار می‌کنند و تاجران و کشاورزان و صنعتکاران. اگر نمی‌دانید که این افراد در آنچه که به

^{۷۵} سوره طه، آیه ۵۰.

^{۷۶} ابن القیم، "شفاء العلیل"، دار الحدیث - القاهرة، ص ۱۶۳.

تو می‌گویند راستگو هستند یا دروغگو، پس چگونه در قیمت و کیفیت کالاها و استحکام ابزار با آن‌ها تعامل می‌کنید.

صداقت نه تنها یک فضیلت اخلاقی است، بلکه یک ضرورت اجتماعی نیز هست. بر این اساس، هرچه افراد راستگوی بیشتری در یک جامعه باشند جامعه مستحکم و قوی‌تر است و در صورت تحقق سایر شرایط، علوم و فناوری و اقتصاد در آن شکوفا می‌شوند.

هر چه دروغگویی بین حاکمان، فرمانداران، دانشمندان، بازرگانان، کشاورزان و صنعت‌گران گسترش یابد، جامعه بیشتر از هم می‌پاشد و در تمام این امور توسعه کمتری می‌یابد. زیرا اگر افراد راستگو خدمتی در راستای ضرورت جامعه ارائه دهند، دروغگویان وسیله‌ای برای تضعیف آن هستند.^{۷۷} در مورد هر ارزش اخلاقی که حسنش را در فطرت یافتی، این مسئله را تطبیق بدهید. پس در هنگام استفاده غرائز و این‌که غرائز راهی برای خیر و درستی و صلاح است، نشانگر اعتبار ارزش‌های فطری اخلاقی است.

از آنچه گذشت، اعتبار و قابلیت اطمینان بودن گزینه هنگام کار و تعامل با جهان خارج هویدا می‌شود و مشخص می‌شود که فطرت از توهمات و خیالات خبر نمی‌دهد بلکه در تمام جنبه‌ها که مهم‌ترین آن اعتقاد غریزی به خدا و نیازمندی به اوست، مورد اعتماد است.

دلیل (آنتولوژی، وجودشناختی) هستی‌شناسی:

این یکی از برجسته‌ترین دلایل ناشی از فطرت و یکی از برجسته‌ترین حالت‌های آن، روش فیلسوف فرانسوی رنه دکارت است. این دیدگاه می‌گوید: درک کمبود به وسیله فطرت، به معنای وجود کمال است. مانند این‌که درک تشنگی به معنای وجود آب است. و از آنجا که ما از واقعیت نقص پیرامون خود و واقعیت موجود در خود آگاهی داریم. پس کمالی وجود دارد که هیچ نقص و عدمی به آن تعلق نمی‌گیرد. یکی از مهم‌ترین صفات

^{۷۷} د. جعفر شیخ‌إدریس، "الفیزياء ووجود الخالق"، کتاب مجلة البيان - الرياض، الطبعة الأولى ۲۰۰۱، ص - ۵۷.
۵۸

کمال این است که واجب‌الوجود باشد. بنابراین آن کمال به عنوان واجب‌الوجودی که وجودش ضروری است و هیچ نقص و کمبودی به او تعلق نمی‌گیرد، وجود دارد. بنابراین یکی از صورت‌بندی‌های این برهان این است که اگر خدا واجب‌الوجود است پس حتماً وجود دارد.

این دلیل از نوع هستی‌شناختی پیشینی است یعنی اثبات وجود خدا را از واقعیت همین وجود آغاز می‌کند و با برهان هستی‌شناختی پسینی متفاوت است که از نتیجه به علت و از تاثیر به موثر می‌رسد.^{۷۸}

روش استنباط در این برهان از ضرورت وجود الهی برای اثبات وجود آن ناشی می‌شود برخلاف سایر شواهد مبتنی بر علیت که نتیجه را مشاهده می‌کند تا با آن وجود علت یا عامل را نتیجه بگیرد.

صرف درک لزوم واجب‌الوجود کامل، مستلزم وجودش است زیرا واجب‌الوجود بر خلاف ممکنات دیگر، وجودش ضروری است و بدین علت اسم این دلیل را وجودشناختی نامیده‌اند، زیرا وجود خداوند متعال و منزه را با کیفیت وجود خدا استنباط می‌کند و در روش استدلال قدیس آنسلم و دکارت فیلسوف، با تعیین وجود کمال بی‌نهایت آغاز می‌شود، که از ویژگی‌های آن ضرورت وجود است.

اما در این جا برای این دلیل بیانات دیگری جود دارد که در بین فیلسوفان مسلمان به دلیل وجود یا وجودی شناخته شده است که از قول فارابی و ابن‌سینا و پیروان آن شایع گردیده است و این دلیل در اتکا به وجود ذات خدا در اثبات وجود خدا خلاصه می‌گردد. آن‌ها گفته‌اند:

«اگر ما از وجود عام به واجب‌الوجود برسیم، به نتیجه مطلوب دست یافته‌ایم. زیرا این واجب‌الوجود خداوند بلندمرتبه است. در این صورت ما به وجود احتمالی و ممکن‌الوجود روی می‌آوریم و از آنجا که هر ممکن‌الوجودی علتی

^{۷۸} بر اساس دیدگاه کانت، معرفت پیشینی شناختی است که قبل از تجربه حاصل می‌گردد و معرفت پسینی از طریق تجربه به دست می‌آید. (مترجم)

دارد که سبب وجود آن است. بنابراین ما وارد زنجیره علی و معلولات میشویم. اما این زنجیره بعد از بطلان دور و تسلسل است».^{۷۹}

ابوالبرکات البغدادی با تمجید از این روش می‌گوید:

«این نیز روشی است که راهیافتگان به علم ارسطو و آموزه‌ها و دیدگاه‌های استخراج کرده‌اند. و در آن افزایش وضوح و شفافیت استدلال و حصول معنا و سهولت برداشت وجود دارد».^{۸۰}

اما این دلیل با این روش نقص دارد. زیرا فقط وجود واجب‌الوجود را ثابت میکند که اصلاً ملحدین درباره آن منازعه نمی‌کنند. زیرا آن‌ها می‌گویند این جهان خودش واجب‌الوجود است و هیچکس آن را خلق نکرده است. بنابراین اثبات واجب‌الوجود فی نفسه مستلزم مطالبات الهی نیست. بلکه آنچه لازم است عبارت‌ست از اینکه ما درستی منظورمان که این واجب‌الوجود خدا منزه و بلند مرتبه است را اثبات کنیم.

اما در اینجا دلیل وجودشناختی دکارتی با توجه به نسبت دادن کمال به واجب‌الوجود و در این راستا مبتنی بودنش بر فطرت، صحیح‌تر است و تقریرش در مورد اثبات وجود خدا قوی و مستحکم‌تر است. زیرا فقط وجود واجب‌الوجود را ثابت نکرده است بلکه وجودی را با تمام کمالات که در یک واجب‌الوجود است را ثابت نموده که همانا خداوند بلندمرتبه است.

اما انتقادات معروفی در مورد این برهان وجود دارد که برجسته‌ترین آن‌ها را فیلسوف آلمانی امانوئل کانت مطرح کرد و شیخ‌الاسلام امپراتوری عثمانی «مصطفی صبری»^{۸۱} نیز با او موافق بود که تصور ذهن از وجود یک چیز مستلزم وجود آن در واقعیت است. زیرا بین وجود چیزی در ذهن و وجود آن در واقعیت خارجی تفاوت وجود دارد. یا

^{۷۹} ابن سینا، "الإشارات"، ج ۳ ص ۴۸۲-۴۸۳، "النجاة"، ص ۲۳۵.

الفارابی، "فصوص الحکم"، ص ۶۰، "عیون المسائل"، ص ۵۰.

نصیرالدین الطوسی، "تجريد الاعتقاد"، ص ۱۵۴-۱۵۵.

^{۸۰} أبو البرکات البغدادی، "المعتبر فی الحکمة"، ج ۳، ص ۱۳۳.

^{۸۱} مصطفی صبری، "موقف العقل والعلم والعالم من رب العالمین وعباده المرسلین"، ج ۲، ص ۲۱۴-۲۱۸.

همان طور که کانت گفته است: «بین تصور ده دلار و داشتن ده دلار در جیب من تفاوت وجود دارد».

این انتقاد در جای خود درست است. اما به صحت اثبات هستی‌شناختی ارتباطی ندارد. زیرا دلیل هستی‌شناختی مربوط به تصور صرفاً عقلی از کمال مطلق نیست. بلکه به درک ذاتی و متمرکز در روح این کمال مبتنی بر نقص در روح شخص و در موجودات اطرافمان مربوط می‌شود. این مانند درک تشنگی برای وجود آب است که یک درک کاملاً ذهنی نیست که در معرض فضای وسیع ذهنی باشد، بلکه یک ادراک شهودی ناشی از گزینه است.

واقعیت این است که مطالعات علمی وجود دارد که ثابت می‌کند انسان بطور غریزی و طبیعی بوجود خدای ماورای طبیعت اعتقاد دارد که از نظر کمال در علم و قدرت متمایز است.^{۸۲} و اثبات این امر در پی تلاش ناخودآگاه برای خلق خدا در شخصیت‌هایی مانند: سوپرمن، بتمن، ایکس و ... هویداست.

برهان اخلاق عملی (پیشینی):

این با دلیل اخلاقی هستی‌شناختی که قبلاً^{۸۳} در مورد آن صحبت کردیم متفاوت است و از گزینه اخلاقی متمرکز در ساختار انسان ناشی می‌شود. به گونه‌ای که هر شخصی صحیح و غلط را تشخیص دهد. و وقوع بی‌عدالتی و فساد در این جهان ما را وادار می‌کند که به ضرورت جهان دیگر یا زندگی دیگری پس از مرگ که در آن حقوق به صاحبان خود بازگردد و عدالت مطلق حاصل می‌شود پی ببریم. همان گونه که ادراک نقص به کمال مطلق می‌انجامد و همان گونه که درک گرسنگی و تشنگی به آرزوی خوردن و آشامیدن منجر می‌شود. ادراک بی‌عدالتی و ظلم در این جهان نیز آرزوی رسیدن به عدالت و عقوبت در دنیای دیگر را به دنبال دارد.

برای دستیابی به این عدالت مطلق، باید قاضی وجود داشته باشد که مهر عدالت را بزند و آن را اجرا کند. این قاضی صحیح نیست که فاسد باشد یا شک و تردید پیرامون او باشد.

⁸² Ibid, footnote 13.

^{۸۳} ص ۵۸.

بلکه باید بالاتر از شک و تردید باشد و در معرض فساد قرار نگیرد. یعنی او باید متصف به کمال در عدالت و صدق باشد.

همچنین اشتباه کردن قاضی در صدور احکام به دلیل عدم آگاهی وی از واقعیت‌ها و وقایع و آنچه در صدور پنهان است، صحیح نیست. ممکن است قاضی عادل باشد اما به تمام جوانب پرونده یا مسئله‌ای که وی در آن قضاوت می‌کند احاطه نداشته باشد که در نتیجه بی‌عدالتی اتفاق می‌افتد و به همین دلیل است که این قاضی باید کاملاً آگاه باشد و به صورت مطلق احاطه داشته باشد.

بعضاً به علت عدم توانایی، عدالت اجرا نمی‌گردد. اگر در قاضی اخروی، صفات عدالت مطلق و علم کامل وجود داشته باشد و احکام عادلانه صادر کند. پس باید قدرت مطلق باشد و دستور وی قابل اجرا است و محدودیتی نداشته باشد و هیچ چیزی مانعش نشود.

نتیجه این دلایل این است که وجود خداوند قاضی و دارای صفات کمال در عدالت، علم و قدرت و وجود حیات پس از مرگ را ثابت می‌کند. همه‌ی این‌ها بر اساس غریزه اخلاقی در انسان است که ضرورت زندگی دیگری را می‌رساند که در آن عدالت کامل حاصل شود.

دلیل نیاز شدید:

این نام توسط دکتر خالد بن منصور الدریس در یکی از سخنرانی‌های خود در زمینه افول تفکر الحادی^{۸۴} پیشنهاد شده است و دلیلی مشهور و شناخته‌شده است. این دلیل عبارتست از: پناه بردن انسان در هنگام بدبختی و بحران و گرفتاری، به فطرت سالمی که به ذات خود موظف است وجود پروردگار آفریننده را تصدیق کند و این بدان دلیل است که روانهای سالم حال چه مؤمن و چه کافر باشد به هنگام بروز مصیبت‌ها، به پناه بردن به نیرویی غنی نیاز دارند. روح انسان به هنگام بروز مصیبت‌ها نیاز به اعتماد به این قدرت

^{۸۴} یوتیوب: قسمت سوم از دوره‌ی استاد دکتر خالد بن منصور الدریس - در برنامه‌ی «تہافت الفکر الاحادی»:

<https://www.youtube.com/watch?v=8KiWrixHh8>

برتر دارد که برای برداشتن سختی با دعا و استغاثه به او روی می‌آورد. همان‌گونه که خداوند بلندمرتبه میفرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^{۸۵}

(و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را پاک‌دلانه می‌خوانند [ولی] چون به سوی خشکی رسانند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می‌ورزند.)

قرآن با اسلوب استفهام انکاری توجه ما را به این شناخت فطری جلب می‌کند:

«أَمْ مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»^{۸۶}

(یا [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف میگرداند.)

فطرت ذاتاً قبل از اعتراف به پرستش معبود باید به وجود پروردگار اعتراف کند. این امر به دلیل آگاهی فطرت از نیازش به کسی است که او را حمایت می‌کند و هنگام بروز مشکلات قبل از این که بداند نیازمند به خداوندگاری قابل پرستش هست که باید فقط او را بپرستد و نه غیر او، به او پناه میبرد.

این شناخت فطری، ذاتی است که در هر مؤمن و کافری متمرکز است و روح کاملاً آن را احساس و درک میکند و اگر به صورت موقت در آن غایب باشد، به سرعت خود را مجبور می‌کند که هنگام سختی به آن متوسل شود.

دلایل عقلی بر وجود خدا:

این دلایل در واقع جدا از واقعیت غریزه و فطرت نیست. زیرا در حقیقت برگرفته از اولویت‌های عقلی ذاتی مانند علیت و عدم تناقض نشأت می‌گیرد و به دو قسمت تقسیم می‌شود:

۱- دلایلی برگرفته از خلقت و اختراع که نشانگر وجود خالق یا سازنده است.

^{۸۵} سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

^{۸۶} سوره نمل، آیه ۶۲.

۲- دلایلی که از اهمیت علت هدفمندی حاصل شده است و بیانگر صفات علم و خرد و رحمت و در نتیجه وجود او است.

اما ممکن است در این زمینه ایرادی وارد شود: اگر شناخت خداوند فطری است. پس دلیل استفاده از عقل و بررسی دلایل آن چیست؟

پاسخ این است که ادله عقلی قسمت دوم ذاتی هستند و دلیل نیاز به آن وقوع فساد غریزه یا انحراف آن است که نیاز به نوع دیگری از دلایل را میطلبد. متکلمان که در باب عقیده ادعا کرده‌اند هیچ مدرکی بر وجود خدا به جز اثبات عقلی بطور انحصاری وجود ندارد اشتباهات بزرگی مرتکب شدند. زیرا آن‌ها دلیل را به یک دلیل محدود کرده و سپس ایرادات و اشکالات مربوط به این دلایل را آورده که باعث تضعیف آن و پایین آوردنش در ایجاد یقین شده‌اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

«گرچه شناخت نزد اشخاصی با فطرت سالم یک امر بديهی است اما بسیاری از مردم در مورد آن نیاز به استدلال دارند و انسان در برخی اوقات از آن بی‌نیاز و بعضاً بدان نیاز دارد.»^{۸۷}

به همین دلیل است که ما هنگام استناد به دلایل عقلی برای وجود خدا معتقد نیستیم که بهترین اقدام است، اما به دلیل مناسب بودن برای نوع خاصی از افراد آن را ذکر می‌کنیم. نمونه‌هایی از این نوع عبارتند از:

جوانی که ملحدین ایرادات و اعتراضاتی در مورد مسئله وجود خدا را به او عرضه می‌کنند و او سخنان آن‌ها را با قلب و فطرت انکار می‌کند اما نمی‌تواند اعتراض آن‌ها را با دلیل پاسخ دهد و وقتی که ملحدین او را به عنوان یک مؤمن کورکورانه تقبیح می‌کنند مسئله وخیم‌تر می‌شود.

^{۸۷} ابن تیمیه، "درء تعارض العقل والنقل"، ج ۳ ص ۳۰۴.

پس او به کسی احتیاج دارد که دلایل منطقی و عقلی وجود خدا را برای او دسته‌بندی کند و به او بگوید که چگونه عقل می‌تواند به همه‌ی معضلات و ایرادات موجود در این زمینه پاسخ دهد تا قلبش بر ایمان تثبیت شود و بصیرت داشته باشد.

همچنین مناسب است که دلالت عقل و براهین عقلی بر وجود خدا را به هنگام مناظره و بحث و دلیل منطقی و معقول با ملحدین و هنگام رد شبهات و ایراداتشان نشان داد. به‌گونه‌ای که نتوانند در مقابل آن ایستادگی و مقاومت کنند. این حوزه‌ای است که ما برای استواری دلایل و شیوه و اسلوبهای آن، بدان نیاز داریم.

اما بدترین روش عبارت‌ست از: انکار اهمیت دلالت فطری و محدود کردن دلیل به دلایل عقلی و ادعای اینکه این دلیل به‌تنهایی شریکی ندارد. و همچنین (از بدترین حالتها) آن است که برخی از محققان در آن گرفتار می‌شوند و دلیل عقلی را انکار کرده و دلیل را فقط به فطری محدود می‌کنند درحالی‌که هر مقامی مقتضای نوعی سخن گفتن است.

دلیل خلقت و اختراع:

این دلیل اولین نوع از دلالت مخلوقات از طریق عقل یا دیدگاه عقلانی بر خالق است و منظور از آن این است که وجود ذات یا صفات مخلوقات خارج از غرض و هدفمندی آنها بر وجود خالق دلالت دارند. مجرد وجودشان بر نیازشان به وجود کسی که آنها را بوجود آورده و امکان ندارد بدون بوجود‌آورنده خلق شده باشند، دلالت دارد. در این بخش طبقه‌بندی دلایل براساس تقسیم موجودات به ذات و صفات است. سپس آنها بر اساس نیاز به خالق، سازنده، مبتکر یا به وجودآورنده به چهار نوع تقسیم می‌شوند:

۱- حدوث ذوات

۲- امکان ذوات

۳- حدوث صفات

۴- امکان صفات

دلیل حدوث و امکان ذوات:

این دلیلی است که یک نتیجه دارد گرچه روش‌های آن متفاوت است. دلیل حدوث ذوات می‌گوید آنچه که در عالم وجود دارد حادث و بوجود آمده و متغیر است و چیزهایی هستند که بعد از اینکه وجود نداشته‌اند بوجود آمده‌اند و این یک حقیقت ملموس و روشن است. در نتیجه هر حادثی نیاز به یک محدث و آفریننده دارد و هر فعلی فاعل و هر اثری تاثیرگذار می‌خواهد. این یک قاعده‌ی عقلی و فطری است و با جمع این دو مقدمه نتیجه می‌گیریم که این هستی خالق و آفریدگاری دارد که آن را از عدم بوجود آورده است.

و این خالق در این هستی نیست و بلکه خارج و برتر از آن است. و دلیل آن عبارتست از اینکه این هستی موجودات و مخلوقات دارد که قبلاً وجود نداشته‌اند و چیزی که جزئی از آن حادث باشد کل آن نیز حادث است.^{۸۸} زیرا کل بر اجزائی تکیه می‌کند که از آن ترکیب می‌شود. پس اگر هستی حداقل در اجزائی که برای ما قابل مشاهده است، حادث باشد. یعنی تمام هستی حادث است و حادث بودنش نیازی به محدث و آفریننده دارد. همچنین وجود هستی از اجزاء ترکیب می‌شود و این یعنی به کسی نیاز دارد که آن را ترکیب کند و استوار گرداند. زیرا از نظر عقلی محال است که هستی خودش را ترکیب کند و استوار گرداند.

اما دلیل امکان ذوات می‌گوید آنچه که ما در این هستی مشاهده می‌کنیم وجود و عدم آن در ذهن امکان دارد. پس یا موجود است و یا معدوم. یعنی ممکن الوجود است نه واجب الوجود و چیزی که این‌گونه باشد وجود و عدم برای آن برابر است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

«برخی از اجزای هستی بعد از وجود، عدمش مشاهده می‌گردد و برخی دیگر وجود آن بعد از عدمش مشاهده می‌گردد مانند: شکل حیوانات و گیاهان و معدن و انواع اعراض. و این حالت کاملاً مشخص است که واجب الوجود

^{۸۸} از دیدگاه اشاعره.

نیست بلکه به علت عدم قبول عدمیت، ممکن الوجود است. و آنچه که ذاتا واجب الوجود باشد عدم را قبول نمی‌کند زیرا اگر عدم را قبول کند ممکن الوجود و یا ممکن‌العدم است و این واجب الوجود نیست. و وقتی اجزایی که عدمشان مشاهده گردید اتصافشان به واجب الوجود ممتنع است. پس امکان ندارد گفته شود: که همه‌ی هستی واجب الوجود است».^{۸۹}

در نتیجه آنچه از ممکن الوجود و ممکن‌العدم در هستی مشاهده می‌کنیم نیاز به یک مرجع داریم که وجود آن را بر عدمش ترجیح دهد زیرا ترجیح بلامرجح محال است یا به تعبیر برخی از دانشمندان تجربی: چرا «شئ» بدل از «لاشئ» به وجود آمده است؟ این ترجیح‌دهنده همان سبب وجود هستی و آنچه در آن است می‌باشد که همانا خالق و آفریننده‌اش است.

اما دلیل نیازمندی ذوات مانند دلیل امکان ذوات است با این تفاوت که از مسئله‌ی ترجیح بین وجود و عدم نشأت نمی‌گیرد. بلکه می‌گوید موجودات هستی خودبه‌خود به وجود نیامده‌اند و نیازمند کسی هستند که آنها را به وجود آورده و به آنها وجود ببخشد و این پدیدآورنده در وجود خودش نیازمند به غیرخود نیست بلکه بی‌نیاز هم است زیرا برخلاف سایر موجودات که به او بستگی دارند، وجودش واجب الوجود و ضروری است و این اسلوب به سخن خداوند نزدیک‌تر است:

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ»^{۹۰}

(آیا از هیچ خلق شده‌اند یا آن که خودشان خالق [خود] هستند.)

این یک استدلال عقلی است با روش تقسیم و کاوش، زیرا احتمالات ایجاد هستی را به سه قسمت تقسیم می‌کند:

۱- موجود بدون خالق

۲- خودش خالق خودش است

^{۸۹} ابن تیمیة، "بغیة المرئاد فی الرد علی المتفلسفة"، ج ۱، ص ۴۳۰.

^{۹۰} سوره الطور، آیه ۳۵.

۳- آفریننده او را خلق کرده است

سپس این احتمالات را کاوش و بررسی می‌کند.

احتمال اول با توجه به نیاز و احتیاج عالم به پدیدآورنده‌ای که باید آن را ایجاد کند باطل است.

احتمال دوم نیز باطل است زیرا باید هستی قبل از وجودش، وجود داشته باشد تا خودش را بوجود آورد و این امر از نظر عقلی محال است. پس به جز احتمال آخر که عبارتست از ضرورت وجود خالق برای این هستی، چیزی باقی نمی‌ماند. این روش عقلی محکم و استوار قرآنی است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

هر کدام از حدوث و امکان دلیل بر نیاز به خالق هستند گرچه لازم و ملزوم یکدیگرند. اینکه ممکن و محدث به فاعل نیاز دارند از بدیهیات و لوازم حقیقت آن است و نیازی نیست که دلیل آورده شود که نیازمند خالق است، زیرا نیاز به خالق برای محدث و ممکن که نیاز به فاعل دارند ذاتی و ضروری است. هر آنچه غیر خداست دائماً به او نیاز دارد و یک لحظه از خدا بی‌نیاز نمی‌گردد و این از معانی «الصمد» است. صمد یعنی کسی که همه چیز به او نیاز دارد ولی او از هر چیزی بی‌نیاز است. همچنین بی‌نیازی پروردگار ذاتاً برای او ثابت است نه این‌که علتی آن را بی‌نیاز کرده باشد و فقر و نیاز مخلوقات ذاتاً ثابت است نه این‌که علتی آن را نیازمند کرده باشد.^{۹۱}

خلاصه این دلیل با روش‌های مختلفی که گذشت:

وجود خالق و آفریننده‌ای را برای این هستی ثابت می‌کند و او را به واجب‌الوجود اتصاف می‌کند. اما اشکالش این است که سایر صفات کمال را برای واجب‌الوجود ثابت نمی‌کند.

^{۹۱} ابن تیمیه، الرد علی المنطقین، ص ۳۴۶.

با این حال، با نگاهی به خصوصیات موجودات که بیانگر صفات خالق‌اند مانند: علم، حکمت، قدرت، عدالت، رحمت و ... میتوان به این مهم دست یافت.

دلیل امکان صفات:

این دلیل، دلیل تخصیص نیز نامیده می‌شود و عبارت‌ست از اختصاص هر موجود با ویژگی‌های خاص خود که منحصراً در آن قرار دارد، مانند توصیف الکترونها با بار منفی و پروتونها با بار مثبت اگرچه عکس این امر امکانپذیر است. اما کسی هست که بدون نیاز خودش به علت و سببی، هر موجودی را با صفات خاص خود تخصیص میدهد.

این دلیل بر این تکیه می‌کند که عقلاً جایز نیست که هر جزئی از هستی برخلاف صورت و وصف و حالتی که اکنون بر آن است، باشد. پس با توجه به این حالتی که اکنون دارد به یک متخصص که هستی را به وجود تخصیص دهد و از سایر صفات و حالت‌های ممکنه دور کند نیاز دارد. به عنوان مثال: اکسیژن یک گاز در دمای طبیعی است و هیدروژن نیز همین‌طور است، پس چرا آن‌ها در این ویژگی تنها هستند؟ چرا آب مثلاً در دمای ۱۰۰ درجه سانتی‌گراد در سطح دریا می‌جوشد؟

پس باید کسی باشد که این معیارها و صفات را به همه چیز بدهد. مخصوصاً اینکه سبب ذاتی در خود مخلوقات وجود ندارد که باعث شود خودش این ویژگیها تنها به آنها نسبت دهد.

یا همانطور که برخی از محققان تجربی می‌گویند: چرا دنیا با این ویژگی ظاهر شد و با صفاتی دیگر پدید نیامد؟ چرا این قوانین فیزیکی، شیمیایی و بیولوژیکی به تنهایی وجود دارند و قوانینی غیر آنها وجود ندارد؟

آیات قرآن نشان می‌دهد که اشیاء با توجه به کیفیت و شکل خاصی خلق شده‌اند و ایجاد آنها با کیفیت و ساختار کاملاً متفاوت از آنچه هست، ممکن است. همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا»^{۹۲}

(آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر میخواست آن را ساکن قرار میداد آن‌گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم.)

«نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ. عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ. وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ. أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ. أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الرَّارِعُونَ. لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حِطَابًا مَا فَطَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ. إِنَّا لَمُعْرَمُونَ. بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ. أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ. أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ. لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ»^{۹۳}

(مايیم که میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم و بر ما سبقت نتوانید جست. [و می‌توانیم] امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را [بصورت] آنچه نمی‌دانید پدیدار گردانیم و قطعاً پدیدار شدن نخستین خود را شناختید پس چرا سر عبرت گرفتن ندارید. آیا آنچه را کشت می‌کنید ملاحظه کرده‌اید.

آیا شما آن را [بی‌باری ما] زراعت می‌کنید یا مايیم که زراعت می‌کنید. اگر بخواهیم قطعاً خشاکش می‌گردانیم پس در افسوس [و تعجب] می‌افتید. [و میگوئید] واقعا ما زیان‌زده‌ایم، بلکه ما محروم‌شدگانیم آیا آبی را که می‌نوشید دیده‌اید. آیا شما آن را از [دل] ابر سپید فرود آورده‌اید یا ما فرودآورنده‌ایم. اگر بخواهیم آن را تلخ می‌گردانیم پس چرا سپاس نمی‌دارید.)

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ. قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^{۹۴}

(بگو همان چه می‌پندارید اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاوید بدارد جز خداوند کدامین معبود برای شما روشنی می‌آورد آیا نمی‌شنوید. بگو همان چه می‌پندارید اگر خدا تا روز قیامت روز را بر شما جاوید بدارد جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی می‌آورد که در آن آرام گیرید آیا نمی‌بینید.)

«فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ»^{۹۵}

(و به هر صورتی که خواست تو را ترکیب کرد.)

^{۹۲} سوره الفرقان، آیه ۴۵.

^{۹۳} سوره الواقعة، آیه ۶۰-۷۰.

^{۹۴} سوره القصص، آیه ۷۱-۷۲.

^{۹۵} سوره الانفطار، آیه ۸.

این آیات و سایر آیات مشابه نشان می‌دهد که صفات اشیاء منوط به اراده، علم و خرد خالق آن‌ها است و اگر اراده کند که تغییرشان دهد این کار را می‌کند.

بوجود آمدن خصوصیات جدید:

این دلیل عبارتست از بوجود آمدن صفات جدیدی که در اجزای اصلی^{۹۶} آن‌ها وجود نداشته است. برجسته‌ترین نمونه آن آب است که در دمای طبیعی، مایعی سیال است و توانایی خاموش کردن آتش را دارد. درحالی‌که اجزای آن (اکسیژن و هیدروژن) گاز هستند. یکی از آن‌ها مشتعل می‌شود و دیگری به شعله‌ور شدن شعله‌های آتش کمک می‌کند.

اختصاص آب به عنوان یک مایع سیال و اطفای حریق، از ویژگی‌های نوظهور است که بدون توجیه یا توضیحی درباره آن، در دو جزء اصلی آب (اکسیژن و هیدروژن) بوجود آمده است.

و ده‌ها هزار واکنش شیمیایی و بیولوژیکی را بر این قیاس کن، که در ترکیبات اصلی خود، ترکیباتی با ویژگی‌های جدیدی به ما می‌دهند.

از جمله برجسته‌ترین خواص نوظهور، میتوان به ویژگی‌های آگاهی، درک و اراده موجود در ارگانیسم و به‌ویژه انسان، اشاره نمود که نمی‌توان آن‌ها را به عنوان نتیجه واکنشهای شیمیایی و عصبی در مغز تفسیر و توجیه کرد.

این خصوصیات - خصوصاً آگاهی - صلاحیت آن را دارند که به تنهایی دلیلی مستقل بر وجود خدا باشند. زیرا مجرد درک انسان نسبت به خودش و درک این‌که او نفسی متفاوت از دیگران دارد، چیزی است که نمی‌توان آن را به عنوان محصولی از فرآیندهای

⁹⁶ Stanford Encyclopedia of Philosophy, "Emergent Properties", first published Tue Sep 24, 2002; substantive revision Tue Feb 28, 2012.

<http://plato.stanford.edu/entries/properties-emergent/>

الکتروشیمیایی و عصبي در آن، تفسیر کرد. این آگاهی برای منکران خلقت مسئله دشواری است. به طوری که آن را یک معضل دشوار می‌دانند.^{۹۷}

دکتر هیثم طلعت به بعد دیگری از این موضوع در مورد وجود حیات در ارگانیسم اشاره می‌کند و این بعد در واقع چیزی است که از واکنش‌های شیمیایی و بیولوژیکی درون ارگانیسم فراتر می‌رود. وی مثالی را با یک سلول باکتریایی ذکر می‌کند که وقتی در کنار اتم نشاسته باشد، حرکت کرده و به آن نزدیک می‌شود و این حالت به این معناست که از وجود آن آگاه است.

این حالت فقط با وجود موجودی حی و آگاه ممکن است که افعالش از مسئله واکنش‌های بیوشیمیایی تصادفی هر چند که پیچیده باشد، فراتر است.^{۹۸}

اینها همه نمونه‌هایی از خواص نوظهور در ارگانیسم است که در اجزای آن وجود ندارد و نمی‌توان توقع این خصوصیات را قبل از ترکیب این اجزا داشت و این دلیلی است که کسی وجود دارد که این ویژگی را به هستی بخشیده و بدان اختصاص داده است و نمیتوان آن را نتیجه طبیعی اجتماع اتم‌ها و مولکول‌ها و یا واحدهای ساختاری آن دانست.

در مجموع، صفات و خصوصیات اشیاء ممکن است به دو یا سه و یا چهار حالت و ... باشد. اما اختصاص آن به حالتی غیر از حالت‌های دیگر و بدون وجود توجیهی برای این تخصص در خود آن چیز نشانگر وجود متخصصی خارجی است که وی را به این ویژگی اختصاص داده است. یا نشان‌دهنده‌ی ترجیح‌دهنده‌ای خارجی است که این ویژگی را نسبت به سایر ویژگی‌های ممکن ترجیح داده است.

دلیل حدوث صفات:

^{۹۷} یوتیوب: معضلة الوعي الصعبة - حمزة تزورتس:

<https://www.youtube.com/watch?v=jYBc8zLAGwQ>

^{۹۸} یوتیوب: ۷ الوعي Consciousness - برنامج وهم الإلحاد د. هیثم طلعت:

<https://www.youtube.com/watch?v=3UMBfKJnRak>

این استدلال عبارتست از حادث شدن صفات بر روی ذوات که دلالتی بر وجود خداست. مانند دگرگونی نطفه به انسان، بذر به گیاه و هسته به یک نخل. اگر این صفات تجدید شده بر روی فردی عَرَضی و حادث باشند و او قادر به انجام آن‌ها نباشد، پس باید عاملی غیر از شخص خود داشته باشند.

ابن تیمیه از ابوالحسن اشعری نقل می‌کند که اگر کسی پرسید چه دلیلی وجود دارد که هستی خالق و صانع و مدبری دارد؟ در جواب بگوئید:

دلیل بر وجود خالق عبارتست از این که انسانی که در نهایت کمال است، قبلاً نطفه و بعد خون منعقد شده و بعد تکه گوشتی جویده و بعد گوشت و خون شده است و ما می‌دانیم که او خود را از حالتی به حالت دیگر منتقل نکرده است. زیرا ما انسان را در حالت قدرت و عقل کامل می‌بینیم که نمی‌تواند برای خودش شنوایی و بینایی و یا جوارح ایجاد کند. و این بدان معناست که قبل از تکامل و اجتماع نیرو و عقلش نیز از ایجاد این حالت درمانده و ناتوان بوده است. زیرا چیزی را که در حالت کمال از آن درمانده بوده به طریق اولی در حالت نقص از آن عاجز است.

ما او را می‌بینیم که کودک است سپس جوان می‌شود و بعد از آن میانسال و در نهایت پیر و فرتوت می‌گردد. ما میدانیم که او خود را از دوران جوانی به سن پیری منتقل نکرده است. زیرا اگر انسان تلاش کند که خود را از دوران پیری برهاند و آن را به حالت جوانی برگرداند، دیگر قادر به انجام این کار نیست.

بنابر آنچه که توضیح دادیم نشان می‌دهد که انسان کسی نیست خودش را از حالتی به حالت دیگری منتقل کند و قطعاً محرکی وجود دارد که او را از حالتی به حالت دیگر تغییر می‌دهد و او را در هر حالتی که وجود دارد، مدیریت می‌کند زیرا انتقال و تغییر از حالتی به حالت دیگر، بدون خالق و مدبر امکان پذیر نیست.

مثالی دیگر: پنبه بدون سازنده و یا بافنده‌ای نمی‌تواند به یک نخ مفتولی و یا یک لباس بافته شده تبدیل شود و هر که پنبه را بگیرد و منتظر شود تا آن به یک نخ، سپس یک

لباس بافته شده بدون سازنده یا بافنده تبدیل شود، خارج از عقل و در جهل و تاریکی است.

مثالی دیگر: همچنین کسی که به بیابانی می‌رود و در آن جا ساختمان ساخته شده‌ای نمی‌بیند و منتظر بماند تا گل به حالت آجر تبدیل شود و بدون سازنده‌ای در کنار هم قرار گیرند، (بی‌شک) فردی جاهل و نادان است.

این در حالی است که تغییر شکل نطفه به خون منعقدشده، سپس به گوشت جویده، سپس به گوشت، سپس به استخوان و خون، بسیار تعجب برانگیزتر است، مناسب‌تر آن است که سازنده‌ای را نشان دهیم که آن را به غنی‌ترین اسپرم تبدیل کرده و آن را از یک حالت به حالت دیگر منتقل کرده است.

﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ، أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾^{۹۹}

(آیا ندیدید (و به حقیقت در نیافتید) که نخست شما نطفه‌ای (بی‌قدر و قابلیت) بودید؟ آیا شما خود آن نطفه را (بصورت فرزند انسان) می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم؟)

خداوند متعال جهت آگاه ساختن مخلوق بر وحدانیتش می‌فرماید:

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾^{۱۰۰}

(و هم در نفوس خود شما، آیا نمی‌نگرید؟)

خداوند در این آیه عجز و نیاز آن‌ها را به صانعی که آن‌ها را ساخته و به مدبری که آن‌ها را مدیریت کند، روشن می‌سازد.^{۱۰۱} با این نوع از استدلال انبیاء علیهم‌السلام در مقابل ملحدین دوران خود استدلال می‌کردند. همان‌گونه که خداوند در مورد استدلال ابراهیم علیه‌السلام با نمرود خبر می‌دهد:

^{۹۹} سوره‌ الواقعه، آیه ۵۸-۵۹.

^{۱۰۰} سوره‌ الذاریات، آیه ۲۱.

^{۱۰۱} ابن تیمیة، "دره تعارض العقل والنقل"، ج ۸، ص ۲۷.

«رَبِّي الَّذِي يُخَيِّي وَيُمِيتُ»^{۱۰۲}

(خدای من آن‌ست که زنده گرداند و بمیراند).

«فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ»^{۱۰۳}

(خداوند خورشید را از طرف مشرق برآورد، تو اگر توانی از مغرب بیرون آر).

شیوه استدلال اینگونه است که حدوث صفات حیات برای مردگان و حدوث صفت مرگ برای زندگان، دلیلی برای وجود خداوند است. اما نمرود عناد کرد و گمان برد او نیز می‌تواند زنده کند و بمیراند. ولی ابراهیم تسلیم او نشد و به دلیلی دیگر منتقل نشد و همان دلیل را که حدوث صفات اشیاء و تغییر احوالات آن‌هاست دنبال کرد تا جایی که خصم خود را ساکت کرد. بنابراین او می‌گوید: «اگر تو به گمان خودت راست می‌گویی و زنده می‌کنی و می‌میرانی، پس کسی که زنده می‌کند و می‌میراند همان کسی‌ست که خورشید را از مشرق می‌آورد پس تو آن را از مغرب بیرون آر تا ادعایت ثابت شود. (در اینجا بود که) فَبَهِتَ الَّذِي كَفَرَ»^{۱۰۴} (آن نادان کافر در جواب عاجز ماند).

همچنین سایر آیاتی که حدوث صفات مخلوقات در آن ذکر شده، کلاً به این استدلال اشاره می‌کنند. مانند قول پروردگار متعال:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رِكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ صَلى يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ. يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»^{۱۰۵}

(آیا ندیدی که خدا ابر را (از هر طرف) براند و به هم در پیوندد و باز انبوه و متراکم سازد آن‌گاه بنگری قطرات باران از میان ابر فرو ریزد؟ و نیز از آسمان، از کوه‌هایی (از ابرهای منجمدشده) که در آن است تگرگ فروبارد و زبان آن را به هر که خود خواهد برساند (و اشجار و کشتزار او را تباہ گرداند) و آن را از هر که خواهد باز دارد (تا تگرگش زبان نرساند) و روشنی برق آن چنان بتابد که خواهد روشنی دیده‌ها را از بین ببرد.

^{۱۰۲} سوره البقره، آیه ۲۵۸.

^{۱۰۳} آیه قیلی.

^{۱۰۴} آیه قیلی.

^{۱۰۵} سوره النور، آیه ۴۲-۴۳.

خدا شب و روز را (بر یکدیگر) می‌گرداند، همانا صاحبان بصیرت را در این (آیت الهی و حکمت خدا) عبرتی است).

نمونه‌ها در این باب بسیار زیاد است.

دلیل علت غایی:

این دلیل، نوع دوم از دلایل مخلوقات بر وجود خالق‌شان است. این دلیل عبارتست از تحقق هدف مخلوق یا موافقت در شکل‌گیری و ترکیب آن با عملکردی که برای آن قرار داده شده است. این نوع دلیل برخلاف نوع اول فقط بر مجرد وجود یا ویژگی مخلوق تکیه نمی‌کند. بلکه بر وجود غایت و هدف و غرضی برای این مخلوق که در شکل و ترکیب و ساختار و صفاتش تکیه می‌کند. به همین دلیل است که این علت از این جهت متمایز می‌شود که نه تنها وجود خالق را نشان می‌دهد، بلکه نشانگر صفت علم، قدرت، حکمت، تجربه، رحمت، مهربانی و سایر صفات کمال وی است. و انواع مختلفی از دلایل در ذیل آن قرار می‌گیرد. مانند نظم، اطلاعات، مشیت الهی، کنترل دقیق و پیچیدگی غیرقابل کاهش.

دلیل نظم:

دانشمندان غربی آن را «طراحی هوشمند» می‌نامند. با این حال، ما در مورد اصطلاح غربی محتاط هستیم. منظور از این دلیل، وجود نظم در شکل جهان و در ترکیب موجودات زنده و عدم امکان هرج و مرج و تصادفی بودن آن است. به عنوان مثال، برای این که یک سیستم به عنوان یک دستگاه یا یک ساختار پیچیده تشکیل شود، باید شرایط زیر وجود داشته باشد:

۱- در دسترس بودن قطعات این سیستم: یعنی وجود قطعاتی که سیستم از آن‌ها تشکیل شده باشد. بنابراین برای ساخته شدن یک ساختمان، بعنوان مثال باید مصالح

ساختمانی از جمله شن و ماسه، سیمان، آهن تقویت شده، آجرهای قرمز و سایر موارد وجود داشته باشد.

۲- زمان مناسب: یعنی مصالح ساختمانی تا زمان ساخت و ساز، باید همزمان باهم باشند. آوردن سیمان در یک روز و شن و ماسه در روز دیگر یا در ماه یا سال دیگر صحیح نیست، در عوض، مصالح ساختمانی باید همزمان در دسترس باشند.

۳- مکان مناسب: یعنی اگر مصالح ساختمانی در همان مکان یافت شوند، یافتن آجرهای قرمز در یک شهر، شن و ماسه در شهر دیگر، سیمان در شهر سوم و غیره صحیح نیست. بلکه تمام مصالح ساختمانی باید در همان مکان موجود باشند.

۴- عدم وجود بهم آمیختگی: یعنی وقوع هرگونه تداخل غیرضروری، کل سیستم را خراب می‌کند، بعنوان مثال تداخل پلاستیک و خاک با مصالح ساختمانی منجر به تخریب ساختمان مورد نیاز و عدم تناسب آن میشود.

۵- سازگاری در بین اجزا: مانند عملکرد چرخ دنده‌ی ماشین و یا کلید درب. این حالت در قوام آجرهای قرمز ظاهر می‌شود؛ بعنوان مثال، هنگامی که آن را در دیوار می‌بینید. همچنین در سازگاری اندازه‌ی درها و پنجره‌ها با سوراخ‌های ایجادشده در دیوارها. یا در سازگاری پروتئین‌های داخل سلول و سایر موارد.

۶- ترتیب ساخت و ساز: رعایت مراحل و ترتیب صحیح ضروری است. در ساخت، ابتدا حفاری انجام می‌شود، سپس شناژ و پایه‌ها ریخته می‌شود، سپس ساختمان از پایین به بالا به ترتیب بالا می‌رود. در غیر این صورت کل ساختمان خراب می‌شود.

۷- آماده شدن برای بهره‌برداری: خروجی نهایی باید وظیفه‌ای را بر عهده داشته باشد. بعنوان مثال، ما می‌توانیم یک عدد ساعت با دنده‌های دقیق و پیچیده‌ای تشکیل دهیم، اما ساعت باید بعد از همه‌ی این‌ها بچرخد و کار کند و زمان دقیق را نشان دهد. به همین ترتیب، سلول ممکن است ترکیبات آلی و بیولوژیکی خود را در آزمایشگاه تشکیل دهد، اما برای عملکرد و انجام عملکردهای حیاتی باید زنده شود.

از همه‌ی موارد فوق به نظر می‌رسد که هیچ سیستمی وجود ندارد مگر با توجه به خواسته‌های قبلی. هریک از آن‌ها نیاز به یک اقدام ارادی و هدفمند دارد که شامل راهنمایی، کنترل و برنامه‌ریزی قبلی است و این اصلاً تصادفی نیست. ساختار سیستم جهان از کهکشان گرفته تا اتم، مستلزم گذر از تمام مراحل قبلی است. از جمله دانش، توانایی، خرد، غایت‌شناسی، جهت و اندازه‌گیری. و این هرگز انجام نمی‌شود مگر از طریق فاعلی که همه‌ی این خصوصیات را دارد و او خداوند علیم، حکیم، خیر و قدیر است.

دلیل اطلاعات حیاتی:

این دلیل فراتر از استدلال به وقوع تنظیم با توجه به بررسی معلومات موجود بر روی نوار ژنتیکی است. زیرا نوار ژنتیکی یک کد اطلاعاتی مشابه برنامه کامپیوتری را نشان می‌دهد و توسط سلول به پروتئین‌هایی با عملکردهای مختلف در داخل سلول زنده تبدیل می‌شود. این کد اطلاعاتی همیشه ما را به سمت این سوال مهم سوق می‌دهد: اطلاعات از کجا آمده است؟ چه کسی برنامه‌ی سلول را به این زبان منحصر بفرد نوشت؟

در قرن بیست و یکم، اطلاعات بیولوژیکی یکی از مشغله‌های زیست‌شناسان شده است. هنگامیکه گرگور مندل در قرن نوزدهم دریافت که برخی از ویژگی‌های بیولوژیکی از طریق نسلی به نسل دیگر و به صورت بسته‌های گسسته و ظریف اطلاعات (ژن‌ها) منتقل می‌شود، هیچ تصویری از ماهیت اطلاعات حیاتی نداشت.

ما اکنون کشف کرده‌ایم که این ژنها دستورالعمل‌های دقیق، خاص و بسیار پیچیده‌ای هستند که از لحاظ زبانی کدگذاری شده‌اند. به‌طوری‌که هر ژن از لحاظ پیچیدگی و ویژگی‌های پیشرفته تقریباً مانند کتاب است.

هنگامیکه نوار ژنتیکی (دی ان ای)^{۱۰۶} کشف شد، بنظر می‌رسید که اطلاعات ژنتیکی مشابه اطلاعاتی است که شخص می‌نویسد. این نوار ژنتیکی یک کد زبانی و یک نوار حروف دارد که در انتها متن زبانی را نشان می‌دهد. اما این متون زبانی از کجا آمده است؟

برای زیست‌شناسانی که نظریهٔ تکامل را قبول دارند، ظهور محض و سپس تکامل دارویی ظهور این متون اطلاعاتی را توضیح می‌دهند. این دانشمندان تلاش زیادی کرده‌اند تا بتوانند این مقدار عظیم اطلاعات را در نوار ژنتیکی از طریق جهش‌های تصادفی و انتخاب طبیعی توضیح دهند. آن‌ها با برداشت‌ها و توجیهات خود مجلات علمی را تحت فشار قرار دادند و بشدت علیه هرگونه نقض مدل دارویی مبارزه کردند. بطوریکه کسانی را که با آن مخالفت می‌کنند، خائن به ذات علم می‌دانند.

اما حقیقت این است که در مواجهه با افزایش مداوم کشفیات ژنتیکی در محتوای اطلاعات موجود در نوار ژنتیکی، توانایی الگوی غالب دارویی (که مبنی بر تصادف بود) در توضیح ظهور این اطلاعات، به ویژه به علت دقت بالای این اطلاعات و پیچیدگی عمیقش، کاهش یافت. همان‌طور که در نمودار زیر نشان داده می‌شود، در آنجا متوجه می‌شویم که انفجار عظیمی از اطلاعات که اخیراً در نوار ژنتیکی کشف شده مربوط به کاهش آشکار توانایی توضیح مدل دارویی است.^{۱۰۷}

دانشمندان اکنون دریافته‌اند که مفهوم ساده اطلاعات حیاتی روی نوار ژنتیکی، آر ان ای^{۱۰۸} را تشکیل می‌دهند که خود آر ان ای پروتئینی را تشکیل می‌دهد که وظایف حیاتی را در داخل سلول انجام می‌دهد.

اخیراً مردم درک کرده‌اند که اطلاعات حیاتی به روش بسیار عمیق چندبعدی است و از طریق شبکه‌های ارتباطی در مقیاس بزرگ به همه جهات حرکت می‌کند و لایه‌های مختلف اطلاعات فقط به محیط سلولی پاسخ نمی‌دهند بلکه به شدت با محیط خارجی

¹⁰⁶ DNA

¹⁰⁷ John C. Sanford (2013). "Biological Information and Genetic Theory: Introductory Comments", Biological Information: pp. 203-209.

¹⁰⁸ RNA

نیز درهم‌می‌آمیزند.^{۱۰۹} با توجه به اکتشافات اخیر، سلول مشابه یک شبکه تعاملی رایانه‌ای است، نه مجموعه‌ای از کتاب‌های ناشنوا.^{۱۱۰}

ما باید مفهوم اطلاعات حیاتی را به خوبی تحلیل کنیم. اکنون مفهوم قدیمی (ژنوم یک پروتئین را رمزگذاری می‌کند) منطقی نیست. زیرا اطلاعات حیاتی در واقع محدود به ژنوم نیست. چون ژنوم چیزی نیست جز هارد دیسک سلول به عنوان قطعه‌ای برای اطلاعات ثابت ذخیره شده.

در مورد حافظه موقت باید گفت جنگلی از ترکیب آر.ان.ای و پروتئین‌ها است که شبکه ارتباطی پیشرفته داخل سلول را تشکیل می‌دهد. این شبکه میزان نشاط و فعالیت بیولوژیکی سلول را بیان می‌کند. ما می‌توانیم در مورد آر.ان.ای و پروتئین‌ها به عنوان واحدهای عملکردی اطلاعاتی صحبت کنیم که نحوه جمع شدن، انتقال، عملکرد و ارتباط آن‌ها با سایر مولکول‌های بیولوژیکی را تعیین می‌کند.

تعداد بی‌شماری از پیام‌ها بین هارد دیسک (یعنی ژنوم ژنتیکی) و حافظه‌ی موقت و پروتئین‌ها رد و بدل می‌شود.

همچنین پیام‌های بی‌شماری وجود دارد که بین قسمت‌های مختلف نوار ژنتیکی و همچنین ترکیب‌های آر.ان.ای و پروتئین‌های مختلف رد و بدل می‌شود. این پیام‌های مداوم که بین قسمت‌های مختلف سلول رد و بدل می‌شود از توانایی ما در شمارش آنها فراتر می‌رود و بیشتر شبیه اینترنت هستند. علاوه بر همه این‌ها، تبادل پیام و اطلاعات وجود دارد که به طور منظم بین سلول‌های مختلف، همچنین بین بافتهای مختلف و بین اندام‌های مختلف و بین افراد انجام می‌شود. فسبحان الله احسن الخالقین.

¹⁰⁹ Jonathan Wells (2013) "Not Junk After All: Non-Protein-Coding DNA Carries Extensive Biological Information". Biological Information: pp. 210-231.

¹¹⁰ Josiah Seaman (2013) "DNA.EXE: A Sequence Comparison between the Human Genome and Computer Code", Biological Information: pp. 385-401.

Donald Johnson (2013) "Biocybernetics and Biosemsiosis", Biological Information: pp. 402-413.

برای دهه‌ها، دانشمندان معتقد بودند که فقط یک کد ژنتیکی و یک زبان وجود دارد و یک نوار ژنتیکی صحبت می‌کند، که آن هم زبان برنامه‌نویسی پروتئین‌ها است و این نوار ژنتیکی در انسان فقط ۲٪ از آن کار می‌کند و بقیه فقط زباله‌هایی‌اند که هیچ ارزشی ندارند. اما در ده سال گذشته مشخص شد که بیشتر این فضولات فعال و دارای عملکردهای حیاتی^{۱۱۱} هستند. به این معنی که هنوز اطلاعات زیادی وجود دارد که باید توضیح داده شوند. همچنین بدان معنی است که بیش از یک کد یا زبان برای دی.ان.ای وجود دارد که محدود به توالی بازهای نیتروژنی نیست.

در حقیقت، وجود بیش از یک زبان کد ژنتیکی از نوار ژنتیکی و این که این زبان‌ها با هم هم‌پوشانی و درهم‌تنیده‌اند چیزی است که ذهن را می‌رباید.^{۱۱۲} زیرا علاوه بر کد اساسی ژنتیکی، کدهایی نیز وجود دارد. مانند: کدهای برش، کدهای تریفونوف، کدهای تاشو و پردازش آر.ان.ای و سایر موارد. و در سطح کاملاً متفاوتی کدهای دیگری عمل می‌کنند که وظیفه آن‌ها دستکاری خود ژنوم است. مانند کدگذاری ایزوکور، رمزگذاری موقعیت نوکلئوزوم، کدگذاری توپولوژیک سه‌بعدی و رمزهای رمزگذاری شده اپی‌ژنتیک.

همچنین کدهای کاربردی بسیاری وجود دارند که بسیاری از توابع دیگر را در نوار ژنتیکی^{۱۱۳} انجام می‌دهند و همواره کدهای بیشتری وجود دارد که روزبه‌روز کشف میشوند. بیابید

این سوال را بپرسیم: **چند ژن در ژنوم انسان وجود دارد؟**

در منابع سنتی ذکر شده است که حدود ۲۰ ألفا است. اما در واقع آنچه ما ژن می‌نامیم فقط ساده‌گویی اغراق‌آمیز است. زیرا هر ژن حاوی تعداد زیادی از عناصر عملکردی فعال است که بسیاری از اسیدها و پروتئین‌ها را رمزگذاری می‌کند. پس اگر ژن را دوباره تعریف کنیم تا شامل تمام این عناصر شود، قطعاً تعداد واقعی ژن‌ها یک میلیون یا بیش‌تر است.

¹¹¹ Jonathan Wells, op. cit.

¹¹² George Montanez, Robert J. Marks II, Jorge Fernandez, and John C. Sanford (2013), "Multiple Overlapping Genetic Codes Profoundly Reduce the Probability of Beneficial Mutation". Biological Information: PR. 139-167.

¹¹³ Jonathan Wells, op. cit.

با توجه به همهٔ این داده‌ها، آگاهی ما از واقعیت اطلاعات حیاتی درون سلولها به روشی دیوانه‌وار در حال گسترش است که انسان را قادر به پیگیری آن نمی‌کند. از سوی دیگر، سازوکارهای نظریهٔ تکامل قادر به توضیح وجود همه این اطلاعات با چنین عمق، پیچیدگی، درهم آمیختگی و همپوشانی زیادی نیستند. زیرا به هیچ وجه قابل توضیح نیست که ناشی از جهش‌های تصادفی و انتخاب طبیعی باشد.^{۱۱۴}

به طور خلاصه و خارج از این واقعیت که قوانین تغییرناپذیر در جهان ممکن است باعث ایجاد نظم از قاعده شود اما این قوانین به تنهایی وجود سیستم‌های پیچیده حاوی کدهای اطلاعاتی مانند نوار ژنتیکی را توضیح نمی‌دهد. در واقع این امکان وجود دارد که حروف بر اساس یک توالی هندسی خاص در کنار یکدیگر قرار بگیرند.

اما این حروف نمی‌توانند ما را در یک رمان عاشقانه قرار دهند که در آن قهرمان داستان احساسات خوانندگان را به خود جلب کند و اقدامات چنین و چنان را انجام دهد. همچنین نمی‌توانند به همین روش یک برنامه رایانه‌ای برای مدیریت و هدایت امور

¹¹⁴ Paul Gibson, John R. Baumgardner, Wesley H. Brewer, and John C. Sanford (2013), "Can Purifying Natural Selection Preserve Biological Information?", *Biological Information*: pp. 232-263.

John C. Sanford, John R. Baumgardner, and Wesley H. Brewer (2013) "Selection Threshold Severely Constrains Capture of Beneficial Mutations", *Biological Information*: pp. 264-297.

Wesley H. Brewer, John R. Baumgardner, and John C. Sanford (2013) "Using Numerical Simulation to Test the "Mutation-Count" Hypothesis", *Biological Information*: pp. 298-311.

John R. Baumgardner, Wesley H. Brewer, and John C. Sanford (2013) "Can Synergistic Epistasis Halt Mutation Accumulation? Results from Numerical Simulation", *Biological Information*: pp. 312-337.

Chase W. Nelson and John C. Sanford (2013) "Computational Evolution Experiments Reveal a Net Loss of Genetic Information Despite Selection", *Biological Information*: pp. 338-368.

Wesley H. Brewer, Franzine D. Smith, and John C. Sanford (2013) "Information Loss: Potential for Accelerating Natural Genetic Attenuation of RNA Viruses", *Biological Information*: pp. 369-384.

فضایی قرار داد. و نیز نمی‌توانند برای ما کدهای پیچیده‌ای ایجاد کنند که وظایف و عملکردهای سلول را با چنین دقت، عمق و پیچیدگی انجام دهند.

در حقیقت، توالی (نوکلئوتیدها) در نوار ژنتیکی یک توالی تصادفی نیست. بلکه یک کد اطلاعاتی غنی از دستورات، دستورالعمل‌ها و سیگنالها است. می‌توان گفت یک زبان کامل یا زبان‌هایی است که از طریق مکانیزم‌های بسیار دقیق و دارای قوانین و آنچه ما در عملکرد سلول زنده می‌بینیم، ترجمه می‌شوند. این اطلاعات نمی‌توانند به طور تصادفی یا به سادگی با تأثیر قوانین بی‌عیب و نقص بوجود بیایند، بلکه باید یک سازنده داشته باشند. این تفاوت بین منظم بودن امواج بخار و شن‌های کویر و کد ژنتیکی است. این ترتیب در اولین مورد به دلیل تأثیر قوانین طبیعی، غیرعادل است اما پیچیدگی کد ژنتیکی نتیجه اطلاعات فراوانی است که در آن وجود دارد. به همین دلیل است که نمونه‌های اول حاوی اطلاعات نیستند، درحالی‌که مثالهای دوم: کدهای ژنتیکی، کتابها و برنامه‌های رایانه‌ای حاوی اطلاعات هستند. به همین دلیل، باید یک خالق برای موجودات زنده وجود داشته باشد. و این دلیل آشکار و بزرگی بر وجود خدا، دانش، توانایی و حکمت اوست.

دلیل پیچیدگی سیستم:

سیستم پیچیده یک سیستم واحدی است که از اجزاء به هم پیوسته و به طور درستی تشکیل شده است که برای انجام عملکرد خاصی با یکدیگر در تعامل هستند. به‌گونه‌ای که اگر فقط یکی از این قطعات از بین رفته یا آسیب دیده باشد، کل سیستم از کار می‌افتد. پس هر سیستم پیچیده‌ی غیرقابل تقلیلی نمی‌تواند نتیجه مستقیم از تغییرات ظریف و پی‌درپی در یک سیستم از پیش تعیین شده باشد زیرا سیستم پیچیده‌ای و غیرقابل تقلیلی که فقط یک قسمتش آن را ناقص کند، ذاتاً کارایی ندارد.

قدرت این دلیل در برابر نظریه تکامل داروینی ظاهر می‌شود که ظهور پیچیدگی و ترکیب سرسام‌آور در موجودات زنده را که در نهایت منجر به پیدایش این همه پیچیدگی و نظم

در موجودات زنده می‌گردد، از طریق وقوع تغییرات کوچک و تدریجی در مدت زمانی طولانی توضیح می‌دهد.

و پروفیسور ملحد (ریچارد داوکینز) نمونه‌ای از این تفسیر داروینی از کوه‌های شیب‌دار و مرتفع که به یک‌باره قابل صعود نیستند را ارائه می‌دهد که صعود یک‌دفعه‌ای بدان ممکن نیست و ما باید گام‌به‌گام صعود کنیم و صعود به کوه و بدین شیوه تدریجی به عقل و منطق نزدیک‌تر است.^{۱۱۵}

در این زمینه، باید به این سخن چارلز داروین مراجعه کنیم: «اگر بتوان اثبات کرد وجود هر عضو پیچیده‌ای حتی با احتمال زیاد با تحولات بسیار و پی‌درپی شکل نگرفته است، تئوری من کاملاً فرو خواهد ریخت».^{۱۱۶}

این سخن کاملاً صحیح و منطقی است. زیرا کل ساختار تئوری براساس درجه‌بندی و تصادفی است و اگر ثابت شود که یک سیستم پیچیده وجود دارد که به تدریج نمی‌تواند شکل بگیرد، این به معنای عدم توانایی تئوری در توضیح و در نتیجه سقوط آن است. مخصوصاً از آنجا که خود را به عنوان توضیحی برای همه زندگی در سطح زمین ارائه می‌دهد.

در سال ۱۹۹۶ م. پروفیسور آمریکایی مایکل بهی کتاب «جعبه سیاه داروین» را نوشت. وی در این مقاله تز پیچیدگی غیرقابل تقلیل را ارائه می‌دهد. او مثال‌های بسیاری برای سیستم‌های بیولوژیکی ذکر می‌کند که قابل کاهش نیستند. به‌گونه‌ای که اگر فقط یک قسمت از بین برود، امکان انجام هیچ عملکردی وجود ندارد. و او یک مثال تقریبی برای این دیدگاه خود می‌آورد که یک تله‌موش متشکل از تخته چوبی، فنر، جرثقیل و یک تکه پنیر تشکیل شده است و عدم وجود هر بخشی از این دام باعث می‌شود که کار خود را انجام ندهد.

¹¹⁵ Dawkins, "God Delusion", pp. 111-112.

¹¹⁶ Darwin, C. (1872) "Origin of Species". 6th ed. (1988). New York University Press, New York, p. 154.

سپس وی مثال‌های زیادی از این سیستم غیرقابل تقلیل را در موجودات بیولوژیکی مانند تازک باکتریایی و زنجیره‌های فاکتورهای انعقادی ذکر می‌کند. این مفهوم، از جمله نمونه‌هایی که در موجودات زنده و سیستم‌های بیولوژیکی واقع در آن‌ها، وجود دارد، نشانگر عدم اعتبار تفسیر داروینی و ضرورت نیاز به یک خالق آفریدگار مصور و متصف به علم و حکمت و قدرت است.

دلیل عنایت الهی:

این دلیل به دلایل تخصیص یا امکان صفات نزدیک است. اما این دلیل در جستجوی ویژگی‌های موجودات است که چه چیزی به آنها سود می‌رساند و امور زندگی آنها را برطرف می‌کند که نشانگر توجه خداوند متعال به مخلوقاتش و همچنین علم و حکمتش در هستی و به طریق اولی دلیلی بر وجود خود خداوند است.

نمونه‌هایی از این دلایل بسیار فراوان است و دانشمندان در ادوار مختلف به شیوه‌های گوناگون در برجسته‌سازی و تبیین آن کوشیده‌اند. برخی از این نمونه‌ها مربوط به جهان و موقعیت زمین در منظومه شمسی نسبت به خورشید است. بطوریکه خورشید نه خیلی نزدیک و نه خیلی دور است که زندگی ما را دشوار کند. و چرخش زمین به دور خود، که منجر به جانشینی شب و روز می‌شود، و همچنین چرخش زمین به دور خورشید و ادامه‌ی فصول سال و هم‌چنین بهره‌مندی از جو زمین و سایر نشانه‌های کیهان‌شناسی که به کتابها و اپیزودهای مستند کامل در ساعت‌ها نیاز دارد تا اهمیت آنها را در مراقبت خداوند از مخلوقاتش نشان دهد.

از این نمونه‌ها به ایجاد موجودات زنده از موجودات تک‌سلولی مانند باکتری‌ها، میزان دقت، دقت و تسلط در ترکیب آن‌ها، عملکرد اندامک‌های سلول در انتقال غذا، تولید انرژی، ساخت پروتئین‌ها، محافظت از غشاها، و تعامل آگاهانه با تأثیرات خارجی، و حتی ایجاد یک فرد با اندام‌های خاص در بدن برای هضم غذا، نمایندگی مواد غذایی و کنترل مواد شیمیایی در خون، مانند قند، کلسترول، سدیم، پتاسیم، کلسیم و غیره اشاره می‌کند.

این شواهد یکی از فصل‌های گسترده تفکر در مورد خلقت خداوند متعال است و حاوی آیات و شواهد درخشانی است که از یک سو موجبات ایجاد گزینه در روح انسان و نشانه‌های عقلی و منطقی وجود خداوند متعال را فراهم می‌آورد و از طرف دیگر ویژگی‌های علم، حکمت، تجربه و توانایی لازم را به او نشان می‌دهد.

دلیل تنظیم دقیق:

این دلیل شاخه‌ای از دلیل عنایت الهی است که عبارتست از استنباط دقیق در اصول و قوانین جهان برای استنباط دانش، حکمت و قدرت خداوند.

پروفسور ریچارد موریس می‌گوید: «بنظر می‌رسد وجود جهانی که توانایی پناه دادن به حیات را داشته باشد، در واقع بسیار بعید است».

با توجه به تئوری موریس، سببی مانع بر اینکه قوانین فیزیک و ثابت‌های طبیعت اختلافی جزئی با هم داشته باشند، وجود ندارد. بعنوان نمونه نیروی گرانش می‌تواند کمی قوی‌تر از مقدار درنظر گرفته باشد، یا نیروهای هسته‌ای قوی و ضعیف را کمی ضعیف‌تر فرض کنیم. بنظر می‌رسد که هیچ دلیل اساسی وجود ندارد که بار الکترون کمی بیش‌تر از حد خود باشد. یا اینکه جرم پروتون کمی کمتر باشد. با این حال، اگر هر یک از این تغییرات اتفاق می‌افتاد، مطمئناً منجر به یک جهان بدون حیات می‌شد و بنظر می‌رسد اگر یک اصل پیچیده وجود نداشته باشد زندگی نتیجهٔ یکسری تصادفات خواهد بود.

به نظر می‌رسد وجود عناصری که زندگی بر پایه آن‌ها بنا شده است -مانند کربن و اکسیژن- به چیزی بستگی دارد که فقط می‌تواند به عنوان یک ضربه شانس غیرمنتظره توصیف شود. اگر هسته‌های اتم‌های کربن و بریلیوم دقیقاً سطح مناسبی از انرژی را نداشته باشند، هرگز به مقدار قابل توجهی سنتز نمی‌شدند، که اتفاقی بنظر آید.

هستهٔ کربن که از شش پروتون و شش نوترون تشکیل شده است، می‌تواند از سه هستهٔ هلیوم سنتز شود (هر کدام دارای دو پروتون و دو نوترون هستند). اگرچه فرم ناپایدار

بریلیوم وجود نداشته باشد که دارای چهار پروتون و چهار نوترون است، این روند رخ نمی‌داد.

طبق مکانیک کوانتوم، یک اتم یا یک هسته اتمی نمیتواند انرژی دلخواهی داشته باشد. اتم‌ها و هسته‌ها هر دو سطح انرژی بسیار متفاوتی دارند و آن نمی‌تواند انرژی را جذب کند یا به میزان دلخواه از آن ساطع کند بلکه باید جهشهای کمی در آن انجام دهد تا آن را از یکی از سطوح انرژی مجاز به سطح دیگر هدایت کند. سطح انرژی نقش مهمی در واکنش‌های هسته‌ای دارد. بطور خاص، دو هسته هلیوم که به هم می‌پیوندند و هسته بریلیوم را تشکیل می‌دهند بسیار نادر خواهد بود مگر اینکه سطح انرژی دقیقی داشته باشد. در واقع، وجود این سطح به هسته‌های هلیوم تمایل می‌بخشد، که در غیر این صورت آن را در اختیار نخواهد داشت.

و همچنین به نظر می‌رسد هسته کربن دقیقاً سطح انرژی مناسبی را که برای حمایت از تشکیل کربن از هلیوم و بریلیوم نیازمند است، دارد. اگر این سطح یافت نشود، تشکیل کربن امکان‌پذیر است اما در مقادیر قابل توجه نیست.

اگر میزان کربن موجود در جهان بسیار کمتر از مقدار موجود باشد، اکسیژن زیادی نیز وجود نخواهد داشت. اکسیژن که از هشت پروتون و هشت نوترون تشکیل شده است، با گسترش هسته‌های کربن و هلیوم به هم ترکیب می‌شود.

در این مرحله، یک فرد مشکک ممکن است اعتراض کند که استدلال‌هایی از این دست چیزی در مورد چشم‌انداز زندگی به ما نمی‌گویند، بلکه صرفاً میزان تعصب شوونیستی ما نسبت به انسان را نشان می‌دهد. این فرد مشکک ممکن است بپرسد: چگونه تصور می‌کنیم که موجودات زنده باید از کربن و اکسیژن ساخته شوند؟ مطمئناً انواع دیگری از زندگی را می‌توان تصور کرد. این استدلال، نظر و وجاهت وی را نشان می‌دهد.

ما نمی‌توانیم مطمئن باشیم که اگر زندگی در جای دیگری از جهان وجود دارد، لزوماً باید شبیه ما باشد. با وجود همه آنچه که می‌دانیم، نوعی زندگی میتواند در سطح ستاره‌های قرمز غول‌پیکر وجود داشته باشد. با این حال، تجزیه و تحلیل سنتز کربن و اکسیژن تنها اولین قدم در بحث اثبات پایین‌ترین احتمال سطح زندگی است. وقتی روشن شد که

احتمال حیات بر پایه کربن کم است، ادامه بحث و گفت‌وگوهایی که به نظر می‌رسد احتمال پایین بودن حیات از هر نوعی را نشان می‌دهد، آسان خواهد بود.

احتمالاً منطقی است که تصور کنیم حیات از هر نوعی باشد وابسته به حضور ستارگان است. بدون ستاره‌ها، نه نور وجود دارد و نه گرما، و به احتمال زیاد جریان قابل توجهی از انرژی از یک مکان به مکان دیگر وجود نخواهد داشت. به علاوه، تقریباً مسلم است که حیات به وجود اتم‌ها و عناصر دیگری غیر از هیدروژن بستگی دارد. تصور ارگانسیم‌های زنده در جهانی که چیزی به جز گاز هیدروژن در آن وجود ندارد یا در جهانی که اغلب اتفاق نمی‌افتد پروتون‌ها، نوترون‌ها و الکترون‌ها برای تشکیل ماده به وجود بیایند، آسان خواهد بود. با این حال، بیشتر جهان‌های قابل تصور نه ستاره دارند و نه اتم. به همین ترتیب جرم نوترون‌ها و پروتون‌ها در جهان ما بسیار نزدیک به یکدیگر هست تا جایی که نوترون حدود یک در صد سنگین‌تر است و اگر این اختلاف جرم کمتر باشد، در مراحل اولیه انفجار بزرگ، نوترون‌ها به پروتون‌ها تجزیه نمی‌شوند. در نتیجه، ما نوع کاملاً متفاوتی از جهان داشته‌ایم که تعداد نسبی نوترون‌ها و پروتون‌ها در آن بسیار متفاوت است. اگر پروتون‌ها در اینجا سنگین‌تر باشند، پروتون‌ها می‌توانند به نوترون و پوزیترون تبدیل شوند. در نتیجه، پروتون در جهان کم یا وجود نخواهد داشت. احتمالاً همین تعداد الکترون نیز وجود خواهد داشت، زیرا الکترون‌ها و پوزیترون‌ها وقتی یکدیگر را ملاقات می‌کنند، یکدیگر را از بین می‌برند. در چنین جهانی، فضا با نوترون پر می‌شود، اما ذرات دیگر اندک خواهند بود.

اگر کوچک‌ترین تغییری در شدت هریک از چهار نیرو رخ دهد، نتایج و فجایع تقریباً یکسان ظاهر می‌شود. به همین ترتیب، اگر نیروی هسته‌ای قوی فقط پنج درصد ضعیف‌تر بود، دوتریم وجود نداشت. زیرا این نیرو به اندازه‌ی کافی قوی نبود که بتواند نوترون‌ها و پروتون‌ها را به هم بچسباند. تشکیل دوتریم یک مرحله از زنجیره‌ی واکنش است که ستاره‌ها هیدروژن را به هلیوم تبدیل می‌کنند. اگر دوتریم نتوانست شکل بگیرد، ستاره‌ها نمی‌توانند بدرخشند.

اگر نیروی هسته‌ای قوی چند درصد بیش‌تر از حد توان خود بود، حداقل از نظر ما نتایج حتی بدتر هم می‌شد. در این حالت می‌توان ذره‌ای به نام دو پروتون متشکل از دو پروتون

بهم پیوسته ایجاد کرد. یک دو-پروتون در جهان ما وجود ندارد زیرا نیروی قوی آن قدر قوی نیست که بتواند بر دافعه الکتریکی بین دو پروتون با بار مثبت غلبه کند. اگر این دو-پروتون ایجاد میشد و در واقع وجود داشت، ستاره‌ها هیدروژن را با سرعت کم و آهسته نمیسوزانند مانند آنچه در جهان ما انجام میشود. برعکس، غلظت گاز هیدروژن منجر به انفجارهای هسته‌ای فاجعه‌باری خواهد شد و ستاره‌ها قبل از تشکیل منفجر می‌شوند. به علاوه، از آنجا که هیدروژن به راحتی می‌توانست وارد واکنش‌های هسته‌ای شود، جهان تقریباً بطور کامل از هلیوم تشکیل می‌شد.

اگر اختلاف کمتری در قدرت نیروی هسته‌ای ضعیف، الکترومغناطیسی یا نیروی گرانشی وجود داشته باشد، نتیجه آن نیز جهانی نامطلوب برای حیات خواهد بود. و برخی از جهان‌های ممکن مانند این مثال هیچ اتمی ندارند و جهان‌های دیگر فضای خود را با نوترون یا چیزی غیر از گاز هیدروژن یا هلیوم پر خواهند کرد و در اینجا جهان‌های دیگری نیز وجود خواهند داشت که در آنها هیچ ستاره‌ای تشکیل نمی‌شود و یا ستاره‌ها به سرعت سوزانده می‌شوند و هرگز فرصتی برای زندگی بوجود نمی‌آید. حتی میتوانیم جهان‌های نامناسب را برای زندگی تصور کنیم که دارای خصوصیات بعدی نامناسب هستند.

به همین ترتیب، اگر مکانی فقط دو بعد داشته باشد، ایجاد حیات دارای کمترین مشکلی است که ذکر شد بعنوان مثال، برای سیستم جانی سیستم گوارشی که از یک سر به آن سر دیگر منتهی میشود، حیات ممکن نخواهد بود. بنابراین مسیری با این مسیر موجود زنده را به دو قسمت تقسیم می‌کند. اگر این مکان چهار بعد داشته باشد، هیچ مدار ثابتی برای سیارات وجود نخواهد داشت. از نظر ریاضیات میتوان نشان داد که اگر سیارات واقعاً در چنین فضایی تشکیل شوند، به صورت مارپیچ به داخل خورشید می‌روند.^{۱۱۷}

این تنظیم دقیق یا کالیبراسیون دقیق جهان نشان می‌دهد کسانی هستند که این مقادیر را برای اعتبار ظهور حیات و خلقت انسان در حد بالایی تنظیم می‌کنند که بعنوان

^{۱۱۷} ریچارد موریس. «گذر از فیزیک به متافیزیک». ترجمه د. مصطفی ابراهیم فهمی. انتشارات بنیاد فرهنگی ایوپی، امارات متحده عربی. ص ۲۱۷-۲۲۰.

اصل انسانی شناخته می‌شود. این بدان معنی است که جهان برای بخشیدن ظهور زندگی عقلانی آماده شده است.^{۱۱۸}

مرجحات خارجی بر الحاد:

این ترجیحات معمولاً دلیل نیستند، اما نشانه‌هایی هستند که ایمان را نسبت به الحاد ترجیح می‌دهند و سه مورد هستند:

۱- احتیاط یا آنچه بعنوان برهان پاسکال شناخته می‌شود

۲- سلامت روان

۳- امنیت جامعه

۱- برهان پاسکال:

این برهان را آگنوستیک و ندانم‌گرایی به اسم بیلز پاسکال قرار داده است تا میزان امنیت و آرامش در ایمان به خدا و عدم ایمان به او پی ببریم. خلاصه سخنان او چنین است که انسان چهار حالت دارد:

۱- یا به خدا ایمان دارید و خدا وجود دارد، پس برنده سودی نامحدود خواهید بود.

۲- یا به آن کافر شوید، و خدا وجود داشته باشد، که در این صورت دچار ضرر نامحدودی خواهید شد.

۳- یا اگر به آن اعتقاد داشته باشید و وجود نداشته باشد. که در این صورت بازنده ضرر محدودی خواهید بود.

¹¹⁸ Barrow, John D.; Tipler, Frank J. (1988). *The Anthropic Cosmological Principle*. Oxford University Press.

۴- یا اگر او را باور ندارید و وجود هم ندارد که در این صورت سود محدودی است.

با مقایسه این احتمالات، متوجه می‌شویم که محتاط‌ترین و نزدیک‌ترین آن‌ها به امنیت و رستگاری و کسب منافع، اولین گزینه است که صرف‌نظر از وجود یا نبودن خدا، بیش‌ترین سود را به ما ارائه می‌دهد و بدبخت‌ترین حالت نیز حالت دوم است. بنابراین ایمن‌ترین گزینه‌ای که باید دنبال شود، ایمان به خداست. درحالی‌که بدترین گزینه‌ای که باید از آن اجتناب شود، کفر به خدا است. حقیقت این شرط‌بندی به آنچه المعری شاعر گفته است نزدیک است:

*منجم و دکتر هر دو گمان می‌برند که اجساد برانگیخته نمی‌شوند.
به آن دو گفتم: اگر سخن شما صحیح باشد من بازنده نیستم.
اما اگر سخن من درست باشد بدبختی برای شماست.*

۲- اهمیت ایمان در سلامت روان:

مجله روان‌پزشکی آمریکا در سال ۲۰۰۴ م. پژوهشی را تحت عنوان «وابستگی مذهبی و اقدام به خودکشی» منتشر کرد که وجود رابطه بین الحاد و خودکشی را ثابت کرد.^{۱۹} این مطالعه به نتایج مهمی رسید:

۱- میزان خودکشی در بین ملحدین بیش‌تر از آنچه است که گمان می‌رود.

۲- میزان خودکشی در بین افراد مجرد بیش‌تر است.

۳- میزان خودکشی در بین کسانی که بچه‌های بیش‌تری دارند، کمتر است.

۴- آنتی‌استها نسبت به دیگران پرخاشگرتر هستند.

۵- مؤمن کمتر عصبانی، پرخاشگر و تکانشی است.

۶- دین به تحمل بارهای زندگی و استرس کمک می‌کند و احتمال آسیب‌دیدگی را کاهش می‌دهد.

¹⁹ <http://ajp.psychiatryonline.org/article.aspx?articleid=177228>

۷- ملحدین منزوی‌ترین افراد در جامعه هستند و هیچ وابستگی اجتماعی ندارند، بنابراین خودکشی برای آن‌ها آسان است.

۸- این مطالعه با این توصیه انجام شده پایان یافت:

«آموزش مذهبی یک درمان مناسب برای پدیده خودکشی است».

این حقیقت یک امر واقعی و قابل مشاهده است و شاید مناسب باشد که در اینجا پیام یکی از برادران را در «انجمن توحید» به یکی از ملحدین هنگامی که او به فکر خودکشی بود نقل کنم:

(در خطاب به این فرد می‌نویسد) شما اشاره کردید وقتی با یک شرایط بیش از حد بحرانی در زمان نوجوانی که در شکل‌گیری شخصیت خود و به دست آوردن دوستانی در اطراف خود مواجه بودید، روبرو شدید و با روبرو شدن با این حالت به فکر خودکشی بودید و در مورد وسوسه خود سخن گفتید به گونه‌ای که در عقل خود و توانایی آن که روزی اسلحه تو برای دوری از خدا و برنامه‌بندگان مؤمن بود نیز شک کردید. پس سلاحی در دست توست. اما علیه خودت است نه به نفع تو و روبروی خودت ایستاده نه غیر خودت.

و شما هرگز تعجب نکردید که وقتی به الحاد ایمان دارید به خودکشی فکر می‌کنید. این تعجب‌آور نیست، اما بزرگ‌ترین چیزی که من را تحت تأثیر قرار داده این است که یک ملحد را ببینم که قصد خودکشی ندارد و یا این کار را نمی‌کند.

اگر او واقعاً یک ملحد بود، تلخی زندگی بدون هدفی غیر از اینکه بازیچه‌ی یک تصادف ابدی، احمقانه و کور باشد را متحمل خواهد شد. پس او بیش از یک جسد متعفن نیست که در یک زمین بیابانی باشد و در آنجا تجزیه می‌شود و به سختی چیزی از آن باقی می‌ماند. پس از آن همه زندگی پر از بیماری و بی‌رحمی، هیچ حساب و مجازات و امیدی وجود ندارد. پس معنای این زندگی چیست تا اینکه که او در برابر آن صبور باشد و از مشکلات و سختی‌های آن رنج

ببرد؟ و چه چیزی یک ملحد را وادار می کند که به زندگی و حیات چنگ بزند تا ساعتی زندگی کند؟

اگر همه اینها بیهوده و حماقت و هرج و مرج است پس چرا شخصی به دیگران نیکی می کند و یا حسن نیت را با مهربانی پاداش می دهد و به اخلاق نیک پایبند می ماند و از کسانی که بد هستند دوری می کند؟

فرض کن که مردم به الحاد بعنوان یک دین اعتقاد دارند و به غیر الحاد اعتقادی ندارند. اما باید پرسید چگونه در این حالت نابودی معنویات خود را که توسط لذت های جسمی و سختی های زندگی به دست فراموشی سپرده می شوند، جبران می کنند؟ در این حالت روح چقدر بدبخت و جسد چقدر خوار است!

آیا در این سخنان تامل کردی؟ آیا توانستی تدبیر کنی؟

در واقع ملحدی که خودکشی نمی کند جای بسی تعجب است، زیرا زندگی او در حد حماقت الحادش هیچ درمانی ندارد جز شراب یا پودر سمی، یا از دست دادن روح خود به هر روشی که بخواهد و هر کسی که ملحد شود بهتر است چال شود. زیرا او هیچ پایگاه و سرپناهی بر روی زمین ندارد و هیچ چیز با او از زمین شایسته ی او نیست جز لحدی که جهت الحاد و انکارش باید در آن قرار گیرد.^{۱۳۰}

به دلیل این ضعف شدید روحی و روانی در الحاد، امروزه برخی از ملحدین به دنبال ترویج آنچه که نسخه دوم الحاد نامیده می شود، هستند. به شیوه ای که یک دین الحادی ساخته می شود که شامل تمام شعائر و ابعاد آیینی و اجتماعی دین است. فیلسوف ملحد آلن دوباتن بعنوان تلاشی برای بیرون آوردن الحاد از خشکی و بیماری معنوی، در سخنرانی معروف خود در TED این امر را خواستار شد.^{۱۳۱}

^{۱۳۰} القلب الأسود. (تحلیل روانی ملحد)؛ انجمن توحید.

<http://www.eltwhed.com/vb/showthread.php?21997>

¹²¹ https://www.ted.com/talks/alain_de_botton_atheism_2_0/

دوباتن اولین کسی نبود که متوجه این نقص الحاد شد. ویلیام جیمز یکی از نمادهای فلسفه عمل‌گرایی، دائماً از اهمیت دین در ایجاد شادی روانی و معنوی هشدار می‌داد. و بر اساس فلسفه سودمندانه در توجیه دین و اعتقاد دینی به عنوان راهی برای رسیدن به ثبات، آسایش و آرامش در هنگام اضطراب و آشفتگی تذکر می‌داد. وی در کتاب خود تحت عنوان «*انواع تجربه دینی*» به بسیاری از تجارب انسانی اشاره کرده و همچنین کتابی دارد تحت عنوان «*اراده برای باور*» که در آن مزایای اعتقاد مذهبی را که به بی‌خدایی و یا شک ترجیح می‌دهند، ذکر می‌کند که برجسته‌ترین آن این است که دین منجر به آسایش و هماهنگی روان‌شناختی می‌شود و به فرد کمک می‌کند تا در زندگی با مشکلات و دشواری‌هایی روبرو شود. درحالی‌که شک و الحاد به جز تشمت و پوچی چیزی ندارد.

۳- اهمیت ایمان در سلامت جامعه:

در جامعه‌ای که الحاد غالب است و اخلاقیات منفعت طلبانه حاکم است، منافع فرد بر منافع جامعه اولویت دارد. بنابراین جامعه، از نهاد خانواده گرفته تا نهادهای حساس حاکم بر امنیت، دچار فساد و فروپاشی می‌شود.

فیلسوف انگلیسی و پدر لیبرالیسم غربی «جان لاک» در مورد ملحدین در جامعه می‌گوید:

«سرانجام، برای کسانی که وجود خدا را انکار می‌کنند، اصلاً تحمل وجود ندارد. وعده، پیمان و سوگند از نظر پیوندهای جامعه بشری برای ملحد هیچ ارزشی ندارد. انکار خدا، حتی اگر فقط در اندیشه باشد همه چیز را از بین می‌برد. این مطلب افزون بر این واقعیت است که آن ملحدینی که همه ادیان را به نابودی می‌کشانند، حق استناد به دین را جهت بهره‌برداری ندارند».^{۱۳۲}

حقیقت این است که ملحدین به ارزش‌هایی که روابط اجتماعی را به هم پیوند می‌دهند مانند پیمان و سوگند، هیچ توجهی نمی‌کنند؛ بنابراین نزد ملحد زندگی زناشویی که یک پیمان محکم است، چه معنایی دارد؟ آیا یک ملحد مجاز است به خدایی که وجود آن را

^{۱۳۲} جون لوك، "رسالة في التسامح"، ص ۵۷، ترجمة منى أبو سنة، نشر مكتبة الأسرة ۲۰۰۵م.

انکار می‌کند سوگند یاد کند؟ آیا این سوگند اصلاً درست است؟ علاوه بر این سوال حیاتی که در این زمینه مطرح می‌شود، عبارت است از: چگونه میتوان به کسی اعتماد کرد که از نظر او سوگند به خدا بدون ارزش و فاقد اعتبار است؟

حقیقت ماجرا این است که ایمان به خدا تضمینی برای ایمنی جامعه و حفظ آن از خامت و شکست است. فلاسفه یونان باستان مانند افلاطون و سقراط به این موضوع پی بردند و مفهوم «دروغ نجیب» را ابداع کردند که از طریق آن عقاید مذهبی در مورد خدا میان مردم ایجاد می‌شود و انگیزه آن‌ها را برای انجام کار خوب و علاقه بیشتر به جامعه و دولت و یکدیگر، بیش‌تر می‌کند.^{۱۳۳}

برخی از فلاسفه مسلمان مانند ابن سینا، فارابی و ابن رشد تحت تأثیر این رویکرد قرار گرفتند و گفتند:

شریعت ظاهر و باطنی دارد. ظاهر برای عوام است تا احوال آن‌ها را سامان دهد و باطن آن برای دانشمندان است. پیامبران هم با رسالاتی آمده‌اند که دارای ظاهر و باطن بوده‌اند.

به همین دلیل غزالی، ابن تیمیه و دیگر علمای مسلمان آن‌ها را رد کردند و برای این هدف، سازمانهای ملحدین مانند شبکه «دریای ایمان» را می‌یابیم که خواستار پایبندی به اعتقاد مذهبی هستند درحالیکه تأکید میکنند که دین اختراع انسان است.^{۱۳۴}

همه این مطالب، دلایلی در اثبات اهمیت دین و ایمان در یک پارچگی و انسجام جامعه است و حتی ملحدین و ندانم‌گراهای منطقی با وجود اعتقاد به اینکه دین اختراع انسان است، برای حفظ نقش دین در جامعه تلاش می‌کنند.

¹²³ Plato, The Republic, Book 3, 414b-415d.

¹²⁴ <http://www.sofn.org.uk/>

فصل سوم

دیدگاه‌های الحاد در مخالفت با دلایل وجود خدا

ملحدین دلایل وجود خدا را نمی‌پذیرند و در صدد رد آنها هستند تا نشان دهند که وجود خدا منجر به مشکلات و ناسازگاری‌های عقلی می‌گردد و با وجود این ناسازگاری‌ها امکان اعتقاد به خدایی وجود ندارد. همان‌طور که ملحد جمیل صدقی الزهاوی در دو بیت شعری گوید:

«وقتی از قانون طبیعت آگاه نبودی و به دنبال دلیل بودی تا خدایی را ثابت کنی
و می‌خواستی به وسیله آن مشکلات را حل کنی، اثبات خود این مسئله تبدیل
به بزرگ‌ترین مشکل شد.»

ما چهار مورد از این نقدها را بررسی می‌کنیم که شامل پرسش ملحدین از:

۱- خلقت خدا.

۲- مشکل وجود شر.

۳- ادعای اینکه وجود شر با قدرت الهی در تناقض است.

۴- و ادعای اینکه وجود شر با علم خدا در تناقض است.

چه کسی خدا را آفرید؟

ملحدین نقدی را مطرح می‌کنند که عبارتست از: اگر هر موجودی در این عالم آفریننده‌ای دارد که آن را به وجود آورده و آن هم خداست، پس چه کسی خدا را خلق کرده است؟ و نیز چه کسی خالق خدا را خلق کرده است؟ و همین‌طور تا بی‌نهایت...

آنان در این روش نشان میدهند هیچ مانعی وجود ندارد که برای این هستی علتی وجود داشته باشد و برای این علت علتی بالاتر از او و برای این علت بالاتر، علتی بالاتر از آن وجود داشته باشد و این زنجیره تا بینهایت ادامه دارد. علی‌رغم آشکار شدن عدم اعتبار این روش در اولیات عقل، آن‌ها از طرح و تکرار و دمیدن در آن دست برنمی‌دارند.

روش دانشمندان در پاسخ به این سوال بدین گونه است: ابطال تسلسل علل و اسباب نامتناهی از طریق انکار امکان وقوع مفهوم نامتناهی که روشهای مختلفی دارد؛ مانند برهان تطبیق و غیره.

اما واقعیت این است که مفهوم تسلسل نامتناهی در گذشته، مشکل‌ساز نیست بلکه تسلسل علل نامتناهی برای یک سری از دلایل که هر فرد در آن نتیجه معلول ماقبل خود بوده و تا نامتناهی در گذشته امتداد داشته باشد مسئله غیرمنطقی و غیرعقلانی است. این بدان معنی است که به هیچ وجه دلیل واقعی وجود ندارد؛ زیرا اعضای این زنجیره همگی به علت یا سبب یا آفریننده نیاز دارند، پس خالق واقعی کجاست؟

به همین دلیل ما می‌گوییم با فرض وجود این زنجیرهٔ علل، لازم است به یک سبب اول و واقعی برسیم که سببی برای به وجود آوردن آن وجود نداشته باشد و برخی از علما برای این مسئله مثالی را جهت تقریب اذهان ذکر کرده‌اند:

تصور کنید یک زنجیره در جایی معلق است و هر حلقه از این زنجیره به حلقهٔ بالاتر از خود آویزان است تا... این پیوست نمی‌تواند بی‌پایان باشد بلکه باید سقف ثابتی وجود داشته باشد که این زنجیره بدان منتهی شود. در غیر این صورت اگر زنجیره فقط عبارت باشد از حلقه‌هایی، در نتیجه بر روی زمین افتاده و تا بالا امتداد ندارد. زیرا وجود یک چیز حقیقی که زنجیره بدون تکیه بر غیر آن نمی‌تواند آویزان باشد، یگانه علتی برای استمرار آویزان شدن این حلقه‌هاست.

و برخی از دانشمندان برای رد امکان وقوع نامتناهی مثالی واضح‌تر آورده‌اند که عبارت است از **صفرهای پشت سر هم**: هر چه صفرها با یکدیگر جمع شوند هیچ ارزشی افزوده نمی‌شود اما وجود هر عدد دیگر که صفرها را در سمت راست قرار دهد تنها راهی‌ست

که به صفرها ارزش و مقدار می‌بخشد. تعداد صفرها اگر هم به بی‌نهایت برسند هیچ معنایی ندارند. اما وجود یک رقم از یک تا نه به این صفرها ارزش و مقدار می‌بخشد.

اما در واقع وقوع این تسلسل علل از جهت عقلی باطل است، چرا؟

زیرا زمانی ما فرض کنیم چیزی وجود دارد که در وجودش به غیر از خود نیاز دارد تا به او وجود بخشد، این غیر باید قادر به اعطای وجود باشد و امکان ندارد که در وجودش به غیر خود تکیه کند. زیرا فاقد چیزی نمیتواند آن را ببخشد و اگر آفریننده‌ی عالم قدرت به وجود آوردن خود را ندارد و در وجودش نیاز به غیر دارد پس به قیاس اولی نمی‌تواند غیر خودش را به وجود آورد. پس کسی که نمی‌تواند خودش را بوجود آورد یا در وجود خودش نیاز به غیر خودش باشد در نتیجه او نمیتواند شخص دیگری را به وجود آورد.

از این گفتار نتیجه می‌گیریم که امکان ندارد خالق این هستی یکی از امکانات ممکن در وجودش نیازمند به غیر خودش باشد بلکه خداوند متصف به واجب‌الوجود میباشد یعنی وجودش واجب و ضروری است و نیاز به غیر خود ندارد.

در همین راستا بسیاری از دانشمندان و داعیان به این سوال جواب داده‌اند که ذات خداوند همچون ذات مخلوقات نیازمند به خالق نیست و به همین علت این سوال در مورد خداوند صحیح نیست. به عنوان مثال داعی مشهور اسلامی هندی، دکتر «ذاکر نایک» سوالی مشابه را مطرح می‌کند:

زمانی که دوست تو (جان) در بیمارستان دارای فرزند شود تو می‌توانی بگویی فرزند به دنیا آمده پسر است یا دختر؟ بعد از اشتباه یکی از حضار در تلاش برای پاسخ به این سوال، دکتر ذاکر نایک او را از ترفندی که انجام داده بود با خبر می‌کند. و آن ترفند عبارت است از اینکه جان مرد است و امکان بچه‌دار شدن ندارد و پرسش از پسر یا دختر بودن بچه یک سوال کاملاً نادرست است.^{۱۲۰}

^{۱۲۰} یوتیوب: چه کسی خدا را خلق کرد؟ جوابی قوی از د. ذاکر نایک

<https://www.youtube.com/watch?v=BzFPpezZn6g>

همچنین (می‌توان گفت) که اصلاً خداوند تبارک و تعالی مخلوق نیست، پس چگونه سوال از خلقتش درست است؟ در این راستا دکتر محمد العوضی به کسی که این سؤال را می‌پرسد نقد وارد کرده، مبنی بر اینکه صفات خدا را با صفات مخلوق اشتباه می‌گیرد و او مثل کسی است که بین صفات در و نجاری که آن را ساخته دچار اشتباه می‌شود.^{۱۳۶}

اما حقیقت این است که تعیین این تمایز بین صفات خالق و صفات مخلوق، نیاز به مقدمه ای دارد تا توضیح دهد چرا این تفاوت وجود دارد؟ و چرا ما معتقدیم بین صفات و ذات خدا با صفات و ذات مخلوقات تفاوت وجود دارد؟ و این مقدمه همان چیزی است که در مورد احتیاج مخلوقات به کسی که به آنان وجود بخشد ذکر کردیم و گفتیم وجود دهنده امکان ندارد در وجودش به غیر خود نیازمند باشد؛ زیرا اگر او نیازمند بود نمی‌توانست به موجودات وجود بخشد. چون فاقد چیزی، توان بخشش آن را ندارد و کسی که در وجودش به علتی بالاتر نیازمند باشد بدهی است که نمی‌تواند وجود را به غیر خودش ببخشد. بنابراین در حالی که به نیازمندی مخلوقات به خالق آگاه هستیم، نیز می‌دانیم که این نیازمندی در مورد خدا صادق نیست و او از غیر خودش بی‌نیاز و در وجودش به غیر خود نیاز ندارد و صفاتش از وجود این حالت متعالی و مبری و از صفات مخلوقات متفاوت هستند.

مشکل وجود شر

قضیه وجود شر در جهان یکی از پرمخاطب‌ترین و تأثیرگذارترین موارد در فلسفه الحادی است و در طول تاریخ بسیاری از فیلسوفان ملحد و مشککین معتقدند که وجود شر بیانگر یک مشکل یا تناقض دشواری است که معتقدین به وجود خدا نمی‌توانند آن را رفع کنند. در اینجا دیوید هیوم می‌گوید:

سوال قدیمی که اپیکور مطرح کرده هنوز بدون جواب مانده است:

^{۱۳۶} یوتیوب: چه کسی خدا را خلق کرد؟ جوابی بسیار قوی که هر ملحدی را مغلوب می‌کند.

<https://www.youtube.com/watch?v=oXAtVne97-8>

آیا خدا می‌خواهد مانع شر باشد و نمی‌تواند این کار را انجام دهد؟ پس او ناتوان است.

آیا خدا می‌تواند ولی نمی‌خواهد؟ در این صورت او کینه توز است.

آیا خدا می‌تواند ولی خواهان شر است؟ در این صورت او شر است.^{۱۲۷}

آنان همچنين گمان میکنند غیرمنطقی است که انسان بتواند بین اعتقاد به وجود خدا و صفات کمالش، با ایمان به وجود شر در عالم توافق ایجاد کند.

مک کلو سکی میگوید: «اعتقاد به وجود شر برای مؤمنین یک مشکل است؛ زیرا تناقضی بین حقیقت وجود شر و ایمان به کمال خدا و نیز تناقضی بین وجود خدا و عدم محدودیت قدرتش وجود دارد».^{۱۲۸}

مکی میگوید: «مشکل شر به معنایی که در اینجا بکار می‌برم فقط مشکلی برای کسانی است که به یک خداوند قادر مطلق و خیر مطلق اعتقاد دارند و این یک مشکل منطقی است و مشکلی در سازگاری بین چند مسئله اعتقادی و یک مشکل علمی نیست که با مشاهده علمی تر آن را حل نمود و یک مشکل عملی نیست که بتوان با تصمیم یا یک اقدام عملی آن را حل نمود».^{۱۲۹}

و سایر فلاسفه ملحدین نیز با همین منطق سخن می‌گویند و از دیدگاه آنان اعتقاد به وجود خدا و وجود شر در برگیرنده تناقض است اما این تناقض صریح نیست و لازم است که مقدمه‌هایی را توضیح دهیم. این مقدمه‌ها را به ترتیب زیر قرار می‌دهیم:

۱- خداوند وجود دارد

۲- خدا دارای قدرت مطلق است

¹²⁷ David Hume, "Dialogues Concerning Natural Religion", part 10.

¹²⁸ H.J. McCloskey, "God and Evil", Philosophical Quarterly, Vol. 10, No 39. (Apr., 1960), p.97.

¹²⁹ J.L. Mackie, "Evil and Omnipotence", Mind, New Series, Vol. 64, No.254. (Apr., 1955), p. 200.

۳- خدا دارای علم مطلق است

۴- خدا دارای خیر مطلق است

۵- شر وجود دارد

این پنج مقدمه درست هستند و با اعتقادات مؤمنین به تمامی ادیان سازگاری دارد. اما نظریه پردازان الحاد آن‌ها را متناقض می‌پندارند.

نگاهی گذرا به آن‌ها نشان می‌دهد که این مقدمات از جهت تئوریک دارای تناقض نیستند و برای اثبات تناقض این مقدمات نیاز به مقدمه‌های بیش‌تری دارد.^{۱۳۰} و هر مقدمه‌ای که اضافه می‌گردد باید یکی از سه مورد ذیل باشد:^{۱۳۱}

۱- باید واقعیت باشد.

۲- باید جزئی از اعتقاد مسلمانان باشد؛ زیرا صحیح نیست به آنچه مؤمن به صحت آن باور و ایمان ندارد، اعتراض کنید.

۳- اینکه باید لازمه اعتقاد مؤمن باشد و گرچه به صراحت بدان باور نداشته باشد اما از جهت عقلی لازمه اعتقاد مسلمان باشد.

در این راستا مکی، دو مقدمه را برای برجسته کردن تناقض ارائه می‌دهد:^{۱۳۲}

۶- خیر بالعکس شر است به گونه‌ای که خیر هر موقع بتواند شر را نابود می‌کند.

۷- هیچ چیزی وجود ندارد که قدرت مطلق را از کارش باز دارد.

در اینجا وقوع تناقض درست است؛ زیرا اگر تمام وجود خدا خیر است و شر را به وسیله‌ی قدرتش از بین می‌برد و همچنین هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند پس نتیجه اجتناب‌ناپذیر

^{۱۳۰} مرجع سابق.

^{۱۳۱} Alvin Plantinga, "God and Other Minds", Cornell University press. (1975), p. 117.

^{۱۳۲} J.L. Mackie, op. cit., p. 201.

این است که شر وجود ندارد و برخلاف مقدمه‌ی شماره‌ی ۵ است که ثابت می‌کند شر وجود دارد و معدوم نیست.

اما درست این است مؤمن دو مقدمه‌ی ۶ و ۷ را که مکی وضع کرده نمی‌پذیرد. مقدمه‌ی ۷ که ثابت کرده چیزی وجود ندارد که خدا را از کارش باز دارد اعتقاد مؤمن را به دقت توصیف نکرده است. (زیرا مؤمن معتقد است) خداوند بر هر چیزی که عقلاً ممکن باشد ناتوان نیست اما مستحیلات عقلی و امور ممتنع‌الوجود از مقدرات خداوند نیست. بعنوان مثال: این که خداوند می‌تواند خودش را بکشد یا همزمان بتواند یک موجود زنده و مرده را خلق کند، چنین مواردی و مانند آن ممتنع‌الوجود هستند؛ زیرا در برگزیده‌ی تناقضی هستند که مانع از امکان تصور آن‌ها می‌شود چه برسد به وجود آن‌ها.

همچنین مقدمه‌ی ۶ که میگفت خیر یعنی مطلق خیر و هر آنچه که شر در آن باشد نابود می‌کند، با واقعیت مطابقت ندارد. بعنوان مثال دکتر خیرخواه می‌داند که قطع عضوی از بدن بد است اما آن را انجام می‌دهد تا اینکه خیری بزرگ‌تر و مهم‌تر را بدست آورد و آن هم نجات جان مریض است.

قطعاً برخی معترض تشبیه خدا به پزشک می‌شوند که این تشبیه صحیح نیست؛ زیرا خداوند قادر به انجام خیر بدون شر است. اما در این جا در مورد موقعیت تعریف فرد خیرخواه هستیم که آیا می‌تواند که (جهت رسیدن به هدف بزرگ‌تر) دچار شر شود یا نه؟ ما در اینجا سعی میکنیم این حقیقت را ثابت کنیم که فرد خیرخواه خارج از اینکه به انجام آن مجاز باشد، برای بدست آوردن خیر بزرگ‌تری می‌تواند مرتکب شر شود.

خلاصه‌ی کلام این است که انسان خیرخواه بعضاً مرتکب کاری می‌شود که ترکیبی از خیر و شر است اما به شرطی که خیر بزرگ‌تر و مهم‌تر باشد و یا اینکه پیوند علتی بین خیر و شر باشد. به‌گونه‌ای که شر سبب خیری بزرگ‌تر و مهم‌تر گردد.

بعضاً در این مورد اعتراضی ایجاد می‌شود مبنی بر اینکه انسان ناتوان نمی‌تواند کار خیری را انجام دهد مگر اینکه مرتکب یک شر اجباری شود اما خداوند این ناتوانی را ندارد. این اعتراض، جمعی بین دو مقدمه‌ی ۶ و ۷ است و مؤمن می‌تواند آن را اینگونه رد کند: خیری که در اثر شر کم و یا همراه با آن به وجود می‌آید از خیر محض، مهم‌تر است و

همچنین در غیر انجام این شر کوچک ممکن است بسیاری از خیرها را از دست بدهیم که فقط از این راه به دست می‌آید و اگر امکان تمایز بین خیر و شر در این فرآیند یا به علت ارتباط علتی و تلازم بین آن دو وجود ندارد پس برای حکمتی بزرگتر که همانا دست یافتن به خیر بزرگتر است وقوع در شر اشکال ندارد.

اگر ملحد اعتراض کند که قدرت خدا در به وجود آوردن خیر اجتناب‌ناپذیر است و مجبور به افتادن در شر نیست. جواب او این است که اگر این خیر از نظر منطقی و عقلی مستلزم وقوع شر است و رسیدن به اولی یعنی خیر بدون دومی یعنی شر امکان‌پذیر نباشد، پس اعمال خدا با عقل و منطق در تناقض نیست و وجود شر در عالم با این اعتبار قابل قبول است به شرطی که خیر در عالم بیشتر باشد.

در استدلال‌های قبلی به این نتیجه رسیدیم که وقوع شر در عالم، با توجه به این‌که این شر از جنبه عقلی و منطقی منتج به خیر بزرگتر و مهم‌تر می‌شود با رحمت خدا در تناقض نیست و با متصف کردن خدا به اوصاف خیر در تضاد نیست. بعنوان مثال: ارتکاب گناه راهی برای توبه است و مصیبت راهی برای صبر و انعطاف‌پذیری و تحمل است و شهادت در راه خدا، راهی برای بالاترین درجات در بهشت است.

ممکن است ملحدی اعتراض کند که خدا قادر است این خیر را بدون وقوع شر تحقق بخشد. اما در واقع این اعتراض از نظر منطقی غیر قابل قبول است. زیرا هیچ عقلی نمی‌تواند که صفات صبر، استواری و مشکلات چالش برانگیز که معانی خوب هستند را بدون وقوع بلا تصور کند. و همچنین نمی‌تواند توبه را بدون گناه و رسیدن به درجات بالاتر را بدون استحقاق آن، شهادت در راه خدا تصور کند.

در واقع، خداوند متعال از لحاظ شرعی و قوانین هستی بین اسباب و مسببات پیوند برقرار نموده است. و اسباب را در امر هستی و شرعی، محل مالکیت و تصرف خود قرار داده است. پس انکار اسباب و نیرو و گزینه‌ها مساوی با انکار ضروریات عقلی و خلل در عقول و فطرت است. خداوند متعال مصلحت بندگان را در زندگی و معادشان و در ثواب و عقاب و حدود و کفارات و اوامر و نواهی، اسباب قرار داده است و این موارد بستگی به اسباب دارند. و حتی خود انسان و صفات و رفتارش سبب هر چیزی است که

انجام می‌دهد. همچنین تمام موجودات و شرع و مقادیر، اسباب و مسببات هستند و قدر خداوند بر آنها جاری است. پس اسباب تابع شرع و قدر است.^{۱۳۳}

شکی نیست که در جهان علوی (عالم ملائکه) شری وجود ندارد اما از جهت دیگر به درجات خوبی که در دنیای ما وجود دارد نمی‌رسند. و بسیاری از دانشمندان گفته‌اند که انسان‌های خوب از ملائکه برترند.^{۱۳۴}

اما ملحد از جهت دیگر اعتراض می‌کند و می‌گوید: خداوند قادر است که دنیای ما را همچون دنیای ملائکه، بدون شر قرار دهد.

در جواب باید گفت: در این حالت بر او لازم است که ثابت کند خیر مجرد بهتر از خیر آغشته به شر است. و در واقع این کار بسیار سخت و غیرممکن است.

اعتقاد مومن این است که خداوند در این دنیا برای بدست آوردن خیر ناشی از آن و یا خیری که به دنبال آن می‌آید، به وجود شر اجازه داده است. اما مشروط بر اینکه نتیجه آن افزایش خیر نسبت به خیر محض باشد و همچنین در وجود شر منافع، مصالح و خوبی‌هایی باشد که وقوع آن را توجیه می‌کند.^{۱۳۵}

احتمال دارد ملحد در این مرحله به فرد خدا باور اعتراض کند و از او بخواهد که ثابت کند همه مظاهر شر در جهان با دلیل عقلی قابل توجیه هستند و در این شرها منافع، مزایا و کارهای خوبی وجود دارد. و نیز او را به چالش می‌کشاند که اگر فرد خدا باور می‌تواند، پس خدا را از این شرها بری کند. پس (در این مرحله است) که نمی‌تواند این کار را را در رابطه با همه بدی‌ها انجام دهد.^{۱۳۶}

اما حقیقت امر این است که خود این اعتراض ثابت می‌کند که امکان توجیه و تفسیر شر در هستی وجود دارد و خواه ما آن را بدانیم و یا ندانیم اما برای شر تفسیر وجود دارد و

^{۱۳۳} ابن‌قیم، کتاب «شفاء العلیل فی مسائل القضاء والقدر والحکمة والتعلیل»، دار الحدیث - القاهرة، ص ۴۱۴.

^{۱۳۴} ابن‌ابی‌العز الحنفی، کتاب «شرح العقیة الطحاویة»، دار ابن رجب - القاهرة، ص ۲۸۲.

^{۱۳۵} ابن‌قیم، مرجع سابق، ص ۴۰۷.

¹³⁶ H.J. McCloskey, op. cit., p. 105.

نقش ملحد این است که ثابت کند از لحاظ عقلی غیرممکن است که شر را توجیه نمود و این حالت همچون کندن خار با دست است [که معادل این اصطلاح در زبان فارسی یافتن سوزن در انبار کاه است] زیرا هیچ ملحدی وجود ندارد که ثابت کند تفسیر عقلی شرها در هستی، غیرممکن است.^{۱۳۷}

انسان حیرت‌زده است که یک ملحد برای اثبات چنین موضوعی می‌تواند به چه مدرکی مراجعه کند. زیرا او برای اینکه ثابت کند امری که شر باشد و یا شر غالب باشد خیری در آن نیست باید به تمام نتایج و توابع این امر در آینده، احاطه داشته باشد. و نیز آگاه و قائل به این باشد که این نتایج و توابع در آینده مستمر بوده و از بین نمی‌روند. انسان با توجه به محدودیت آگاهی خود، نمی‌تواند حکم کند که امری شر است مگر این‌که بدان امر احاطه‌ی کامل داشته باشد و این غیرممکن است.

علاوه بر این، بهتر است که در این زمینه اضافه کنیم که اگر فرد خدا‌باور این اعتقاد را داشته باشد که وجود شر در این جهان، عالی‌ترین حکمت الهی است. حال چه ما آن حکمت را بدانیم و یا اصلاً بدان آگاهی نداشته باشیم پس در این حالت، هستی ترکیبی از حقیقت وجود خداوند کاملاً خیرخواه و وجود شر در این جهان مخلوق است و اصلاً تضادی نزد ما وجود ندارد.^{۱۳۸}

ابوالفداء می‌گوید:

در این مورد باید بگوییم که مقتضای عقل صحیح این است که متشابهات را بر محکمت حمل کنیم و احکام جزئی مجهول را از کلیات ثابت‌شده‌ی معلوم استنباط کنیم. و آنچه را که بدان جاهل هستیم با آنچه که بدان آگاهیم قیاس کنیم و شبهات فرعی را با رجوع به کلیات یقینی از بین ببریم. اینگونه عمل نمودن به معنی کسب تمام ابواب دانش است. وقتی تصویری از درد یا رنج شدید را می‌بینیم که یک موجود دچار آن می‌شود و حکمت دقیق دچار شدن

¹³⁷ Alvin Plantinga, op., p. 123.

¹³⁸ Nelson Pike, "God and Evil: A Reconsideration", Ethics, LXVIII (1957-1958), p.119- Also Pike, Hume on Evil, "Philosophical Review", LXXII (1963), pp. 184-188.

مخلوق به این شر را نمی‌دانیم، لازم نیست با اصل قاطعانه‌ای که ضرورت عقلی و تقسیمات شرعی برای ما ایجاد کرده است و به آنچه که با آن مغایرت دارد و آن را رد می‌کند، حرکت کنیم و اگر چه اشکال مختلفی از شر وجود دارد که ما از ویژگی‌های خاص آنها بی‌اطلاع هستیم، برای ما جایز نیست که عدم آگاهی ما به آن، سببی برای نقض اصل کلی و قطعی باشد. زیرا مدار همه‌ی این شبهات جهل است. یعنی باید در مورد هر کدام از آنها گفته شود: ما نمی‌دانیم که چرا خداوند این شر خاص را برای این موجود خاص بوجود آورده است. و در چیزی که شبهه باشد دلالت بر ظلم نیست. همان‌گونه که مقتضای عقل است که اگر جهل در یک مسئله سبب حکم دادن در آن مسئله نمی‌شود پس به جهل‌ها و تراکم ناآگاهی در مسائلی مشابه آن توجهی نمی‌شود و با وجود کثرت این‌گونه سؤالات، حکم قطعی به عنوان اینکه مرجعی ظنی است، نمی‌دهیم. زیرا این سوالات دلیل نیستند و بلکه جهل‌اند.

و این همه آنچه است که به وسیله آن تمام شبهات فیلسوفان معاصر رد می‌شود، فیلسوفانی که به این ایده چسبیده‌اند که وجود کثرت حالت‌های شر و وحشت در هستی، نشان‌دهنده‌ی یک احتمال فرضی بر عدم وجود خدا و یا دال بر خدایی ظالم است.

وقتی که اصل محکم و مقرر نزد ما این است که یقیناً خداوند متعال به اندازه وزن اتم ظلم نمی‌کند، پس اصلاً این قبیل سؤالات را که آیا این شر بی‌عدالتی است یا نه؟ نمی‌پرسیدیم. نزد ما جواب کلی و معلوم، از اول مشخص است و با این رویکرد شبهات یک ملحد از بین می‌رود و هدف تحقق می‌یابد.^{۱۳۹}

توضیح دیدگاه ما در مورد وجود شر این است که اگر کسی در این هستی تأمل کند پی می‌برد که خیر در هستی غالب است. و بیماری‌ها هر چند که زیاد باشند اما سلامتی بیش‌تر از آن است. و لذت‌ها از دردها، عافیت بیش‌تر از بلاء، امنیت از غرق شدن و سوختن و تخریب بیش‌تر است. و اگر این قسمتی که خیر آن زیاد است به علت شری که

^{۱۳۹} أبو الفداء ابن مسعود، جواب در مورد شبهه‌ی عذاب و سختی نسبت به چهارریایان، انجمن توحید.

بدان عارض می‌شود، وجود نداشت تمام خیر از بین می‌رفت و از بین رفتن خیر غالب نیز مساوی شر غالب است.

بعنوان مثال: آتش در وجود خود فواید بسیاری دارد و دارای بدی نیز است. اما اگر بین منافع آن و بدی‌های آن مقایسه‌ای قائل شویم، بدی‌ها با منافع آن قابل قیاس نیست. همچنین باران، باد، گرما و تگرگ. خلاصه عناصر این جهان، خوبی آنها با بدیشان آمیخته شده است. با این وصف که خوبی آنها غلبه دارد.

در واقع اموری که به آنها شر گفته می‌شود دو حالت دارند: یا امری عدمی‌اند و یا وجودی. اگر عدمی باشند به یکی از دلایل است:

۱- ضرورت چیزی در وجود خودش. مانند: احساس، حرکت و حیات در موجود زنده.

۲- یا ضرورتی برای دوام وجود شیء است. مانند: توانایی تغذیه و رشد در موجود زنده.

۳- یا ضرورتی برای کمال آن است. مانند: سلامتی و سمع و بصر و قدرت.

۴- یا در وجود و بقا و کمال شخص ضرورتی ندارد و تفاوتی در وجود و عدمشان نیست. مانند: علم به ریزه‌کاری‌های علمی که جهل به آن ضرری نمی‌رساند.

اما شر وجودی: با لذات شر نیست بلکه عارضی است. زیرا از جنبه‌ای دربرگیرنده شر و از ناحیه‌ای دیگر دربرگیرنده خیر است.

بعنوان مثال: ظلم از قدرتی که خواهان غلبه و ظلم است صادر می‌شود و این قدرت، قوه غضبیه است که خداوند پیروزی و غلبه (دفاع از خود و مقاومت در مقابل چالش‌های طبیعت) آن را خلق کرده است. پس در خلقت و عملکرد آن شری وجود ندارد. بلکه عدم آن و عدم کارایی آن شر است. زیرا منجر به شکست و ضعف و ناتوانی می‌شود. اما شر منتج از آن نسبت به مظلومی است که مال و جان و قدرت خود را از دست داده است و همچنین از این لحاظ که ظالم این قدرت و نیرو را در جای خود به کار نبرده است نیز ظلم است؛ زیرا از به‌کارگیری این قدرت در محل خودش، تجاوز کرده است و اگر این قدرت را در برابر انسان تجاوزگری و یا حیوان وحشی بکار می‌برد، خیر بود. اما او

از موضع صحیح خود تجاوز کرده است؛ مانند آب روان در رودخانه‌ای که زمین بایر ترک خورده را آبیاری کرده و باعث رشد چمن‌های سبز شود. در جریان رسیدن آب به آن خیر وجود دارد ولی اگر از مسیر خود به زمینی تجاوز کند و آن را غرق کند و به آن آسیب برساند و نقشش را از بین ببرد، شر در این تجاوز است نه در نهر و آب جاری.

اراده و عصبانیت نیز چنین است و فرد برای کسب منافع خود و غلبه بر دشمن و آنچه که اذیتش می‌کند از آن استفاده می‌کند. اگر در این راه از آن استفاده کرد پس خیر است اما اگر تجاوز کرد، شر نسبی است.

آتش نیز این‌گونه است؛ کمال آن در سوزاندن است. اگر چیزی را که لازم بود آتش گیرد، بسوزاند پس این خیر است. اما اگر با چیزی مواجه شد که نباید آن را بسوزاند و آن را خراب کنید، پس این یک شر نسبی در رابطه با مکان خاص است. رابطه جنسی نیز این‌گونه است؛ توانایی فاعل و قابلیت مفعول، کمال است. اما عدول آن از موقعیتی که در آن مناسب است با مکانی که نه مناسب است و نه خوب، شر محسوب می‌شود. و همچنین حرکات زبان و جوارح همه در این رسته قرار دارند.

از این مطالب به نظر می‌رسد که ورود شر به امور وجودی یک امر نسبی اضافی است و ذاتی نیست. مثلاً سجده به خودی خود شر نیست. اما اگر برای غیر خدا باشد در این حالت نسبت به آن فرد شر است.^{۱۴۰}

برای آگاهی بیشتر در مورد مسئله شر، من به خواننده بزرگوار توصیه می‌کنم که کتاب «پاسخ به سوال شر» را که توسط کمیته علمی انجمن توحید^{۱۴۱} تهیه شده است، بخوانند. این کتاب شامل مجموعه‌ای از مقالات، مباحثات و گفت‌وگوها مربوط به مسئله وجود شر در جهان و رابطه آن با وجود خداوند متعال و کمال اوست.

^{۱۴۰} برای تفصیلات بیش‌تر به مصدر سابق از این‌قیم مراجعه کنید. ص ۳۹۷-۴۰۷.

^{۱۴۱} کتاب انجمن توحید «جواب در مورد سوال شر»، به آدرس زیر:

<https://www.elthwed.com/vb/showthread.php?58832>

تناقض قدرت الهی:

از جمله معروف‌ترین فرمولهای این سؤالات که می‌خواهند تناقضات و مشکلاتی را در مفهوم خود خدا ایجاد کنند، این سؤال غلط آن‌هاست:

آیا خداوند می‌تواند سنگی ایجاد کند که قادر به حمل آن نباشد؟ یا خداوند می‌تواند خدای دیگری خلق کند؟

این امر به پارادوکس قدرت مطلق معروف است و هدف آن ایجاد مشکلی در مفهوم قدرت مطلق خداوند است و آن را بهانه‌ای برای گفتن غیرممکن بودن ایده‌ی خود خدا میدانند.

(جواب): خداوند متعال بر همه چیز توانا و قدرتی مطلق است که با هیچ چیزی محدود نمی‌شود. اما در حقیقت ما از واژه‌های قدرت و عدم قدرت و عدم امکان به‌گونه‌ای استفاده می‌کنیم که مربوط به قدرت و توانایی فاعل باشد و ارتباطی به مفعول ندارد. اما این چگونه است؟

مثلاً اگر از من بپرسید: آیا می‌توانید کتاب «شرح عقیده طحاوی» را برای من بیاورید. من پاسخ می‌دهم که نمی‌توانم این کار را انجام دهم چون مثلاً در خارج از خانه هستم. اما اگر به خانه برسم، می‌توانم کتاب را بیاورم و اگر بیمار باشم و در چشمانم مشکل جدی ایجاد شده باشد که نیاز به پوشاندن آن‌ها با باند باشد، پاسخ می‌دهم که نمی‌توانم کتاب را بیاورم. اما شاید من با کمک خانواده‌ام و یا حتی پس از بهبود از بیماری‌ام توانستم. در این مثال، ناتوانی یا عدم امکان به قدرت و تواناییهای من مربوط می‌شود.

خوب، نظر شما چیست که به سراغ مثالی دیگر برویم؟

آیا می‌توانم یک تکه شکلات داخل جعبه شیرینی بگذارم و همزمان آن را بیرون نگه دارم؟ فکر می‌کنم جواب این باشد که این امکان‌پذیر نیست، چرا؟

زیرا این خود تناقض است و بنابراین اساساً غیرممکن است. در اینجا عدم توانایی یا عدم امکان مربوط به فاعل نیست، بلکه مربوط به خود اثر است. زیرا تناقض برای هر فاعلی، فارغ از توانایی او و در هر جهانی و تحت هر شرایطی، غیرممکن است.

از این مطالب نتیجه می‌گیریم که کار غیرممکن یا نسبت به فاعل است و یا نسبت به اثر و مفعول است. و خداوند متعال بر هر چیزی قادر است. و این امور اساساً متناقض هستند و چیزی نیستند زیرا به هر اعتباری، غیرممکن اند. «ابوالعز الحنفی» رحمه الله می‌گوید:

«در نزد اهل سنت خداوند بر هر چیزی قادر است. و هر چیز ممکن ذیل این قاعده قرار می‌گیرد. اما در مورد امور غیرممکن لذاته، مانند این که یک چیز در آن واحد هم وجود دارد و هم وجود ندارد. این حالت حقیقت ندارد و وجود آن قابل تصور نیست و به اتفاق عقلا این مسئله درست نیست. از این موارد عبارتست از: خداوند می‌تواند خودش را خلق و یا از بین ببرد. و مثال‌های محال دیگر».^{۱۴۲}

تا زمانی که این امر به خودی خود محال باشد، قدرت خداوند متعال به آن تعلق ندارد و همچنین گفته نمی‌شود که خداوند قادر به آن است یا نه، زیرا وجود آن به خودی خود غیرممکن است. از جمله نمونه‌های آن این است:

آیا خداوند می‌تواند نعمتی به زبید عطا کند و همزمان او را از آن محروم کند. مثلاً هم نابینا باشد و هم بینا؟

آیا خداوند می‌تواند به انسان توانایی پرواز در هوا را بدهد و همزمان توانایی پرواز در هوا را از او سلب کند، به طوری که او هم توانا و هم ناتوان باشد؟

برای تبیین و توضیحات بیشتر، متن پاسخ کمیته علمی در مجمع توحید را به شما خواننده‌ی گرامی ارائه می‌دهم. زیرا این یکی از پاسخ‌های برتر در این بخش است.

^{۱۴۲} أبوالعز الحنفی، کتاب «شرح العقیة الطحاویة»، دار ابن رجب، ص ۹۰.

الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على اشرف الانبياء و المرسلين،
اما بعد..

با چنین پرسش‌های غیرمنطقی و غیرعقلانی، الحاد سعی در ایجاد فتنه برای مسلمانان دارد تا در قلب آن‌ها سستی اعتقاد به خداوند متعال و صفات کمالش وارد کند. و کسانی که هیچ توانایی علمی و عمل صالحی ندارند به چیزهایی که هیچ فائده‌ای در آن نیست مشغول می‌شوند و وقت گران‌بهای خود را در مسائل بی‌فایده ضایع می‌کنند. در عین حال شکنندگی الحاد و بنای آن را که بر اساس آن در آستانه توهّم، خیال، دروغ و افترا است، فراموش می‌کنند.

سؤال قبلی داخل مجموعه‌ای است که به آن تناقض و یا پارادوکس می‌گویند. سؤالات پارادوکس، سؤالاتی هستند که شامل تناقض‌اند و نمی‌توان به نفی یا اثبات به آن‌ها پاسخ داد. زیرا اصل مسئله غلط است. در حقیقت، بسیاری از این سؤالات متناقض‌اند و ما به شیوه ذیل آن را مختصر کرده‌ایم:

مثال اول: جمله را به صورت الف رمزگذاری کرده و می‌گوییم:

الف- عبارت الف غلط است.

ب- عبارت الف صحیح است یا غلط؟

در اینجا تناقض صورت گرفته است. زیرا عبارت الف اگر صحیح باشد غلط است و اگر غلط باشد صحیح است.

مثال دوم: آیا می‌توانید با صدایی که هم شنیده می‌شود و هم شنیده نمی‌شود صحبت کنید؟ در اینجا نیز دچار تناقض می‌شوید، همان‌طور که وقتی صدا هم‌زمان شنیده نمی‌شود چگونه می‌توان شنید؟

مثال سوم: آیا خداوند در کمال توانایی خود می‌تواند بدون قدرت کامل باشد؟ در اینجا جمله اول آخرین جمله را نقض می‌کند.

اگر چنین سؤالاتی پاسخی ندارند، پاسخ ندادن به آن‌ها به این معنی نیست که فاعل قادر به پاسخ دادن به آن‌ها نیست، بلکه کل مسئله به خودی خود اشتباه است.

اگر این را بدانیم، پس می‌توانیم سؤال قبلی را تجزیه و تحلیل کنیم تا در مقابل تناقض موجود در آن ایستاده و بگوییم: این سؤال را می‌توان به روش دیگری نوشت: آیا خداوند می‌تواند به وسیله‌ی قدرت‌ش قدرت خود را ناتوان کند؟

در اینجا بین ضدین، تناقض واقع می‌گردد. زیرا چگونه خالق متعال و دارای قدرت کامل، در زمانی که قدرت کامل ندارد، کاملاً توانایی داشته باشد؟ تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا.

در اول جمله‌ای که در سؤال آمده است ثابت می‌کند که خداوند بر هر چیزی توانمند است و در آخر جمله از توانایی خدا بر خلق صخره‌ای است که قدرت حمل آن را نداشته باشد، سؤال می‌پرسد. پس عجز در حمل صخره، نقص قدرت خداست. در نتیجه آخر جمله اول آن را نقض می‌کند.

ما می‌دانیم که خداوند بر هر چیزی توانمند است. اما قدرت خداوند به مستحیلات تعلق نمی‌گیرد. استحاله مورد نظر ما عبارت‌ست از جمع بین ضدین در یک وقت و یک جهت.

خداوند بر هر چیزی توانمند است اما مستحیلات و ممتنعات چیز نیستند. پس خداوند بر هر چیز ممکنی توانمند است. اما آنچه که مستحیل است، قدرت خداوند به آن تعلق نمی‌گیرد زیرا اصلاً وجود ندارد تا قدرت خداوند متعال به آن تعلق گیرد.

به مستحیلات شیء و یا چیز گفته نمی‌شود مگر به اعتبار اینکه در ذهن وجود دارند و در خارج ذهن وجود ندارند و سخن ما در اینجا در مورد ممکنات خارجی است نه ذهنی.

پس بطلان سؤال تعلق قدرت خدا به مستحیل، روشن شد. و این بطلان به این علت است که مستحیل چیز و شیء نیست. و اگر قدرت به آن تعلق گیرد دیگر مستحیل نیست و از ممکنات می‌شود و قدرت به آن تعلق می‌گیرد.

و اگر فرض شود که مستحیل است و قدرت نیز به آن تعلق گیرد در این صورت به ممکن تبدیل می‌شود نه مستحیل. و فرض اول که قائل به مستحیل بودن است، از بین می‌رود.

پس اگر کسی گفت: قدرت خدا در ممکنات محدود است، بطلان سخنش را برای او آشکار کرده می‌گوییم: عدم تعلق قدرت خدا به مستحیل به علت عدم قدرت نیست بلکه به علت عدم تعلق قدرت به آن است.

این دقیقاً مانند این است که علم خداوند دائمی و جامع است، با این تفاوت که عدم علم خدا از وجود خالق غیر از خدا به معنای عدم علم نیست، بلکه در درجه اول عدم وجود معلوم است. یعنی عدم خالق غیر از خدا. پس علم خدا به این تناقض تعلق نمی‌گیرد.

به همین ترتیب، عدم تعلق قدرت خداوند متعال به امر غیرممکن به علت عدم توانایی نیست. بلکه به علت عدم وجود خود مستحیلات است که قدرت خداوند به آن تعلق نمی‌گیرد.^{۱۴۳}

تناقض علم خدا:

این شبهه‌ای است که ملحدین در مورد علم مطلق خداوند مطرح می‌کنند و خلاصه‌اش این است:

خداوند علیم، آینده را می‌داند و می‌داند که در مستقبل چه چیزی رخ می‌دهد و نیز چه چیزی را انجام می‌دهد. و تا زمانی که می‌داند که چه چیزی در آینده رخ می‌دهد پس نمی‌تواند افعالش را که قبلاً در علم سابق مطلقش بوده، تغییر دهد. و این عدم قدرتش با قدرت مطلقش و این که بر هر چیزی توانمند است در منافات است.

^{۱۴۳} لجنه‌ی علمیه‌ی انجمن توحید، به آدرس زیر:

ریچارد داوکینز، ملحد مشهور، این شبهه را مطرح می‌کند و تأکید می‌کند که ترکیب ویژگی‌های علم مطلق و قدرت مطلق در یک شخص امکان‌پذیر نیست. و سپس او شعری از «کارن اونز» را نقل می‌کند که معنای آن عبارت‌ست از:

آیا خداوند متعال می‌تواند در خود توانایی تغییر دانش خود در آینده را پیدا کند؟^{۱۴۴}

در حقیقت، این شبهه نیز مانند شبهه‌ی قبلی که در مورد قدرت الهی بود، نتیجه‌ی درک تحریف‌شده‌ای از صفات الهی است. همانگونه که ملحد متعلقات قدرت خداوند را نمی‌فهمد، معنی صفت علم را نیز نمی‌فهمد که در اصل صفت کاشفه است و نه صفت مؤثره؛ به این معنی که علم خداوند به آینده در آینده تأثیر ندارد بلکه مجرد آگاهی خداوند به آینده است. در همین راستا ما دائماً می‌گوییم:

علم خداوند از آینده بر روند امور در آینده تأثیر نمی‌گذارد و این آگاهی جهت آنها را تعیین نمی‌کند. زیرا تأثیر و عمل یکی از الزامات خصوصیات فعلی مرتبط با اراده است. بنابراین این واقعیت که خداوند به آینده آگاه است به معنای این نیست که او انسان را مجبور می‌کند تا آینده طبق دانش او انجام گیرد. بلکه این فقط اطلاع و آگاهی به آینده است.

برای طرح مسئله به شکل صحیح، باید اینگونه توضیح داد که علم خداوند به آینده در افعال ارادی بندگان در آینده تأثیر نمی‌گذارد و آنها را مجبور نمی‌کند که به روشی خاص عمل کنند، بلکه صفت علم فقط کاشفه است.

علم به آینده، صرفاً آگاهی به مستقبل است نه صفت مؤثره. حال چه در افعال خداوند باشد و یا افعال بندگان باشد؛ زیرا سرچشمه‌ی تأثیر، صفت علم نیست بلکه صفت اراده است.

برای همین در جواب شبهه می‌گوییم:

قدرت و اراده‌ی خداوند متعال غیرمحدود است و او بزرگوار و بلندمرتبه است. هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد و بر هر چیزی توانمند است. در آینده هر اراده و فعلی داشته

¹⁴⁴ Dawkins, "The God Delusion", p.78.

باشد، علم به آینده او صرفاً جهت آگاهی و اطلاع آن است قبل از اینکه واقع شوند. و علم به آینده مصدر تأثیر و اجبار برای خداوند نیست به طوری که ملحدین گمان می‌برند منجر به محدود شدن قدرت مطلق خداوند شود.

«وقتی که پروردگار می‌داند که در آینده کاری انجام می‌دهد این آگاهی بدان معنا نیست که قدرت ترک آن را ندارد. و همچنین وقتی می‌داند که کاری را انجام نمی‌دهد بدین معنا نیست که قدرت انجام آن را ندارد».^{۱۴۵}

با این پاسخ، شبهه کاملاً برطرف می‌شود و پس از آن سخنان (کارن اونز) به همچون بیابانی بایر باقی می‌مانند و انسان نگاهی به آن می‌اندازد تا همچون سرزمین عاد و ثمود درس عبرت قرار گیرد.

^{۱۴۵} ابن اَبی العز الحنفی، مصدر سابق، ص ۲۴۸.

فصل چهارم

نقد دیدگاه‌های الحاد

رابطه‌ی الحاد با اخلاق و آزادی اراده

وقتی در مورد فطرت صحبت کردیم به مسئله‌ی ارزش اخلاقی و حقیقت آن و اینکه این ارزش اخلاقی ریشه در درون دارد و غریزی است، پرداختیم. و این یکی از دلایل وجود خداوند متعال و خالقیت او برای این غریزه‌ی اخلاقی است. اما ملحدین به گمان اینکه اخلاق محصول جامعه، محیط و یادگیری است با ما مخالفت می‌کنند.

ما موافق تأثیر نقش جامعه و محیط و یادگیری در تأثیرگذاری سیستم اخلاقی فرد هستیم. اما این بدان معنا نیست که به هیچ‌وجه فطرت تأثیر ندارد. بلکه همواره فطرت بر مستوی و مبادی اخلاقی مانند صداقت، جوانمردی و امانت و ... تأثیرگذار است.

این اصول مطلق اخلاقی در حالت اجرا و در واقعیت با محدودیت و قیود و وابستگی روبه‌رو می‌گردد. محدودیت‌هایی همچون اصول منفعت‌گرایی، نیاز، ضرورت و ... و این محدودیت‌ها برای اصول اخلاقی با توجه به درجه‌ی پیچیدگی و ساده بودن آن متفاوت است. زیرا برخی از اصول در نظرگیری مصالح و مفسد ارتباطی مستقیم دارند و و درک آن برای عموم مردم آسان است و می‌بینیم شبه اجماعی بر آن وجود دارد. اما برخی دیگر پیوندی پیچیده و گوناگون دارند و باید برای تشخیص بین حالت‌های جایز و حالت‌های حرام که برای اغلب عقول بشری سخت است، فرق گذاشت. و به همین دلیل است که شما در تعریف آن‌ها تفاوت فاحشی می‌بینید. و این اختلاف در تعریف و قانون‌گذاری نشأت گرفته از ضرورت بازگشت به حکمت بالاتر و بزرگ‌تر خرد انسانی است که پیچیدگی‌های مصالح و مفسد در هستی را درک می‌کند تا در مورد آنچه که مردم در آن اختلاف دارند قضاوت کند.

بنابراین گمان نکنید کسانی که تصمیم به بمباران هیروشیما گرفتند با سیستم ارزشی و اخلاقی آشنایی نداشتند. بلکه برخی از آنان از ناحیه‌ی حقوقی در سطح بالایی بودند. اما محاسبات و برداشت‌های آن‌ها جهت مصلحت این حقوق در شرایط استثنایی و مقایسه بین مفسده قتل دسته‌جمعی و مفسده استمرار جنگ جهانی و با توجه به این‌که به جز خودشان مرجع بالاتری برای تعیین ارزش‌های اخلاقی در تمام شرایط وجود نداشت، آنان را بر این باور سوق داد: *قدرت است که ارزش‌ها و حقایق و اخلاق را تعیین می‌کند.*

همه‌ی این‌ها منجر به عدم تنظیم معیار استاندارد ارزش اخلاقی شد و به فاجعه‌ی شناخته‌شده نائل گردید.

وینستون چرچیل در مجلس اعیان و در هنگام جنگ می‌گوید:

ما در چنین شرایطی هستیم: اگر مردم اکنون از ما سؤال پرسند و نظرخواهی کنند که آیا ما مجبوریم خانه‌های غیرنظامیان نازی را بر سر زنان و فرزندان‌شان ویران کنیم. همان‌گونه که زنان و کودکان ما را بمباران می‌کنند؟ نتیجه‌ی آن با اکثریت قاطع مثبت بود و در واقع معدود مخالفان خواستار احترام به پیمان‌های بین‌المللی مجلس عمومی بریتانیا در این تصمیم‌گیری به حاشیه رانده شدند.

این مسئله بیانگر این است که ارزش و اصول مطلق به هنگام تطبیق و اجرا در هم آمیخته و از حالت مطلق بیرون می‌آید. و شناسایی این درهم‌آمیختگی و مطابقت آن با معیار درست و غلط چیزی است که عقل قدرتمند بشری به علت ریزه‌کاری‌های آن نمی‌تواند آن را درک کند و این یک نوع اشکال شناختی و معرفتی است برای کسانی که اصول و فلسفه قانون بین‌المللی را بررسی می‌کنند.

اما بی‌خدایان، در مجموع وجود ارزش‌های مطلق اخلاقی را انکار می‌کنند و فقط تأثیر جامعه، محیط و یادگیری را قبول دارند. آنها طبیعتاً نیاز به یک حکمت بالاتر که معیارهای درست و نادرست را مشخص کند، انکار می‌کند. پس اخلاق نزد آنان یک برداشت‌گرایی ذهنی است و مصدر آن خود شخص است و اخلاق واقعی نیست که به صورت مطلق

در خارج عینی باشد. به همین دلیل است که آن‌ها اخلاق را در سطح منفعت و لذت پایین کشیده‌اند و به فطرتی که آنان را از زشتی و بی‌اخلاقی باز دارد، اهمیت نمی‌دهند.

در کشور دانمارک که اکثرشان ملحد هستند، استاد قانون پروفیسور فاگن گریو را می‌بینیم که جرم‌زدایی زنا با محارم را می‌خواهد.^{۱۴۶} و برای این کار دلیل می‌آورد: زمانی که بین دو نفر بالغ علاقه وجود داشته باشد به علت آزادی اراده آنها، دولت حق ندارد دخالت کند و سزایی قرار دهد.

و پیشنهاد می‌کند که قانون شش سال زندان را برای کسی که با محارم زنا می‌کند، حذف کنند. همچنین احزاب سیاسی دیگری در دانمارک وجود دارند که معتقدند این جرم‌انگاری زنا با محارم یک مسئله‌ی و مد قدیمی است و باید برداشته شود و برخی از دانشمندان پزشکی هستند که معتقدند ازدواج با محارم گاهی از نظر بیولوژیکی مفید است.^{۱۴۷} و به همین خاطر است که لاورنس کراوس^{۱۴۸} در مناظره با داعی اسلام حمزه تزورتس^{۱۴۹} از زنا با محارم دفاع می‌کند و گمان می‌کند که هیچ ناپسندی در آن نیست.^{۱۵۰} سپس ریچارد داوکینز در صفحه‌ی توئیتر خود و در موافقت با کراوس کسانی که زنا با محارم را قبول ندارند را تحقیر و تمسخر کرد.^{۱۵۱}

و بر همین اساس است که پروفیسور ملحد ایتالیایی «پیتر سینگر» به رابطه‌ی جنسی با حیوانات^{۱۵۲} و عدم تابو قرار دادن رابطه با محارم دعوت می‌کند^{۱۵۳} و همچنین «آن

¹⁴⁶ Adult Cousin & Sibling Incest Marriage is Justified, even legal, says Dr. of Law Prof. Vagn Greve: <https://www.youtube.com/watch?v=ytO4tWsAAXQ>.

¹⁴⁷ Aarhus siblings' love child sets off incest debate: <http://cphpost.dk/news/aarhus-siblings-love-child-sets-off-incest-debate.3273.html> – (*).

¹⁴⁸ Lawrence Krauss

¹⁴⁹ Hamza Andreas Tzortzis

¹⁵⁰ Incest is not clearly wrong - Lawrence Krauss:

<https://www.youtube.com/watch?v=iCfFQIDvetg>.

¹⁵¹ <https://twitter.com/RichardDawkins/status/312320023035273216>

¹⁵² Bestiality

¹⁵³ Atheism and Bestiality - Atheist Peter Singer:

<https://www.youtube.com/watch?v=2pG01ASbgyM>.

هندرشوت» استاد علم روان‌شناسی و جامعه‌شناسی خواستار بازنگری در مفهوم ممارست جنسی با کودکان^{۱۵۴} است و دعوت می‌کند که از این قضیه نباید خجالت کشید بلکه حتی برای آن جشن گرفت.^{۱۵۵}

و در سطح دیگری برخی از محققین متخصص در اخلاق پزشکی خواستار عدم جرم‌انگاری کشتن کودکان شدند. زیرا از دیدگاه آنان، کودک همچون جنین یک فرد کامل نیست و هنوز حق حیات را کسب نکرده است و هیچ تفاوت اخلاقی بین سقط جنین و کشتن اطفال^{۱۵۶} وجود ندارد.^{۱۵۷} و ریچارد داوکینز از این مسئله دفاع می‌کند. به گونه‌ای که می‌گوید که هیچ‌گونه اعتراضی به کشتن افراد ندارد بلکه به این نیز تشویق می‌کند.^{۱۵۸} چون او معتقد است که هیچ دلیلی برای ناپسندی این امر وجود ندارد؛ زیرا جنین از خوک بی‌ارزش‌تر است.^{۱۵۹}

و به مناسبت کشتن کودکان لازم است ذکر شود که شیوه‌های بسیاری نزد اعراب جاهلیت وجود داشتند که اسلام آنها را انکار می‌کرد ولی آنها برای آن شیوه‌ها توجیهاتی داشتند؛ همچون طرد دختران و کشتن فرزندان از ترس شرم یا فقر و تنگدستی.

شکی نیست که آنان نظریه‌پردازان و سخنورانی داشتند که کار آن‌ها را توجیه می‌کرد و بهترین دلائل را بنابر اصول اجتماعی که در آن دوره وجود داشت ارائه می‌دادند. اما اسلام آمد و اظهار داشت که بخشیدن و گرفتن زندگی حق انحصاری خداوند متعال است و برای هیچ انسانی جایز نیست که حیات هیچ موجودی را سلب کند مگر به دستور خداوند

¹⁵⁴ Pedophilia

¹⁵⁵ Meet the academics who are trying to redefine pedophilia as 'intergenerational intimacy': <https://www.lifesitenews.com/opinion/meet-the-academics-who-are-trying-to-redefine-pedophilia-as-intergeneration>

¹⁵⁶ infanticide

¹⁵⁷ Killing babies no different from abortion, experts say: <https://www.telegraph.co.uk/news/health/news/9113394/Killing-babies-no-different-from-abortion-experts-say.html>.

¹⁵⁸ <https://twitter.com/RichardDawkins/status/502106262088466432>.

¹⁵⁹ Atheist Dawkins supports infanticide: <https://www.youtube.com/watch?v=810L12MvXXQ>

بلندمرتبه. حال این دستور مستقیم باشد همان‌گونه که در داستان خضر (ع) با پسر آمده است. و یا این‌که دستور عمومی باشد، همچون قانون قصاص قاتل.

در نتیجه از دیدگاه اسلام کشتن کودکان از ترس شرم یا فقر یا دلائل پزشکی و یا اجتماعی جایز نیست و در اصل از جانب خدا تعیین شده که زندگی انسانی از همه این اعتبارات بالاتر است. حالا که به این نقطه رسیده‌ایم بر انسان لازم است که توقفی داشته باشد و تعجب کند از این قوم ملحدینی که زنا با محارم و کودکان و حیوانات را جایز دانسته و از سوی دیگر آنان را می‌بینی که ازدواج پیامبر (ص) را با حضرت عایشه (رض) را که در سن نه سالگی بوده زشت می‌دانند. درحالی‌که ایشان در آن زمان در سن بلوغ بوده‌اند و یا این‌که به قوانین اسلامی همچون تعداد زواج و سن ازدواج و ... طعن وارد می‌کنند.

شکی نیست کسی که به دنبال برجسته کردن و توضیح جنبه‌ی مصلحت و چرایی این قوانین اسلامی است اعتبار سخنش به مراتب نسبت به دلائل ملحدینی که برای ارتکاب فاحشه با محارم و اطفال و حیوانات می‌آورند، قابل قبول‌تر است.

آزادی اراده:

در اینجا ما به یکی دیگر از مشکلات نگران‌کننده می‌پردازیم که اساساً اراده‌ی آزاد، روش شناسی تقلیل‌گرایی مادی منجر به جبرگرایی علی^{۱۶۰} می‌شود. براساس این دیدگاه کارها به صورت اختیاری اتفاق نمی‌افتد بلکه بر اساس قوانین سخت‌گیرانه انجام می‌شود و تمام هستی با دقت فراوان و به صورت جبری از این قوانین پیروی می‌کند. مانند ساعت دانشگاه قاهره.

در نتیجه ما همچون ماشین هستیم و اراده‌ی آزاد نداریم یا همان‌گونه که ملحد مشهور سام هرپس در کتابش *آزادی اراده* گفته است ما فقط عروسک‌های بیوشیمیایی هستیم که توسط نیروهایی کنترل می‌شویم که از کنترل آگاهانه فراتر می‌روند.

و پروفیسور تکامل‌گرا جری کوین در دانشگاه شیکاگو توضیح می‌دهد:

¹⁶⁰ causal determinism

مغز و اندام‌های بدن مجراهایی هستند که تصمیمات را اتخاذ می‌کنند و آن‌ها عبارتند از ذراتی که ترتیب و نظام این ذرات از قبل توسط ژنتیک و محیط اطراف تعیین شده است و تصمیمات ما مبتنی بر تکانه‌های الکتریکی ناشی از این ذره‌ها و مواد شیمیایی است که از یک نورون به دیگری منتقل می‌شوند و این تکانه‌ها و مواد شیمیایی باید از قوانین فیزیک پیروی کنند.

بنابراین، اختیارات ما نیز باید از این قوانین فیزیکی پیروی کنند و این قاعده بر بطلان سخنان ما تأکید می‌کند که: «ما می‌توانیم غیر از آنچه که قبلاً انتخاب کرده‌ایم، انتخاب کنیم و بدین معنی است ما می‌توانیم خارج از چارچوب ساختار فیزیکی مغز حرکت کنیم و نحوه کار آن را تغییر دهیم» و مانند این می‌ماند که برنامه‌ی رایانه‌ای نتیجه‌ای غیر از نتیجه‌ی برنامه‌ریزی شده را به ما بدهد. او به وضوح نتیجه می‌گیرد که آزادی اراده یک توهم است و هرکس بر خلاف آن باور دارد باید برای اثبات آن دلیل بیاورد. سپس او به مخالفان خود پاسخ می‌دهد که ما آزادی اراده را احساس می‌کنیم ما بعنوان انسان از طریق تکامل دارویی مصمم هستیم که معتقد باشیم و تصور کنیم که اراده‌ی آزاد داریم.^{۱۶۱}

و «مایکل گزانیگا» مؤلف کتاب «چه کسی مسئول است؟ اراده آزاد و علم مغز» با این نظر موافق است. اما او معتقد است که جبر فیزیکی با مسئولیت فرد در مقابل کارهای خودش مغایرت ندارد؛ زیرا هر یک از این دو در سطحی جدا کار می‌کنند. مجال آزادی اراده، واکنش‌های شیمیایی مغز نیست بلکه رشته‌ای از روابط اجتماعی فرد است. و ما به گونه‌ای که از قوانین جامعه تبعیت و پیروی می‌کنیم پیشرفت کرده‌ایم و در نتیجه مخالف قوانین مستلزم مجازات است و جبر بیولوژیکی مغز مسئولیت شخصی فرد را از بین نمی‌برد.^{۱۶۲}

¹⁶¹ Jerry A. Coyne, "You Don't Have Free Will", 18 March 2012 at: <http://chronicle.com/article/Jerry-A-Coyne/131165/>.

¹⁶² Michael S. Gazzaniga, "Free Will Is an Illusion, but You're Still Responsible for Your Actions", 18 March 2012 at: <http://chronicle.com/article/Michael-S-Gazzaniga/131167/>.

این سخن واقعاً متناقض و بی‌ارزش است و جری کوین به او پاسخ می‌دهد که در این حالت هیچ مسئولیت اخلاقی برای فرد وجود ندارد. درحالی‌که ما برای تعیین پاداش‌ها و مجازات‌ها نیازمند به یک سیستم هستیم تا از جامعه محافظت کنیم. زیرا وجود قوانین با دلسرد کردن و یا تحریک کردن اقدامات مغز، مغز افراد را تغییر می‌دهد. سپس او بر اساس این باور غلط که مردم تصمیم می‌گیرند با اراده آزاد خود مرتکب اشتباه می‌شوند، از تدوین مجازات خودداری می‌کند.^{۱۶۳}

«هیلاری بوک» استادیار بخش فلسفه در دانشگاه جان هاپکینز و مؤلف کتاب «آزادی و مسئولیت» می‌گوید: فیلسوفان دیدگاه دیگری در مورد آزادی اراده دارند که دیدگاه (توافقین)^{۱۶۴} است.

آنان کسانی هستند که جبرگرایی فیزیکی آزادی اراده را انکار نمی‌کنند. بلکه می‌گویند اراده در چارچوب خود کار می‌کند، اما انسان بنا به این دیدگاه و در حقیقت مجبور به جبر فیزیکی است. اما او با این وجود، آزادی اراده را احساس می‌کند و در نهایت فقط آنچه را که برای خود برنامه ریزی می‌کند، اختیار می‌کند^{۱۶۵} و این شبیه به اعتقاد جبر الأوسط نزد اشاعره است که درباره آن می‌گویند انسان در ظاهر مختار و در باطن مجبور است و این اعتقادی مخالف با قرآن و سنت و عقل است.

«اون جونز» استاد قانون و علوم بیولوژیکی در دانشگاه ندریپل و یکی از دو مؤلف کتاب «قانون و علم اعصاب» معتقد است که انسان در انتخاب‌های خود مجبور است حال چه بخواهد و یا تمایل نداشته باشد و کارهای انسان به یک علتی صادر می‌گردد و در نتیجه سخن گفتن در مورد اراده که آیا آزاد است و یا مجبور و تحت سلطه عوامل فیزیکی و اجتماعی و اقتصادی و ... مطرح می‌گردد. و ما باید جبرگرایی علیت را قبول

¹⁶³ Jerry A. Coyne, op. cit.

¹⁶⁴ Compatibilists

¹⁶⁵ Hilary Bok, "Want to Understand Free Will? Don't Look to Neuroscience", 18 March 2012 at: <http://chronicle.com/article/Hilary-Bok/131168/>

کنیم. زیرا ما همچون ماشینهای برنامه‌ریزی‌شده‌ی تکامل‌یافته برای انتخاب و بقا هستیم که این ماشینهای بیولوژیکی بهترین گزینه‌ها را ارائه می‌دهند.^{۱۷۶}

و همچنین «پاول بلوم» استاد علم روان و شناخت در دانشگاه ییل و مؤلف کتاب «فقط بچه‌ها: اصول خیر و شر» معتقد است که ما صرفاً موجوداتی دارای طبیعت جسمی هستیم و شخصیت ما مشخص میکند که ما کی هستیم و چه کاری انجام می‌دهیم. و تمام اعمال ما توسط قوانین فیزیک و شرایط جهان، مدت‌ها قبل از تولد ما و از پیش تعیین شده است و ما هیچ‌کدام از اعمالمان را انتخاب نکرده‌ایم. بنابر این آزادی وجود ندارد.^{۱۷۷}

پس خلاصه دیدگاه این مذهب این است که ما صرفاً ماشین‌های بیولوژیکی هستیم که حتی آزادی انتخاب هم نداریم.

من واقعا نمی‌دانم که چگونه پیروان خود را بر این دیدگاه قانع می‌کنند؟ زیرا روح انسان به روشنی شاهد آزادی انتخاب خود است. به گونه‌ای که غیرقابل انکار است. البته ما تأثیر عوامل بیولوژیکی، محیطی و سایر عوامل را در تصمیمات انسانی انکار نمی‌کنیم. اما این مسئله به مثابه‌ی نفی کلی آزادی اراده و به معنای وجود جبرگرایی علی نیست.

مکاتب قدیم و جدید ماتریالیستی در شناسایی اسباب رفتارهای انسان مشکل دارند. به عنوان مثال: فروید معتقد بود که تنها عامل جنسی بر رفتار انسان تأثیر دارد و داروین معتقد بود که نزاع و درگیری تنها عامل تأثیرگذار است و ...

این افرادگرایی ماتریالیستی در روشهای تفکرشان عجیب نیست (زیرا چیزی بیش از این نیستند). اما بزرگ‌ترین مشکل انکار آزادی اراده به باطل شدن خود الحاد منجر می‌شود. زیرا آنان مردم را به آموزه و روش‌های خود فرامی‌خوانند. (سؤال این است) اگر انسان مجبور است و از آزادی اراده برخوردار نیست پس دعوت دیگران برای پذیرش الحاد از

¹⁶⁶ Owen D. Jones, "The End of (Discussing) Free Will", 18 March 2012 at: <http://chronicle.com/article/Owen-D-Jones/131169/>.

¹⁶⁷ Paul Bloom, "Free Will Does Not Exist. So What?" 18 March 2012 at: <http://chronicle.com/article/Paul-Bloom/131170/>.

جانب ملحدین، دعوتی است به سوی چیزی که انسان توان انجام آن را ندارد و هیچ فایده‌ای در آن نیست و به مثابه‌ی این می‌ماند که از نابینایی خواسته شود که بنویسد یا از معلولی خواسته شود که بدود.

عجیب‌تر از آن این است که این قوم به آزادی اندیشه و آزادی عمل در حوزه‌ی اجتماعی و سیاسی دعوت می‌کنند درحالی‌که آنان معتقد هستند که آزادی اصلاً ممکن نیست و آزادی تنها یک توهم است. این چه تناقض و چه اشتباهی است؟

انسان به صورت بدهی می‌داند که از آزادی اراده و توانایی عمل ارادی برخوردار است و به وضوح و بدون هیچ شائبه‌ای می‌تواند بین آنچه که در آن مخیر است همچون خوردن و نوشیدن و راه رفتن و بین آنچه که مجبور است همچون لرزش و از کار افتادن دست فرق بگذارد.

این تمایز به ما می‌گوید که در اینجا تفاوتی حقیقی بین حرکات ارادی و غیرارادی وجود دارد و این آگاهی انسان به وجود اراده‌ی آزاد است. وجودی حقیقی که هیچ شک و شبهه‌ای در آن راه ندارد. علاوه بر این مبنای همه‌ی قوانین امر و نهی است که نتیجه‌ی آن پیروی یا سرکشی است. اگر کسی که اراده‌ی آزاد ندارد چگونه به پیروی و یا مخالفت قوانین دست می‌زند؟ و همه‌ی مجازات و احکام قضایی، استبدادی، ظالمانه و منافعی عدالت است.

خواننده‌ی عزیز دقت کن که چگونه نفی اراده‌ی آزاد، عدل و هر مفهوم یا ارزشی را در زندگی انسان انکار می‌کند و همچنین منجر به مخالفت با عقل و حس و فطرت می‌گردد و قبول این مسئله چیزی جز بیهودگی، ناامیدی، تصادفی بودن همه‌چیز، یأس و ... از معانی و ارزش‌ها باقی نمی‌ماند.

فصل پنجم

راه‌های مبارزه با الحاد

چرا ما به مبارزه با الحاد اهمیت می‌دهیم؟

۱- زیرا بطور کلی یکی از زمینه‌های دعوت است و به ما دستور داده شده است که همه خلق را به راه حق فراخوانیم و الحاد به خودی خود نادرست و انحراف از راه راست است. الحاد عبارت است از بالاترین درجه‌ی ناهنجاری و انحرافات فکری، بنابراین باید برای کمرنگ کردن و تقلیل ناهنجاری آن مبارزه کرد.

۲- محافظت از دین مسلمانان مقیم و ساکن غرب: جوامع و اقلیت‌های مسلمان ساکن در کشورهای غربی در معرض یک بمباران فرهنگی و فکری الحادی قرار گرفته‌اند. به ویژه فرزندان مسلمانان از جمله جوانان، نوجوانان و خردسالان که در تلویزیون و مدارس و کلوپها در معرض شبهات الحاد قرار می‌گیرند و هنگامیکه با این مشکلات روبه‌رو می‌شوند طبیعتاً به مؤسسات بزرگ دعوتی اسلامی و عربی مبنی بر اینکه مصدر استراتژیک فرهنگی و دینی و منبع پشتیبانی معلومات آنان است، پناه می‌آورند. بنابراین بر داعیان مشهور و شخصیت‌های برجسته در زمینه اندیشه اسلامی واجب است که جهت پشتیبانی از فرزندان‌شان از این فتنه‌ها، دیدگاه‌های مناسب اسلامی را در اختیار آنها قرار دهند و در مقابل این ایده‌هایی که آنها را در دیار دور محاصره کرده است، مصونیت و حصانت دهند.

۳- نفوذ الحاد به سرزمین ما و لزوم مقابله با آن: الحاد تنها یک خطر خارجی نیست بلکه قلعه‌های ما از درون تهدید می‌شوند. دعوتگران بیخدایی هستند که با جدیت و انرژی در بین دانش‌آموزان جوان دبیرستانی و دانشگاه کار می‌کنند و آنها اولین مراکز مهم را در بسیاری از مناطق تشکیل داده‌اند و این نشان‌دهنده‌ی تمایل ملحدین داخل مصر برای تشکیل فعالیت‌های گروهی است که به عنوان نقطه شروع حرکت و فعالیت‌های آنها در جامعه بحساب می‌آید.

و همچنین دیدگاه‌های الحادی از طریق شبکه اینترنت و به رهبری شخصیت‌های ملحد عربی ساکن در داخل و خارج، جوامع ما را مورد حمله قرار داده‌اند و برخی از آنها پسران و دختران جوان را تحت‌عنوان‌های حق پناهندگی به علت ظلم دینی و آزار جنسی و سایر وسوسه‌های دیگر به هجرت به کشورهای غربی دعوت می‌کنند.

۴- خطر واگذاری این مقوله برای صاحبان ادیان دروغین به همراه شکاف و مشکلات موجود در گفتمان دینی آنها و یا واگذاری آن به مسلمانانی که دارای اشتباهات علمی و شرعی هستند.

۵- فقر گسترده در کتابخانه‌های اسلامی: فقدان کتاب‌های مفید برای مقابله با الحاد نوین شکاف عمیقی در حصار امنیتی ما ایجاد می‌کند. این غیر منطقی است که جوانان به کتابها، مقالات، فیلم‌ها و مستندهای ترجمه‌شده به زبان عربی که باعث بیخدایی آنان می‌گردد، دسترسی داشته باشند و در عوض، وجود کتابهایی که با پدیده الحاد نوین و شبهات و دیدگاه‌هایشان روبه‌رو است همراه با سکوت اغراق‌آمیز و فقر شدید باشد.

همچنین کتابهای موجود در رد الحاد از اشتباهات علمی و شرعی خالی نیستند. به‌گونه‌ای که تبلیغ این کتابها در بین جوانان به ماجراجویی ناامنی تبدیل می‌شود. یا اینکه کتابها قدیمی هستند و به پاسخ الحاد کمونیستی و دهریین پرداخته‌اند که با حفظ همان کارآیی در گذشته برای مواجهه با چالش‌های جدید مناسب نیستند. به همین علت است که ما باید فعالیت داشته باشیم تا این شکاف را برطرف کنیم و این چالش را که باعث می‌شود جوانان در بیخدایی فرو بروند، رفع کنیم.

نحوه برخورد با مقوله الحاد

بعد از توضیح اهمیت برخورد با پدیده الحاد، نحوه بررسی این پدیده را در دو بخش توضیح خواهیم داد.

بخش اول: محورهای فعالیت در مسئله‌ی الحاد: در این بخش ترجیح دادم از روش دکتر جاسم سلطان جهت مبارزه با الحاد و تجسیم ایده‌ها استفاده کنم^{۱۶۸} تا در مبارزه با الحاد بتوانیم افکارمان را به واقعیت تبدیل کنیم. طبق این مدل سه زمینه برای کار در این حوزه وجود دارد:

حوزه اول: تلاش‌های فکری سنگین

این حوزه مربوط به مراکز تحقیقاتی و پژوهش‌های علمی و شرعی است و وظیفه این مراکز تحقیقی عبارت است از پرداختن به ایده‌ها و دیدگاه‌های الحاد که بوسیله تحقیق و بررسی عمیق در سطح علم تجربی یا فلسفی به دست متخصصان و محققان چیره‌دست که از نظر کیفی واجد شرایط بررسی این موضوعات هستند و به یافتن نتایج مبتنی بر مطالعات ریشه‌ای و بنیادی منجر می‌گردد و مهم‌ترین مباحث در این زمینه عبارت‌اند از:

- ۱- بررسی الحاد نوین در غرب و نظریات آنان به همراه مهمترین مشخصه‌های آنان.
- ۲- ترجمه آثار غربی و دیدگاه‌های آنها که به رد الحاد پرداخته‌اند به همراه گذاشتن حاشیه و تعلیقاتی بر آنها که بیانگر دیدگاه دینی ما است و سپس انتشار آن کتاب‌ها. مانند تألیفات الوین پلانتینگا، ریچارد سوئین برن، ویلیام دمبسکی و جان لینوکس.
- ۳- نقد الحاد از نظر عقلی و از ناحیه آسیب‌های ویرانگر اجتماعی، درونی و اخلاقی.
- ۴- ویرایش و بازنویسی شواهد وجود خدا با استفاده از اکتشافات علمی مدرن و آخرین داده‌های مربوط به علم تجربی در این مورد.
- ۵- رد شبهات پیرامون وجود خدا و از بارزترین آنها مشکل وجود شر، تسلسل علل، تناقض قدرت الهی و تناقض علم الهی.

^{۱۶۸} یوتیوب: تجسم افکار، د. جاسم سلطان.

۶- بازنگری در روشهای استدلال بر صداقت نبوت و توسعه دادن آن به شیوه‌ای که به شبهات جدید در این مورد پاسخ داده شود.

۷- بررسی گمانهای تناقض اسلام با علم و بررسی علمی و شرعی منضبط نصوصی که گمان می‌رود با علم در تناقض است.

۸- بررسی دیدگاه تکامل و جایگاه آن در دین به همراه تفکیک و بررسی دیدگاه‌های تکامل و نقد علمی آن به وسیله قرآن و سنت وارد شده و میراث عقلی اسلامی مخصوصاً دیدگاه فکری ابن تیمیه در کتاب «درء تعارض العقل والنقل».

۹- بررسی نظریات فیزیکی جدید که برای خدمت به الحاد بکار می‌روند از جمله عدم قطعیت و نوسانات کوانتومی و فرضیه‌ی چندجهانی یا جهان‌های متعدد.

حوزه دوم: تلاش فکری متوسط که مربوط به انتشار و ترویج افکار و تسهیل آن برای عوام می‌شود و به صورت کتاب‌ها، روزنامه‌ها، رسانه‌های نوشتاری و دیداری و شنیداری، فیلم‌ها و مستندات تاریخی، فرهنگی، علمی و دروس دینی، سخنرانیها و سمینارهای عمومی عمل می‌کند.

هدف از پرداختن به این زمینه، ارائه‌ی چکیده‌ای از ایده‌های مراکز تحقیقی به مردم که به روشی آسان و مبتنی بر برنامه‌های منظم و اهداف خاص که رسالت والای آن بالا بردن مصونیت جامعه در برابر افکار الحادی است و از مهمترین مضامین و محورهایی که مردم در این زمینه به آن فراخوانده می‌شوند عبارت‌انداز:

۱- انتشار دلائل نبوت حضرت محمد (ص) در فرهنگ عمومی و بیداری عمومی مجتمع.

۲- تشویق بر این که تفکر در خلقت خداوند عبادت است که این شامل دو بخش است:

الف) متون شرعی و آثار موجود در تشویق به تفکر.

ب) کیفیت تفکر در آفرینش خدا از خلال برنامه‌های تلویزیونی. بعنوان مثال مردم را به تفکر پیرامون آخرین کشفیات علمی در حوزه‌های بیولوژی، سلول زنده، عملکرد و

وظایف اعضای بدن، پزشکی، علوم کیهان‌شناسی و فیزیک جدید به برنامه‌هایی مشابه برنامه علم و ایمان دکتر مصطفی محمود دعوت کند.

حوزه سوم: حوزه‌های تلاش آسان‌تر که متعلق به دعوت فردی و مشاوره فکری، تربیتی و درونی برای جوانان متشکک و پرسش‌گر و خانواده‌های بی‌خدایان، دوستان، همکاران در کار و تحصیل است که در صورت لزوم حمایت فکری و درونی انجام دهیم.

و همچنین مداخله سریع در گفت‌وگو با ملحدین جهت راهنمایی یا مناظره با آنان صورت گیرد که می‌توان از تجربیات برخی انجمن‌های شبکه اینترنت که تجربیات قبلی در این زمینه دارند به ویژه *انجمن توحید* و همچنین در مورد راه‌های همکاری با آنان استفاده نمود.^{۱۶۹}

البته این تقسیم‌بندی بدان معنا نیست که تلاش‌های سنگین مهم‌تر و با ارزش‌تر از تلاش‌های متوسط و تلاش‌های متوسط اهمیتش از تلاش‌های آسان بالاتر است بلکه همه آنها به یک اندازه مهم و مورد نیاز هستند همان‌طور که برای همه افرادی که با مسئله الحاد در سرزمین‌های اسلامی سروکار دارند، معلوم است.

دوم: توصیه‌های سیستماتیک برای کسانی که به مسئله الحاد می‌پردازند:

۱- عینیت در طرح و توصیف واقعیت که نمونه‌هایی از آن عبارت اند از:

۱- هیچ علاقه‌ای به سخن گفتن از جانب دانشمندان مسلمان در مورد اینکه نظریه داروین از بین رفته و پایان یافته است، وجود ندارد. درحالی‌که بالعکس در مؤسسات علمی، آکادمی و دانشگاه‌های غربی سخن گفتن در مورد آن زیاد است.

نظریه تکامل داروین به عنوان توضیح علمی که در دانشگاه‌ها و مؤسسات آکادمی در غرب برای ظهور انواع موجودات مختلف زنده بر روی زمین در نظر گرفته می‌شود و حتی اگر کسی مخالف این دیدگاه باشد و یا آن را نقد کند،

^{۱۶۹} آدرس وبسایت «انجمن توحید»: www.eltwhed.com

محدودیت‌ها و محرومیت‌های متعددی را از جامعه علمی دریافت می‌کند تا جایی که از انتشار تحقیقات آنان در مجلات علمی معتبر جلوگیری می‌شود و از ارتقای علمی در حوزه دانشگاهی محروم شده و اعتبار علمی او را مورد نکوهش قرار می‌دهند.

۲- در رد مادی‌گرایان از به کار بردن آنچه که به علوم روان‌شناسی انرژی و تحقیقات معنوی نامیده می‌شوند، خودداری کنید. زیرا در بسیاری از موارد غیرقابل اعتماد و بدون سند هستند و حتی به آن‌ها شبه‌علم یا علم کاذب^{۱۷۰} گفته می‌شود که دلیلی برای فقدان مصداقیت ایمان و در نتیجه از بین بردن علت ایمان می‌شود.

۳- دوری گرفتن از نظریه‌های اعجاز علمی بجز در مواردی که صحت و دلیل آن به صورت قطعی ثابت شده باشد. زیرا اعجاز علمی زمینه‌ای است که مبالغات و زیاده‌روی‌هایی در تأویل آن صورت می‌گیرد. به‌گونه‌ای که متأسفانه منجر به آسیب به کل قضیه‌ی ایمان می‌شود.

۲- عدم سطحی‌نگری به پدیده‌ی الحاد و عدم تقلیل ندادن آن در یک عامل و سپس تعمیم دادن عواملی همچون: شهوات، مدگرایی، شهرت‌طلبی.

۳- تمديد گفتمان دینی به منظور مقابله با این رکود عقیدتی و بازگشت و اهتمام ورزیدن به تدریس دلایل و صفات خدا، صدق نبوت، حکمت الهی، مسئله وجود شر و بازنگری دلایل شرعی به زبان مدرن و مناسب برای مردم.

۴- ضرورت مشارکت و فعالیت در زمینه‌ی رد الحاد (کتاب‌ها، مقالات، سمینارها، فعالیت‌های ویدیویی و غیره).

۵- به‌کارگیری ابزارهای علم تجربی در پاسخ به دیدگاه‌های الحادی (معلومات حیاتی، تنظیم دقیق جهان، پیچیدگی غیرقابل بازگشت و غیره).

¹⁷⁰ Pseudoscience

۶- تعیین رابطه‌ی بین نص شرعی و داده‌های علم تجربی به‌ویژه هنگامی که تعارض رخ دهد و از روش ابن تیمیه در کتاب *درء تعارض العقل والنقل* استفاده شود.

۷- به دفاع اکتفا نشود و به نقد دیدگاه‌های الحادی پرداخته شود (مانند دیدگاه‌های: جبرگرایی زیستی، نگرش الحاد به اخلاق).

۸- لازم نیست که پژوهشگر به همه‌ی شبهات پاسخ دهد ولی در عوض او باید یک روش داشته باشد که بدان تکیه کند. به عنان مثال اگر شبهه در مورد حدیث پیامبر (ص) است، راه و روش برای رد این شبهه به این صورت است: ابتدا صحت حدیث، سپس معنای آن و تطبیقات و سیاق آن و شیوه برداشت علمای بزرگ اسلام را بررسی کند.

و اگر شبهه پیرامون آیه‌ای از کتاب خداوند متعال است روش رد آن به این صورت است: در سیاق آیه و سبب نزول و تفسیر مورد اعتماد گذشتگان و جایگاه این آیه در بین آیاتی که در این موضوع بکارگرفته می‌شوند و... دقت نظر کند.

۹- برقراری و ایجاد فضای قرآنی در گفتمان با الحاد حتی اگر گفتمان عقلانی و یا عاطفی باشد. زیرا قرآن تأثیر خیره‌کننده‌ای بر درون دارد و قدرت عجیب و شگفت‌انگیزی بر غریزه ربانی درون انسان دارد.

۱۰- در گفتمان دینی با عامه مردم، تشویق شود که تفکر در خلقت خداوند عبادت است (اشاره به نصوص وارد شده در مورد تشویق به تفکر و کیفیت تفکر).

۱۱- تاکید بر تبلیغ و نشر دیدگاه برتری ایمان و تاکید بر افشای غیرعقلانی بودن الحاد.

پایان

خوانندگان محترم، همگان واقفیم که الحاد نوین در تمام حوزه‌ها و حیطة‌های تبلیغاتی از جمله کتاب، فیلم‌های سینمایی، سریال و کارتون، مستند و غیره در حال انتشار این فکر و مسموم کردن جوانان ماست.

لذا بر همه ما واجب است که در حد توان با این پدیده شوم به مبارزه برخیزیم. هر کدام از ما در حوزه‌ای که تخصص داریم، حال چه نوشتن باشد و یا ترجمه و تبلیغ و انتشار گروه و کانال‌های رد الحادی و برگزاری مباحث و مناظرات.

الحادی که از قرون وسطی شروع شد و تا به این مرحله رسیده است رنگ‌های متفاوتی به خود گرفته و در هیچ مرحله‌ای از این مراحل بدین گونه به ریشه‌های دین حمله نکرده است. ما در دوره‌هایی نشانگر این هستیم که الحاد در صدد کنار نهادن خدا در جامعه و حیس آن در عبادتگاه‌ها است. اما الحاد نوین به کلی قصد حذف خداوند را دارد و برای این کار از هر تلاشی دریغ نمی‌کند.

ما برای ریشه‌کن کردن این پدیده شوم، نیاز به کارهای جمعی داریم که هرچه سریع‌تر بتوانیم در حوزه‌های مختلف آثاری را در رد شبهات دینی انتشار دهیم، پس اختلافات جزئی را کنار بگذاریم و به جای جبهه‌گیری‌های مضحکانه علیه هم‌دیگر در یک سنگر و علیه الحاد جبهه بگیریم.

کتاب پیش‌روی شما اثری است از **جناب دکتر هشام عزمی**. این کتاب مقدمه‌ای برای شناخت الحاد است که به صورت بسیار خلاصه بدان پرداخته است. امید می‌رود که ترجمه آن مثمر ثمر واقع گردد و مقدمه‌ای باشد برای ترجمه کتاب‌های بیشتر. و از خوانندگان عزیز خواهانم که بنا بر آیه ی «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» اشتباهات این حقیر را گوشزد نمایند.

مقدمه مترجم، ص ۴

